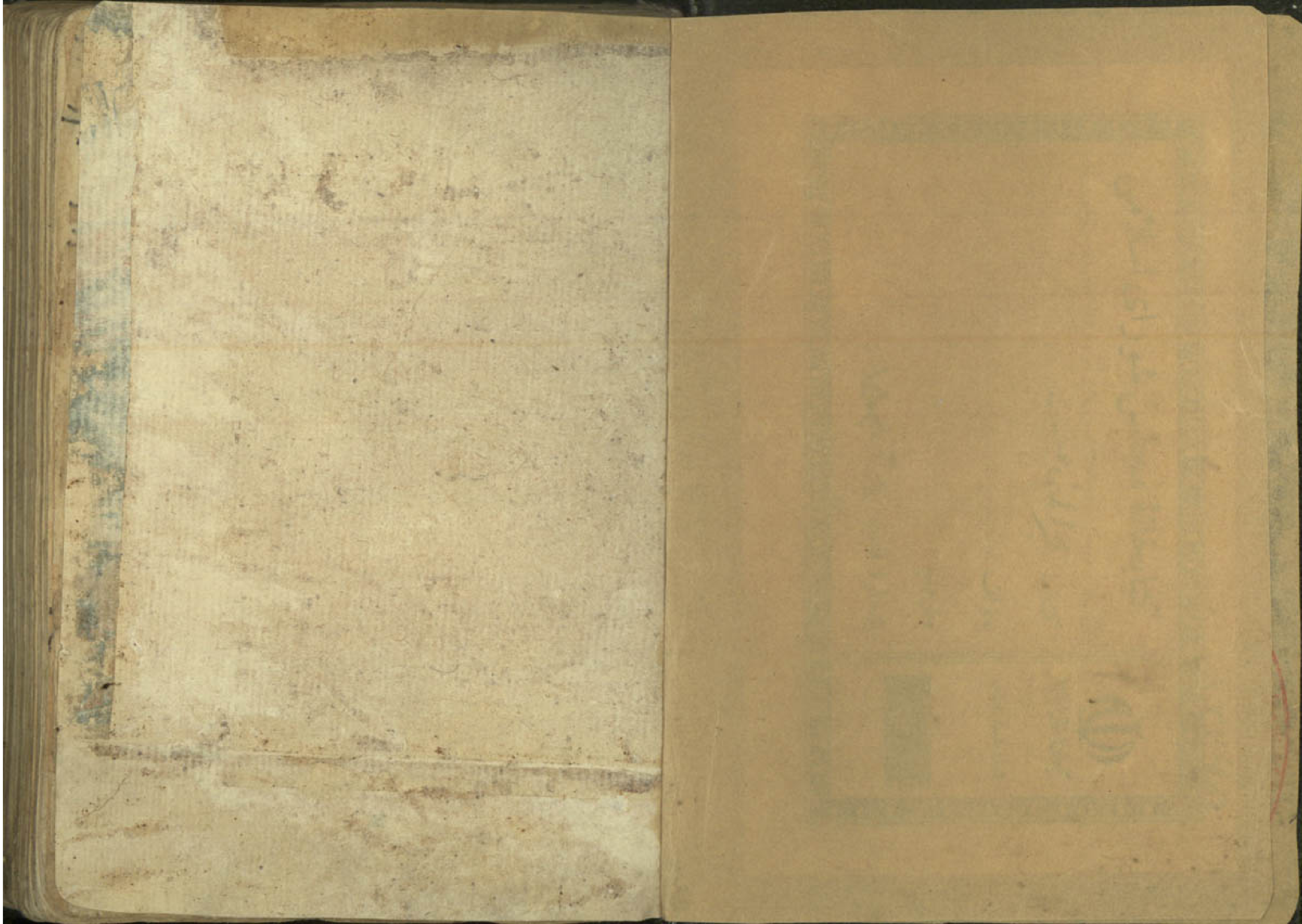


کتاب بحر المناقب

اسم این کتاب در بحر المناقب است

صلى الله على سيدنا محمد صاحب المقام المحمود وعلى سيدنا علي
حامل لواء الحمد وساقي الحوض يوم الورود وعلى آله الاصفياء
واصحابه الانقياء صلوةً مقرونةً بالدوام والخلود

چنین گوید بندهٔ فقیر حقیر خاک راه درویشان علی بن ابرهیم الملقب
بدرویش برهان بغدادی وفقه الله لاحسن القول والعمل و
عصمه من التعصب والجدل که چون مطالعهٔ کتب کلامی کردم و بحث
بعضی که در باب نبوت و امامت گفته در نظر آوردم دیدم هر حدیث
و آیه که در شان مرتضی آمده بعضی را غیر صحیح نام نهاده و بعضی را
بر سبیل معارضه جواب داده اند چند حدیث را به ابعد محتملات
برده و چندی برا دون معانی حمل کرده اند از آن جمله قاضی عضد
لا تجاوز الله عن سیاٰته در مواقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی را
علیه نفی کرده گاهی بعجت و استفسار و تقسیم دست زده و گهی با دخال
کلمهٔ کل و بعض تمسک نموده است چنانکه در مقدمه و باب اول و
دوم گفته شود لاجرم خواستم که از طریق مکابره و مباهته و رسم



مجادله و مغالطه عدول جویند و از سر عدل و انصاف سخن گویند
مقیماً علی کلام رب العالمین که در کتب علماء جمهور و معقولا علی
حدیث سید المرسلین که در مصنفات فضلاء اعصار و دهور در
فضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب مذکور و مسطور است مثل کتاب
المناقب که اخطب خطباء خوارزم ابو المؤید احمد بن موفق المکی ثم
الخوارزمی رحمه الله جمع فرموده است و کتاب المناقب که ملک
الحفاظ از المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله روایت
کرده و کتاب المناقب که فقیه الفقها ابو الحسن علی بن المغازلی
المالکی رحمه الله ترتیب فرموده و کتاب المسند که عالم ربانی و عامل
حقانی امام احمد بن حنبل الشیبانی رحمه الله باسناد رسانیده و کتاب
حلیة الاولیا و غیره که حافظ ابو نعیم رحمه الله روایت نموده و کتاب
فردوس الاخبار که برهان المحدثین شیرویه بن شهردار الدیلمی رحمه
الله تالیف نموده و کتاب وسیلة المتعبدین که ابو حفص عمر بن خضر
الملا رحمه الله جمع کرده و کتاب کفایة الطالب که ابو طالب عبد الله محمد

بن یوسف الکنجی الشافعی رحمه الله از دارقطنی روایت کرده و
کتاب نزول السائرین که علامه علما محمود ابن محمد الطالبی الدرگزینی
رحمه الله ترتیب داده و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر
ثعلبی و اسباب نزول واحدی و کشاف زمخشری و ابن جوزی که
عز الدین محدث حنبلی تخریج کرده است و فی الجمله هر حدیثی و اثری
که درین مختصر آورده آنرا بجامع آن حدیث و مؤلف آن کتاب منسوب
کرده ام تا هرگاه درین منقولات خلجانی بخاطر خطور نماید کتب
مذکوره بدست آورده رفع آن شک و ریب فرماید و علی الظاهر
حدیث و آیه که در کتب این علما توارد یافته و این فضلا بر ایراد آن
اتفاق کرده باشند یقین که بحسب عقل دلیل صحت آن نقل خواهد بود
اگر ناظر و مستمع منصف باشند نه از عقل محظوظ و نه در نقل ملحوظ
است و چون من قبل بلسان (از زبان) عربی حمیت تنبیه بعضی معاندان
جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب داده بود و آنرا بحر المناقب
فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاده شده و این مختصر خلاصه آن کتاب

و اگر والعیاذ بالله نصفت
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
منصف نباشند خ

بود هر آینه دُر بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب در قیمت آن
مناسب نبود و من الله ارجوا ان ینفع به من نظر فیه بعین النصفة
متجنبا عن التعصب وحمیة الجاهلیة والانفه خدمت بزرکتب من
ایده الله بالارواح القدسیه وخصه بالانوار العقلیه و
الکمالات النفسیه حباه بالفروسیة والاقدام واحیاه بالقرآن
والالهام خصه الله بحدسی یکاد ان یخبر عن مغیبات المستقبل و
الحاضر ویطلع علی مکنون الخواطر ومضمون الضمائر قامع المردة
قاطع العصاة والشیاطین قالع الطغاة والمتمردین ناصر عباد الله
المؤمنین مظهر کلمات الله العلیا جاعل کلمة الذین کفروا السفلی وعلی
یعین واضیفه بوصف یغنی الزمان وفیه ما لم یوصف فاتح فتوح
الممالک فی الآفاق وارث الخلافة والسلطنة بالاستحقاق عضد
السلطنة والدولة والدین اللهم انا نسئلک متضرعین یا من لا
رب سواه ان توالی من والاه وتعادی من عاداه وندعوک خاضعین
ان تعصمه بفضلک فی سائر حالاته وتحرسه بحفظک من جمیع جهاته

خواهم

و

وتوفقه فی کل الامور لما یتقرب به الیک وتلهمه ما یزلف به
لدیک اللهم هذا الدعاء ومنک الاجابة وهذا الجهد وعلیک
التکلان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اکنون
مقصود ما درین کتاب منحصرست در مقدمه و دوازده باب
در شرف و کرامت بنی هاشم و فضل و منزلت اهل
البیت و آل عبا که مستلزم افضلیت مرتضی ست چه سید آل عبا و مهتر
اهل البیت او ست بعد از حضرت مصطفی علیهم سلام الله وسلام
الملاء الاعلی و در آخر این مقدمه چهار تعریف است ای ولی
مومن اگر بنی هاشم با سائر صحابه مساوی بودندی حضرت
حق ایشانرا بسهم ذوی القربی که خمس است مخصوص نکردی و در
بخاری از جبیر بن مطعم مرویست که گفت رفتم من و عثمان بن
عفان سوی رسول الله صلعم و گفتیم یا رسول الله بنی عبد المطلب
را خمس دادی و ترک ما کردی و حال آنکه ما و بنی عبد المطلب نسبت
تو بمنزله واحده ایم آنحضرت فرمود انما بنو عبد المطلب وبنو هاشم

شیءٌ واحد یعنی بنی عبد المطلب و بنی هاشم هر دو بیک منزله اند
و شمارا با ایشان نسبت نیست پس به نقل این حدیث بنی عبد المطلب
و بنی هاشم بشرف و کرامت از سایر صحابه ممتاز شدند و در وسیلة
المتعبدین از انس مالک مرویست که قال رسول الله علیه و آله و صلی الله ع
سلم نحن اهل بیتٍ لا یُقاس بنا احدٌ یعنی ما خاندانیم که قیاس نباید
کرد با ما هیچکس را و بنقل این حدیث اهل البیت بر فضیلت بر همه
سرافراز شدند و اگر فضیلت و منزلت ایشان با دیگران یکسان
بودی خدا و رسول خدا صدقات بر ایشان تحریم نفرمودی که انّ
الصّدقة لا تحلّ لی و لا لاهل بیتی یعنی بدرستی که صدقه حلال نخواهد
بود مرا و نه اهل بیت مرا و در وسیلة المتعبدین و کفایة الطالب
و در چهل حدیث که حافظ ابو نعیم در شان مهدی جمع کرده از ابو
سعید خدری مرویست که فاطمهٔ زهرا در مرض رسول الله بر سبیل
عیادت آمد و چون آنحضرت را ضعیف و نحیف دید بگریست
آنحضرت حدیثی مطول فرمود چنانکه در باب اول گفته شود و در

آخر

آخر آن حدیث این فرمود که یا فاطمةُ انّا اهل بیتٍ اُعطینا سبعَ
خصالٍ لم یُعطها احدٌ من الاوّلین و لا یُدرکها احدٌ من الآخرین
غیرُنا نبیُّنا خیرُ الانبیاء و هو ابوکِ و وصیُّنا خیرُ الاوصیاء
و هو بعلکِ و شهیدُنا خیرُ الشهداء و هو عمُّ ابیکِ حمزةُ و منّا من
لهُ جناحان یطیر بهما فی الجنّة حیثُ شاء و هو جعفر و منّا سبطا هذهِ
الاُمّة و هما ابناکِ و منّا مهدیُّ هذه الامّة الذی یُصلّی خلفَه
عیسی بن مریم ثمّ ضرب علی منکبِ الحسین فقال من هذا مهدیُّ
هذه الاُمّة یعنی ای فاطمه ما اهل بیتیم هفت خصلت و
منقبت داده شده ایم که آن خصایل داده نشده است هیچکس از
اوّلین اینها که گذشته اند و نرسد بآن هیچکس از آخرین بغیر ما خصلت
اوّل آنکه نبی ما بهترین انبیاست و او پدر تواست خصلت دوم
آنکه وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تواست خصلت سیوم
آنکه شهید ما بهترین شهداست و او حمزه است عم پدر تو خصلت
چهارم آنکه از ماست آنکس که او را دو بال هست که میپرد بآن

دو پال در جنت هر کجا که خواهد واو جعفر طیار است خصلت
پنجم وششم آنکه از ذریة ماست دو فرزند زاده که درین امت
یکتا اند وایشان هر دو پسران تو اند امام حسن وامام حسین
خصلت هفتم آنکه از نسل ماست مهدی این امت آنکه عیسی علیه
السلام در عقب او نماز کند بعد از آن حضرت رسالة دست
بر دوش امام حسین زد وفرمود که از نسل اینست مهدی امت
پوشیده نماند که حافظ نعیم وصاحب کفایة شش خصلة روایت
فرموده اند وذکر جعفر طیار نکرده اند وصاحب وسیله حکایت
نماز عیسی در عقب مهدی تا آخر حدیث روایت نفرموده ای
ولی مؤمن ازین حدیث افضلیت اهل البیت بر جمیع صحابه لایح بل
واضح است اگر سامع وناظر منصف وصالح است دیگر احمد بن
الحسین البیهقی در کتاب دلایل النبوة وابن الاخضر جنابذی در
کتاب معالم العترة النبویه از ابن عباس روایت میکند که قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله خلق الخلایق قسمین

فجعلني

فجعلني في خيرهما قسماً وذلك قوله تعالى واصحاب اليمين واصحاب
الشمال فانا من اصحاب اليمين وانا من خير اصحاب اليمين ثم جعل
القسمين اثلاثاً فجعلني في خيرها ثلثاً وذلك قوله تع واصحاب الميمنة
واصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا من السابقين و
انا خير السابقين ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلني في خيرها قبيلة
وذلك قوله تعالى جعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم
عند الله اتقاكم فانا اتقى ولد آدم واكرمهم على الله ولا فخر ثم
جعل القبائل بيوتاً فجعلني في خيرها بيتاً وذلك قوله تعالى انما يريد
الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً فانا
واهل بيتي مطهرون من الذنوب میفرماید که بدرستی که الله
تع خلایق را دو قسم آفرید ومرا در بهترین آن دو قسم کردانید
وقول حق تعالی واصحاب الیمین یعنی اهل سعادت واصحاب الشمال
یعنی اهل شقاوت اشارة بآن دو قسم است پس من از اصحاب یمینم
بلکه از بهترین اصحاب یمینم بعد از آن دو قسم را سه ثلث کرد ومرا

در ثلث بهترین نهاد و قول حق تعالی اصحاب یمین را نیکبختی و اصحاب
شمال شوم و بدبختی و سابقان که در تقرب الی الله پیشی گرفته
اند عبادت ازان سه گروه اند پس من از سابقانم بلکه من از بهترین
سابقانم بعد ازان آن سه ثلث را قبیله کرد و مرا در بهترین آن قبایل
آورد و ازاینجاست قول الله تعالی وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ الایه
که شما را گروه گروه و قبیله قبیله گردانیدیم تا باهمدیگر آشنائی
دهید بدرستی که اکرمکم شما نزدیک حق تعالی اتقی و پرهیزکارترین
شماست پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشان بر حق تعالی و این سخن
را نه از سر پندار و افتخار میگویم بلکه از نعمت و کرامت پروردگار
اخبار میکنم بعد ازان ان قبائل را خانها کرد و مرا در بهترین آن
خانها بظهور آورد و ازین اصطفا و اجتبا اخبار شما میفرماید قول الله
تعالی که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا یعنی ای خاندان نبوت الله تعالی میخواهد که دور گرداند
شما را تا شایست و نا بایست را الا غیر پس من و اهل بیت من از ذنوب

وکناهان

وکناهان پاک و مطهریم ای ولی مومن اگر کسی حجت جاهلیت
بر طرف نهد باین نص اهل البیت را بر جمیع صحابه تفضیل دهد و در
وسیلة المتعبدین از عمر بن الخطاب مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود انا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین فی خطیرة
القدس فی قبة بیضاء و هی قبة المجد یعنی من و این چهار مطهر
مطهر در خطیرة قدسیم در گنبدی سفید که نام او قبة المجد است
یعنی گنبدی بزرگ و عظیم است چه معنی مجد بزرگیست و در ابرار
و از انس بن مالک مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که نحن بنی عبد المطلب ساده اهل الجنة رسول الله و حمزة
سید الشهداء و جعفر ذو الجناحین و علی و فاطمة و الحسن و الحسین
یعنی ما که فرزندان عبد المطلبیم سادات و مهتران اهل جنتیم
ای ولی مؤمن ازین دو حدیث افضلیت مرتضی لازم اید یکی
انکه این پنج مظهر مطهر مخصوص شدند بقبة مجد و بزرگی و دیگر انکه از
صحابه هر که در جنت بود این هفت مظهر سادات وی اند و ثابت

شد که اکمل این هفت حضرت مصطفی و مرتضی است و ابن مغازلی در
مناقب از ابن عباس روایت میکند که کفت سئل رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم عن الکلمات التی تلقی آدم من ربه فتاب علیه
قال سأله بحق محمد و علی و فاطمة و حسن و حسین چون حضرت
حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب علیه یعنی آدم از پروردکار خود کلماتی عظیم
الشان فرا کرفت تا توبه وی را قبول کرد ابن عباس میکوید که
پرسیدند از رسول الله را که آدم بوسیله کدام کلمات مقبول
التوبه شد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آدم علیه
السلام این پنج نام را وسیله کرد و کفت خداوندا بحق محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین که مرا بر بساط قبول توبه بنشان ای ولی مؤمن
همین یک حدیث فضل آل عبا را و افضلیت مرتضی اکر تعصب بنا شد
روشن و هویدا است و در وسیلة المتعبدین از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که کفت دخلت علی رسول الله و هو یمشی علی

اربعه

اربعة و الحسن و الحسین علی ظهره فقلت نعم الجمل جملکما فقال
صلی الله علیه و آله و سلم و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما
یعنی بخانه پیغمبر در آمدم دیدم که پیغمبر بر چهار دست و پای رفت
و امام حسن و امام حسین بر پشت وی سوار بودند من با ایشان
کفتم خوشا شتری که شتر شماست پس پیغمبر فرمود خوشا دو شتر
سوار که ایشان اند و پدر ایشان از ایشان بهترست و مولانا
رومی قدس سره از اینجا میفرماید اشتر من چو عف عف کند
جمله علف تلف کند قول عف در کلام مولانا اشارت بانست
که امامین علیهما السلام فریاد میکنند انحضرت او از شتر کردند
عف عف و عف و عف کند پیش مهار یار من و شیخ عطار رحمة
الله علیه میفرماید انکه شتر کشت ز بهر پسر او شتر آورد بیرون
از حجر ای ولی مؤمن از این حدیث قدر و منزلت سبطین و فضل
و شرف حسن و حسین معلوم شد چه فعل رسول الله عبث نیست
هر چه کند و کوید وحی من الله باشد و با وجود فضل و کرامت ایشان

حسین

می فرماید وابوهما خیر منهما و در مسند امام از زید بن ثابت
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انی
تارک فیکم خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء والارض
وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی
که من در میان شما دو خلیفه خواهم گذاشتن یکی کتاب الله که حبلی
است ممدود یعنی عهد و پیمان حق و زینهار و امان خلق است
کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت منند و بدرستی
که آن دو خلیفه هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که با بحوض کوثر
من آیند ای ولی مومن این حدیث دلیلست بر فضیلت و استحقاق
خاندان و حجت بر وجوب اتباع و اطاعت ایشان و همین حدیث در
تفسیر ثعلبی از ابوسعید خدری مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله خطبه فرمود و خواند ایها الناس انی ترکت فیکم الثقلین خلیفتین
ان اخذتم بهما لن تضلوا احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود بعدی م
من السماء الی الارض وعترتی وهما اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا

علی

علی الحوض یعنی ای مردمان من در میان شما دو گران بها
قایم مقام خود گذاشته ام اگر عمل بفرمان این هر دو کنید هر
گز بعد از من گمراه نشوید یکی از آن دو خلیفه از دیگر اکبر و بزرگتر
اکبر کتاب الله است که حبلی است ممدود یعنی عهد و پیمان و
امان خلق است کشیده از آسمان تا زمین واصغر عترت من و
ایشان اهل بیت من اند هرگز از همدیگر جدا نشوند تا آنگاه که بحوض
کوثر بر من آیند ای ولی مومن این حدیث مع ما قبله بحسب مفهوم
نص قاطع است هم بر خلافت و هم بر افضلیت مرتضی و دالست
بر آنکه خلیفه اکبر که آن کتاب الله است چنانکه واجب التعظیم و
مقتدی به است همچنانست خلیفه اصغر که اهل البیت اند و لهذا
کتاب و عترت را ثقلین فرمود چه اخذ بفرمان و حقوق ایشان
ثقیل و مستصعب است مگر بر مومنان و در مواضع متعدده اهل
البیت که اصحاب کسا و آل عبا اند بفضل و شرف مخصوص جناب کبریا
و حضرت مصطفی اند از آنجمله بآیه انما یرید الله لیذهب عنکم

الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرًا در جمیع تفاسیر آمده است
که چون آیت فرود آمد حضرت مصطفی علی و فاطمه وحسن و حسین اینها
را مخصوص کرد و فرمود اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی چنانکه در
باب دهم گفته شود و در وسیلة المتعبّدین عمیر بن جُمَیع از
عایشه روایت کند که حضرت مصطفی علی و فاطمه وحسن وحسین
را بعبا پوشانید و فرمود اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی اللّهمّ اذهب
عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرًا قالت عایشه فذهبتُ لادخل
راسی فمنعنی فقلتُ یا رسول الله الستُ من اهلِكَ فقال انتِ
علی خیرٍ انتِ علی خیرٍ یعنی عایشه گفت که چون رسول الله ایشان را
بعبا پوشانید و از برای ایشان دعا کرد من خواستم تا که سر خود
را در زیر عبا کنم آنحضرت مرا منع کرد گفتم یا رسول الله آیا
نیستم من از اهل بیت تو فرمود که تو بر خیری تو بر خیری یعنی تو بر
خیری عظیم جهت آنکه ترا بنکاح خود در آورده ام و این شرف ترا
کافی است و بر وایتی دیگر فقلتُ یا رسول الله انا من اهلك فقال

تنحی

تنحی وانك علی خیر عایشه میگوید گفتم یا رسول الله من از اهل
بیت توام یعنی منع مکن اگر با شما سر زیر عبا کنم آنحضرت فرمود
دور باش و بدرستی که تو بر خیری وحدیث عبا را امّ سلمه هم
بروایات متعدّده گفته و در آخر یك روایت میگوید فقلتُ یا
رسول الله ألستُ من اهلك فقال انك علی خیر یعنی چون حضرت
رسالت آل عبا را بعبا پوشانید وانّما یرید الله لیذهب عنكم
الرّجس اهل البیت خواند گفتم یا رسول الله من از اهل بیت تو
نیستم فرمود که بدرستی که تو بر خیر عظیمی یعنی ترا این شرف بس
است که زن من باشی و بروایتی دیگر از امّ سلمه گفت که انّ النّبیّ
اشتمل بالعباء ثمّ الصقَ ظهرَ علی ابن ابی طالب الی صدره علیه
السّلام و ظهر فاطمة الی ظهره صلّی الله علیه وآله وسلّم والحسن
والحسین عن یمینه و شماله ثمّ عمّمهم ونفسه بالعباء قالت امّ
سلمه لقد لقّهم رسول الله حتّی انه جعل اطراف الکساء تحت قدمیه
ثمّ رفع طرفه الی السّماء واشار باصابعه وما کان بینه وحده وفا

اللهم هؤلاء اهل بيتی وحامتی انا سلم لمن سالمهم وحرب
لمن حاربهم اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم وانصر
من نصرهم واخذل من خذلهم قال رسول الله وجبرئیل یؤمّن
ثم قال وانا معكم یا محمد قال نعم یعنی ام سلمه گفت كه پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم عبا را بر خود پوشید و پشت مرتضی را بسوی سینه
خويشتن آورد و پشت فاطمه را بسوی پشت خود كرد و امام حسن و
امام حسین را از دست راست وچپ خود نشاند بعد از ان همگی ایشان را
وخويشتن را تمام بعبا پوشانید ام سلمه گفت كه رسول الله ایشان را (بپیچد)
بعبا پیچید تا بحدی كه اطراف وكنارهاء كارا در زیر هر دو قدم
خود استوار كرد بعد از ان نظر بسوی آسمان كرد و بانگشت شهادت
اشاره فرمود وحال آنكه روی آنحضرت پیدا نبود وگفت ای بار خدای
اهل بیت من وحمایت كنندهٔ شریعت من این گروهند پس من بسلم و
صلحم با ایشان وآنكس كه با ایشان صلح كند وبجنگم با آنكس كه با ایشان
جنگ كند ای بار خدای ولی ودوست آنكس باش كه با ایشان دوستی

كند

كند ودشمنی كن با آنكس كه با ایشان دشمنی كند وناصر ایشان را
منصور گردان وخاذل وترك كنندهٔ نصرت ایشان را مخذول كن
وحضرت رسالت فرمود كه جبرئیل امین درین دعا گفتن آمین میگفت
بعد از ان جبرئیل گفت یا محمد من درین دعوات با شما ام رسول
الله فرمود بلی وصاحب كشاف حدیث عبا را از عایشه روایت
كرده در تفسیر آیت قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم ونساءنا
ونساءكم وانفسنا وانفسكم كه در شان وفضل اهل البیت است
چنانكه در باب دهم بتقدیم رسد وگفت وفیه دلیل لا شیء
اقوی منه علی فضل اصحاب الكساء یعنی درین حدیث دلیلی قوی
هست بر فضل اصحاب كسا كه هیچ حدیث از ان دلیل قوی نیست
وقاضی عضد علیه ما یستحق در مواقف بعد از وسع نفی فضیلت
مرتضی كرده میگوید كه مراد به انفسنا درین آیت تنها علی نیست
بلكه جمیع اقربا وخدم پیغمبر كه بمنزلهٔ نفس وی اند درین معنی
داخلند بدلیل صیغهٔ جمع كه انفسنا است جواب گوییم كه صاحب

كشاف وغيرا وا زمفسران همه در سبب نزول آية آورده اند كه
مراد ا نا بناء نا اما مين است وا ز نساء نا فاطمه وا ز انفسنا مرتضى است ابن عم
لا غير چه حضرت رسالت روز مباهله اين چهار نور آلهي را مخصوص
كرده بمباهله نصارى رفتند و در صحيح مسلم از عامر بن سعد بن
ابى وقاص مرويست كه لمّا نزلت آيةُ المباهلة دعى رسول
الله عليًا وفاطمه وحسنًا وحُسينًا فقال اللّهمّ هؤلاء اهلُ
بيتى وچون فعل رسول الله تخصيص ايشان كرده باشد ديگرى را
دخل نبود ومولانا قدس سره گفته باشد   نيست حاجت شهره گشتن
در كرند وچون اين مقدمه ممهّد شد اكنون بچهار تعريف موعود
آئيم تعريف اوّل در بيان آل واهل اى ولى مؤمن بدانكه ميان
آل واهل بحسب معنى فرق نيست چه آل اهل بوده است هاى
اهل را جهت قرب مخرج بهمزه كردند وهمزه را تليين دادند آل
شد چنانكه گويند هناك واياك وهيهات وايهات و
دليل آن اجماع نحات است برانكه تصغير آل اهيل است وميگويند

اصل

كه تصغير اشيارا باصل خود باز ميبرد وبعضى گويند اختيار آنست
كه در جمادات واسماء مجهوله اهل گوئيم همچون اهل بيت واهل بلاد
ودر حيوانات واسماء معروفه آل چنانكه آل الرّسول وآل القوم
وآل اعوج واعوج نام اسبى بوده در قديم الايام وآل در
لغت بچند معنى آمده سراب را كه در صحرا بر مثال آب ديده
ميشود آل گويند وبعضى فرق كرده اند وگفته اند اگر قبل
الظّهر ديده شود آل بود واگر بعد الظّهر سراب باشد و
بعضى عكس اين گفته اند وچوب خيمه را آل گويند وسواد شخص
هر شى را وشوهر را حرمه وخواص سلطان را وحرمه ماهى كلان را
آل گويند وآل محمد بنى هاشم وبنى عبد المطلب اند وآل يس
عبارت از حبيب نجارست اگر كسى گويد كه حضرت رسالت
عليه السلام فرموده است كل تقى آلى جواب گوئيم كه آل در وضع
لغت بر سبيل حقيقت مخصوص بقرابت است وهمچنين عترت ولد
فاطمه است وهرگاه كه آل را بر سبيل مجاز استعمال كنيم اطلاق

ازا آل محمد ... و آل يس

ان بر سایر امت شاید بنا بر آنکه هر که بر دین وملت کسی بود
آل وی باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل
موسی وآل هرون وآل فرعون پس کل تقی آلی از روی
مجاز بود نه بر سبیل حقیقت وتحقیق این آنست که اگر شخصی
وصیت کند که مال او را بآل رسول دهند فقها صرف نکنند
آن مال را الا بکسانی که صدقه برایشان حرامست تعریف
دوم در بیان عترة ای ولی مؤمن بدانکه در لغت عرب نافه
مشك را واصل وبنیاد درخت را عترة گویند وگفته اند که
عترة عشیره است که اقرباء نزدیك اند وگفته اند که عترت
ذریه است واولاد فاطمه علیها السلام هم عشیره واقرباء
نزدیك رسول الله اند بدلیل صریح نسب وهم ذریه رسول
قوله الله اند بدلیل حق تعالی از بهر ابرهیم علیه السلام ومن ذریته داود
وسلیمان تا آنجا که فرمود وعیسی والیاس کل من الصالحین
چه عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نمیشود الا از جهت مریم

بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ان الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه وان
الله عز وجل جعل ذریتی فی صلب علی یعنی بدرستی که خدای
عز وجل ذریه وفرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر
آفرید وذریه مرا در پشت علی گردانیده است واز عمر بن
خطاب مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود
کل قوم فعصبتهم لابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا عصبتهم
وانا ابوهم عصبه آن مرد را گویند که در میراث هرگاه که منفرد
باشد همه مال میت را مالك شود یعنی هر قومی که باشد عصبه
ایشان پدر ایشانست مگر اولاد فاطمه بدرستی که منم
عصبه ایشان ومنم پدر ایشان تعریف سیوم در آنچه وارد شده
از وجوب محبت ذوی القربی واهل البیت اجمالا ای ولی مؤمن
در تفسیر واحدی که باسباب نزول موسوم است از ابن

عباس مرویست که چون آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجراً الا
المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله من
هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیستند این گروه که
الله تعالی ما را بمحبت ومودة ایشان امر کرده است آنحضرت
فرمود که علیٌ و فاطمةُ وابناهما و زمخشری این حدیث را در
کشاف نزد تفسیر این آیه اورده است و این حدیث در مسندهم
آمده است و در وسیلة المتعبدین آمده است که قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل جعل اجری علیکم
المودة فی اهل بیتی وانی سائلکم غداً عنهم فمحف بکم فی المسئلة
یعنی بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما همین دوستی با اهل
البیت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان خواهم
پرسیدن و مبالغه در سؤال کردن و قال صلی الله علیه وآله
وسلم ان الله فرض فرائض فرضها فی حال وخفف فی حال
وفرض ولایتنا اهل البیت فلم یضعها فی حال من الاحوال میفرماید
که

که الله تعالی بعض واجبات و تکالیف شرعی را به سبب
غرضی یا مرضی از گردن عباد ساقط کرده است چون
صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف
کرده چون قصر و جمع صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که
خاندان نبوتیم بر اهل اسلام فرض کرد و آنرا در هیچ حالی از
ایشان وضع و تخفیف نفرمود و قال صلی الله علیه وآله وسلم
ما احبنا اهل البیت احد فزلت به قدمه یعنی دوست نداشت
ما را که خاندان نبوتیم هیچکس که پای او لغزد و از طریق اعتدال
در اقتدای ولی مؤمن از اهل تعصب استفسار باید کرد که
مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب محبت
و ولایت ایشان آمده از بهر هیچ صحابی آمده است تعریف چهارم
در آنچه وارد شده از عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین الصحیحین
که تالیف محمد حمیدی است از جابر بن سمره مرویست که رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یکون بعدی اثنا عشر امیراً

كلهم من قريش يعني بعد از من دوازده امير وهمگی ایشان
از قبیله قریش باشند و بروایتی دیگر لا یزال امر الناس ماضیا
ما ولیهم اثنی عشر رجلا کلهم من قریش یعنی همیشه کار مردمان
بسامان باشد چندانکه امیری ایشان کنند دوازده مردان
قریش و بروایتی دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة
او یکون اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه این دین
قایم باشد تا روز قیامت چون باشد بر شما دوازده خلیفه
از قریش و بروایتی دیگر لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی
اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و بروایتی دیگر لا یزال الاسلام
عزیزا الی اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش ای وای مومن بعد
نقل این اخبار مطالبت اهل تعصب میکنم بتعیین این دوازده خلیفه
قرشی و تعیین نتوانند چه ولات و حکام این امر از صحابه و بنی
امیه و بنی عباس زیاده از پنجاه خلیفه بوده اند بس بضرورت
باید که اقرار کنند بائمه اثنا عشر اگرچه بصورت حکومت نکرده اند

بحسب

بحسب معنی والی و خلیفه الله ایشان بوده اند یا خود اعتذار نمایند
که این اخبار اگرچه در صحیحین آمده ضعیف و غیر صحیح است اگر
کسی گوید که از دو حدیث اخیر بقرینه الی اثنی عشر خلیفه معلوم
میشود که این دین عزیز است از ابوبکر تا دوازدهم خلیفه که
بترتیب بعد از وی بودند گوییم بر این تقدیر یزید علیه لعائن الله
که از کلاب اهل النار است عزیز کننده اسلام باشد و با وجود
رضا و امر بقتل قرة العین رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
نعوذ بالله من سوء الاعتقاد والله یحکم بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون اکنون در فهرست ابواب دوازده گانه شروع کنیم
در ثبوت افضلیت مرتضی به نقل احادیثی که در
فضل آنحضرت وارد شده و این باب محتوی بر بیست و نه حجت و منقبت
است اول آنکه حضرت رسالت در شان ایشان فرمود که اگر نباتات
قلم و دریا مداد شود و پریان حساب کنند و آدمیان نویسنده ها

فضایل مرتضی را شمردن نتوانند دوم فرمود که هرکه فضیلتی
از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بلك كند راند گناه گذشته و
آینده او مغفور شود سیوم هرکه فضیلتی از فضایل مرتضی نویسد
همیشه ملائکه از بهر او استغفار کنند چندانکه آن کتاب را رسم
و اثر باقی بود چهارم هر که فضیلتی از فضایل مرتضی استماع
کند گناهی که بسمع کرده باشد مغفور شود پنجم هرکه نظر
بکتاب فضایل مرتضی کند گناهی که هم بنظر کرده باشد مغفور
گردد ششم نظر بروی امیرالمؤمنین علی کردن عبادة است
و بزبان و دل یاد او کردن عبادتست هفتم حق تعالی ایمان
هیچ بنده قبول نکند مگر بولایت علی و بیزاری از دشمنان علی
هشتم من و علی یك نور بودیم پیش از خلقت آدم بچهارده
هزار سال الوهیت نهم علی از من بمنزله سر منست از جسد
من دهم اول کسی که روز قیامت کسوة کرامت در پوشد ابراهیم
علیه السلم بود و بعد از من و بعد از ان علی میان من و ابراهیم

بود

بود و بجنت رویم یازدهم علی اقدم قریش است بایمان
و اوفی ایشان بعهد الله و اقوام ایشان بامر الله و اقسم
ایشان براستی و سویت و اعدل در رعیت و ابصر ایشان
در حکم و قضیة و اعظم عند الله از روی مزیة دوازدهم
فرمود که اگر اخبار میکردم بهمه مناقبی که در فضل و کمال
علی نازل شده است بر هیچ موضعی پای ننهادی الا که
خاك آن موضع را تا باب جهت تبرك برداشتندی
سیزدهم یا علی فرمود که اگر نه پسم آن بودی که طایفه
چندی از امت من در حق تو میگفتند آنچه نصاری در حق
عیسی گفتند من امروز در کمالات تو گفتنی گفتمی که
آن قول بهمه مسلمانان که میرسید خاك پای ترا و آب وضوی
ترا بجهة شفا و تبرك برمیداشت چهاردهم تو در آخرت از
جمیع مردمان بمن نزدیکتری پانزدهم تو بر حوض کوثر
قایم مقام منی شانزدهم اول کسی که بحوض کوثر آید توی

هفدهم اول کسی که از امت من با من بجنت کند در توئی
هشتدهم شیعهٔ تو در قیامت بر منبرهای نور باشند سیراب
وسفید روی وهمسایهٔ من باشند ودشمنان تو بر عکس این
نوزدهم حرب وصلح کردن با تو با من حرب وصلح کردن بود
بیستم نهان تو نهان من واشکار تو اشکار من است بیست و
یکم فرزندان تو فرزندان من وگوشت وخون تو گوشت و خون
منست بیست ودوم حق با تو است وبر زبان تو ودر دل تو
ودر پیش نظر تو است بیست وسیوم ایمان آمیخته است با گوشت
وخون تو همچنانکه آمیخته شد با گوشت وخون من بیست وچهارم
دشمنان تو بحوض کوثر نیایند ودوستان از حوض کوثر غایب
نشوند بیست وپنجم فرمود با فاطمه که حق تع بخلق خود یک نظر کرد
واز اهل زمین مرا اختیار فرمود ومرا امر کرد که او را وصی
خود کردانم بیست وششم اکثر صحابه است بعلم واعظم ایشان
است بحلم واقدم باسلام وبروایتی دیگر اعظم است بعلم واکثر

برسالت وبیست ودوم
بیست [illegible] ودوستی مرتو احسان
فرمود

بعلم

در کتب روایت ملحوظ وندا از قلت عبارت محظوظند اگر فی المثل خضر مصطفی
صلی الله علیه وآله بعالم برزخ برآید وخواهند که ستحقی را باقرار وانصاف راه
نماید بی ارادهٔ ومشیت حق به میسر نشود این فقیر حقیر به حجاب بود والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم   در ثبوت افضلیت مرتضی از جهت
فضل وشرف محل ولادت واستحقاق مرتبهٔ امامت وخلافت بنص حدیث وآیه
ای ملک مؤمن بدانکه مرتضی در درون خانهٔ کعبه بوجود آمد روز جمعه سیزدهم
شهر الله الاصم رجب المرجب بعد عام الفیل بسی سال وگویند بعد عام الفیل
به بیست وهشت سال ونزد شیعه روایت اولی اصح است ودر درون کعبه
بغیر از بو تراب هیچ مولود موجود نشده بود وعام الفیل از جهت تاریخ
شد که ابرههٔ صباح بادشاه حبشه در ان سال لشکر وفیلی چند بقصد خرابی
مکه فرستاده بود بسبب آتشی که از طرف بادیهٔ عرب در بیعه که معبد نصاری
است افتاده وقصه هلاک اصحاب فیل بطیر ابابیل در تفسیر سورهٔ الم
ترکیف مذکور ومسطور است وچون شعار رفت که هر واقعه وحادثهٔ که
غریب وعجیب نماید آنرا مبدا تاریخ کنند لاجرم عرب آن سال را مبدا تاریخ کردند

اللهم هؤلاء اهل بيتي وحامتي انا سلم لمن سالمهم وحرب
لمن حاربهم اللهم وال من والاهم وعاد من عاداهم وانصر
من نصرهم واخذل من خذلهم قال رسول الله وجبرئيل يؤمن
ثم قال وانا معكم يا محمد قال نعم يعنی ام سلمه گفت که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم عبا را بر خود پوشید و پشت مرتضی را بسوی سینه
خویشتن آورد و پشت فاطمه را بسوی پشت خود کرد و امام حسن و
امام حسین را از دست راست و چپ خود نشاند بعد از ان همگی ایشان را
وخویشتن را تمام بعبا پوشاند ام سلمه گفت که رسول الله ایشان را
بعبا پیچید تا بحدی که اطراف وکنارها کنارا در زیر هر دو قدم
خود استوار کرد بعد از ان نظر بسوی آسمان کرد و بانگشت شهادتی
اشاره فرمود وحال آنکه روی آنحضرت پیدا نبود و گفت ای بار خدا
اهل بیت من و حمایت کننده شریعت من این گروه‌اند پس من بسلم و
صلح با ایشان و آنکس که با ایشان صلح کند و بجنگم با آنکس که با ایشان
جنگ کند ای بار خدای ولی و دوست آنکس باش که با ایشان دوستی

بپیچد

کند

کند و دشمنی کن با آنکس که با ایشان دشمنی کند و ناصر ایشان را
منصور گردان و خاذل و ترک کننده نصرت ایشان را مخذول کن
وحضرت رسالة فرمود که جبرئیل امین در حین دعا گفتن آمین میگفت
بعد از ان جبرئیل گفت یا محمد من در حین دعوات با شما ام رسول ل
الله فرمود بلی وصاحب کشاف حدیث عبا را از عایشه روایت
کرده در تفسیر آیت قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم که در شان وفضل اهل البیت است
چنانکه در باب دهم بتقدیم رسید و گفت وفیه دلیل لا شیء
اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی درین حدیث دلیلی قوی
هست بر فضل اصحاب کسا که هیچ حدیث از ان دلیل اقوی نیست
وقاضی عضد علیه ما یستحق در مواقف بعد ردوسع نفی فضیلت
مرتضی کرده میگوید که مراد به انفسنا درین آیة تنها علی نیست
بلکه جمیع اقربا وخدم پیغمبر که بمنزله نفس وی‌اند درین معنی
داخلند بدلیل صیغه جمع که انفسنا ست جواب گوئیم که صاحب

نسی ۱۱م

كشاف وغيرا واز مفسران هم در سبب نزول آية آورده اند كه
مراد از ابناءنا امامين است وازنساءنا فاطمه واز انفسنا مرتضی است
لا غير چه حضرت رسالت روز مباهله اين چهار نور الهی را مخصوص
كرده بمباهله نصاری رفتند ودر صحيح مسلم از عامر بن سعد بن
ابی وقاص مرويست كه لمّا نزلت آيةُ المباهلة دعی رسول
الله عليًا وفاطمة وحسنًا وحسينًا فقال اللهمّ هؤلاء اهل
بيتی وچون فعل رسول الله تخصيص ايشان كرده باشد ديگری را
دخل نبود ومولانا قدس سره گفته   نيست حاجة شهره گشتن
در كرند وچون اين مقدمه ممهد شد اكنون بچهار تعريف موعود
آئيم تعريف اول در بيان آل واهل اي ولي مؤمن بدانكه ميان
آل واهل بحسب معنی فرق نيست چه آل اهل بوده است هاي   اصل
اهل را جهت قرب مخرج بهمزه كردند وهمزه را تليين دادند آل
شد چنانكه گويند هناك واياك وهيهات وايهات و
دليل آن اجماع نحات است برانكه تصغير آل اهيل است وسكون شد

كه

كه تصغير اشيا را باصل خود باز ميبرد وبعضی گويند اختيار آنست
كه در جمادات واسماء مجهوله اهل گوييم همچون اهل بيت واهل بلاد
ودر حيوانات واسماء معروفه آل چنانكه آل الرسول وآل التقی
وآل عوج واعوج نام اسبی بوده در قديم الايام وآل در
لغت بچند معنی آمده سراب را كه در صحرا بر مثال آب ديده
ميشود آل گويند وبعضی فرق كرده اند وگفته اند اگر قبل
الظهر ديده شود آل بود واگر بعد الظهر سراب باشد و
بعضی عكس اين گفته اند وچوب خيمه را آل گويند وسواد شخص
هر شی را وشوهر را وحرمه وخواص سلطانرا وحربه ماهی كبار را
آل گويند وآل محمد بنی هاشم وبنی عبد المطلب اند وآل يس
از آل محمد است   عبارت از حبيب نجار است اگر كسی گويد كه حضرت رسالت
عليه السلام فرموده است كل تقی آلی جواب گوييم كه آل در وضع
لغت بر سبيل حقيقت مخصوص بقرابت است وهمچنين عترت واولاد
فاطمه است وهرگاه كه آل را بر سبيل مجاز استعمال كنيم اطلاق

ان بر سایر امت شاید بنابر آنکه هر که بر دین و ملت کسی بود
آل او باشد چنانکه الله تعالی در کلام مجید میفرماید آل
موسی و آل هارون و آل فرعون پس کل تقی الی از روی
مجاز بوده نه بر سبیل حقیقت و تحقیق این آنست که اگر شخصی
وصیت کند که مال او را بآل رسول دهند فقها صرف نکنند
آن مال را الا به کسانی که صدقه بر ایشان حرامست تعریف
دوم در بیان عترة ای ولی مؤمن بدانکه در لغت عرب نافه
مشک را و اصل و بنیاد درخت را عترة گویند و گفته اند که
عترة عشیره است که اقرباء نزدیک اند و گفته اند که عترت
ذریه است و اولاد فاطمه علیها السلام هم عشیره و اقرباء
نزدیک رسول الله اند بدلیل صریح نسب و هم ذریه رسول
الله اند بدلیل حق تعالی از بهر ابرهیم علیه السلام و من ذریته داود قوله
و سلیمان تا آنجا که فرمود و عیسی و الیاس کل من الصالحین
چه عیسی علیه السلام ذریه ابرهیم نمیشود الا از جهت مریم

بدلیل

بدلیل حدیثی که در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله
انصاری مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ان الله عز و جل جعل ذریة کل نبی فی صلبه و ان
الله عز و جل جعل ذریتی فی صلب علی یعنی بدرستی که خدای
عز و جل ذریه و فرزندان هر پیغمبری را در پشت آن پیغمبر
آفریده و ذریه مرا در پشت علی گردانیده است و از عمر بن
خطاب مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که میفرمود
کل قوم فعصبتهم لابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا عصبتهم
و انا ابوهم عصبه آن مرد را گویند که در میراث هرگاه که شریک
باشد همه مال میت را مالک شود یعنی هر قومی که باشد عصبه
ایشان پدر ایشان راست مگر اولاد فاطمه بدرستی که منم
عصبه ایشان و منم پدر ایشان تعریف سیوم در آنچه وارد شده
از وجوب محبت ذوی القربی و اهل البیت اجمالا ای ولی مؤمن
در تفسیر واحدی که باسباب نزول موسوم است از ابن

عباس مرویست که چون آیه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا
المودة فی القربی نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله من
هؤلاء الذین امرنا الله بمودتهم یعنی کیستند این گروه که
الله تعالی ما را بمحبت و مودة ایشان امر کرده است آنحضرت
فرمود که علی و فاطمه و ابناهما و زمخشری این حدیث را در
کشاف نزد تفسیر این آیه اورده است و این حدیث در مسند هم
آمده است و در وسیلة المتعبدین آمده است که قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عز و جل جعل اجری علیکم
المودة فی اهل بیتی و انی سائلکم غداً عنهم فمحف بکم فی المسئلة
یعنی بدرستی که الله تعالی اجر و مزد مرا بر شما همین دوستی با اهل
البیت کرده و من در قیامت شما را از محبت ایشان خواهم
پرسیدن و مبالغه در سؤال کردن و قال صلی الله علیه و آله
و سلم ان الله فرض فرائض فوضعها فی حال و خفف فی حال
و فرض ولایتنا اهل البیت فلم یضعها فی حال من الاحوال میفرماید

که

که الله تعالی بعض واجبات و تکالیف شرعی را به سبب
غرضی یا مرضی از گردن عباد ساقط کرده است چون
صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف
کرده چون قصر و جمع صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که
خاندان بنوتیم بر اهل اسلام فرض کرد و آنرا در هیچ حالی از
ایشان وضع و تخفیف نفرمود و قال صلی الله علیه و آله و سلم
ما احبنا اهل البیت احد فزلت به قدم یعنی دوست نداشت
ما را که خاندان بنوتیم هیچکس که پای او لغزد و از طریق اعتدال
در افتد ای ولی مؤمن از اهل تعصب استفسار باید کرد که
مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البیت و وجوب محبت
و ولایت ایشان آمده از بهر هیچ صحابی آمده است تعریف چهارم
در آنچه وارد شده از عدد ائمه اثنی عشر در جمع بین الصحیحین
که تالیف محمد حمیدی است از جابر بن سمره مرویست که رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یکون بعدی اثنا عشر امیراً

كلهم من قريش يعنى بعد از من دوازده امير وهمكى ايشان
از قبيلهٔ قريش باشند وبروايتى ديكر لا يزال امر الناس ماضيا
ما وليهم اثنى عشر رجلا كلهم من قريش يعنى هميشه كار مردمان
بسامان باشد جندانكه اميري ايشان كنند دوازده مردان
قريش وبروايتى ديكر لا يزال الدين قايما حتى تقوم الساعة
او يكون اثنا عشر خليفة كلهم من قريش يعنى هميشه اين دين
قايم باشد تا روز قيامت جون باشد بر شما دوازده خليفه
از قريش وبروايتى ديكر لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا الى
اثنى عشر خليفة كلهم من قريش وبروايتى ديكر لا يزال الاسلام
عزيزا الى اثنى عشر خليفة كلهم من قريش اي ولى امر من بعد
نقل اين اخبار مطالبت اهل تعصب ميكنم بتعيين اين دوازده خليفه
قريشى وتعيين نتوانند جه ولات وحكام اين امر از صحابه وبنى
اميه وبنى عباس زياده از پنجاه خليفه بوده اند پس بضرورة
بايدكه اقرار كنند بائمهٔ اثنا عشر اكرچه بصورة حكومت نكرده اند

علیکم

بحسب

بحسب معنى والى وخليفه الله ايشان بوده اند يا خود اعتذار نمايند
كه اين اخبار اكرچه در صحيحين آمده ضعيف وغير صحيح است اكر
كسى كويد كه از دو حديث اخير بقرينهٔ الى اثنى عشر خليفه معلوم
ميشود كه اين دين عزيز است از ابو بكر تا دوازدهم خليفه كه
بترتيب بعد از وى بودند كوئيم بر اين تقدير بنا عليه لعائن الله
كه از كلاب اهل النار ست عزيز كننده اسلام باشد وبا وجود
رضا وامر بقتل قرة العين رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
نعوذ بالله من سوء الاعتقاد والله يحكم بينهم يوم القيمة
فيما كانوا فيه يختلفون وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب
ينقلبون اكنون در فهرست ابواب دوازده كانه شروع كنيم
در ثبوت افضليت مرتضى به نقل احاديثى كه در
فضل آنحضرت وارد شده واين باب محتوى بر بيست ونه حجت ومنقبت
است اول آنكه حضرت رسالت در شان ايشان فرمود كه اكر بنابات
قلم ودريا مداد شود وپريان حساب كنند وآدميان نويسنده

فضایل مرتضی را شمردن نتوانند دوم فرمود که هرکه فضیلتی
از فضایل مرتضی بر زبان راند یا بدل گذراند گناه گذشته و
آینده او مغفور شود سیوم هرکه فضیلتی از فضایل مرتضی نویسد
همیشه ملائکه از بهر او استغفار کنند چندانکه ان کتابرا رسم
واثر باقی بود چهارم هرکه فضیلتی از فضایل مرتضی استماع
کند گناهی که بسمع کرده باشد مغفور شود پنجم هرکه نظر
بکتاب فضایل مرتضی کند گناهی که همه بنظر کرده باشد مغفور
گردد ششم نظر بروی امیر المؤمنین علی کردن عبادة است
وبزبان ودل یاد او کردن عبادتست هفتم حق تعالی ایمان
هیچ بنده قبول نکند مگر بولایت علی وبیزاری از دشمنان علی
هشتم من وعلی یك نور بودیم پیش از خلقت آدم بچهارده
هزار سال الوهیت نهم علی از من بمنزلهٔ سر منست از جسد
من دهم اول کسی که روز قیامت کسوهٔ کرامت در پوشد ابراهیم
علیه السلام بود وبعد از ان من وبعد از ان علی میان من وابراهیم

بود وبهشت روید یازدهم علی اقدم قریش است بایمان
واوفی ایشان بعهد الله واقوام ایشان بامر الله واقسم
ایشان براستی وسویت واعدل در رعیت وابصر ایشان
در حکم وقضیه واعظم عند الله از روی مزیت دوازدهم
فرمود که اگر اخبار میکردم بهمه مناقبی که در فضل وکمال
علی نازل شده است بر هیچ موضعی پای ننهادی الا که
خاك آن موضع را تا بآب جهت تبرك برداشتندی
سیزدهم یا علی فرمود که اگر نه بیم آن بودی که طائفه
چند از امت من در حق تو میگفتند آنچه نصاری در حق
عیسی گفتند من امروز در کمالات تو گفتنی گفتمی که
آن قول بهمه مسلمان که میرسید خاك پای ترا وآب وضوی
ترا بجهة شفا وتبرك برمیداشتند چهاردهم تو در آخرت از
جمیع مردمان بمن نزدیکتری پانزدهم تو بر حوض کوثر
قایم مقام منی شانزدهم اول کسی که بحوض کوثر آید توئی

هفدهم اول کسی که از امت من با من بجنت کذرد توئی
هشتدهم شیعهٔ تو در قیامت بر منبرهای نور باشند سیراب
وسفید روی وهمسایهٔ من باشند ودشمنان تو بر عکس این
نوزدهم حرب وصلح کردن با تو یا من حرب وصلح کردن بتو
بیستم نهان تو نهان من واشکار تو اشکار من است بیست و
یکم فرزندان تو فرزندان من وکوشت وخون تو کوشت وخون
منست بیست ودوم حق با تواست وبر زبان تو ودر دل تو
ودر پیش نظر تو است بیست وسیوم ایمان آمیخته است با کوشت
وخون تو همچنانکه آمیخته شد با کوشت وخون من بیست وچهارم
دشمنان تو بحوض کوثر نیایند ودوستان از حوض کوثر غایب
نشوند بیست وپنجم فرمود یا فاطمه که حق تعالی بخلق خود یک نظر کرد
واز اهل زمین مرا اختیار فرمود ومرا امر کرد که او را وصی
خود کردانم بیست وششم اکثر صحابه است بعلم واعظم ایشان
است بحلم واقدم باسلام وبروایتی دیگر اعظم است بعلم واکثر

برسالت ونسبت دوم [illegible] فرمود

بحلم

در کتب روایت ملحوظ وندا از قلت عبارت محظوظند اکر فی المثل حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله بعالم بشریت باید وخواهند که مستغنی را باقرار وانصاف
نماید بی ارادهٔ ومشیت حق میسر نشود این فقیر حقیر بی حساب بود والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم   در ثبوت افضلیت مرتضی از جهت
فضل وشرف محل ولادت واستحقاق مرتبهٔ امامت وخلافت بنص حدیث وآیه
ای ملک مؤمنین بدانکه مرتضی در درون خانهٔ کعبه بوجود آمد روز جمعه سیزدهم
شهر الله الاصم رجب المرجب بعد عام الفیل بسی سال وکویند بعد عام الفیل
به بیست وهشت سال ونزد شیعه روایت اولی اصح است ودر درون کعبه
بغیر از بوتراب هیچ مولود موجود نشده بود وعام الفیل از جمله تاریخ
شد که ابرههٔ صباح پادشاه حبشه در ان سال لشکر وفیلی چند بقصد خرابی
مکه فرستاده بود بسبب آتشی که از طرف بادیهٔ عرب در بیعه که معبد نصاری
است افتاده وقصهٔ هلاک اصحاب فیل بطیرا ابابیل در تفسیر سورهٔ الم
ترکیف مذکور ومسطور است وچون شعار فت که هر واقعهٔ وحادثه که
غریب وعجیب نماید آنرا مبداء تاریخ کنند لاجرم عرب آن سال را مبداء تاریخ کردند

وحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وآله دران سال بوجود آمد
وچون بعالم بقا نقل فرمود مرتضی سی وسه ساله بود وبعد رسول الله سی
سال امام عالم وغوث اعظم وقطب دایره بنی آدم وعالم پناه وخلیفه
الله وقایم مقام رسول الله او بود وانکه حضرت رسالت فرمود الخلافة بعدی
ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا فرموده بدین معنی اشارت فرمود
یعنی
یعنی خلافت وامامت بعد وفات من سی سال بعد ازان بتغلب واتفاق بود
ونه به اهلیت واستحقاق چراکه عضوض مبالغه است درانکه آن ملک جبّار
کزنده وبدنهادان کیرنده است چه اگر بعض صحابه برسم حکومت واسم خلافت
صوری مشهور ومعروف بودند اما خلافة الحقیقة ابو الحسن بود که بکمال خلافت
صوری ومعنوی بر زبان رسول مبعوث ومنعوت وموصوف بود و لهذا
در جمیع مشکلات بفرمان وی راه میرفتند وبکرات ومرات کاه یا
مفرج الکرب وکهی لولا علی لهلك عمر میکفتند وازجمله این سی سال
بیست وچهار سال وچند ماه ممنوع بود از تصرف در احکامی که مشکل
مینمود بوصیت حضرت نبوت بصبر ومدارات زندکانی میفرمود وپنج
سال

سال وچند ماه بجهاد ناکثین که بیعت شکنان وقاسطین که ظالمان
ومارقین اند دین بیرون شدکان اند ممتحن بود چنانکه حضرت رسول
الله سیزده سال ممنوع بود از تصرف در احکام نبوت واوامر و
نواهی رسالت کهی در شعب که دره کوه است شش سال بحصار
وکاهی جنك کردکان وتنك کافران کرفتار ونه ویرا استطاعت
جهاد با کافران ونه قوت دفع مضرت از مؤمنان بنا برانکه وقت
ظهور اسلام وقوت دین مصطفی علیه الصلوة والسلام نرسیده بود
تا کار بجایی رسید که از استیلای کفار واذیت اشرار بعضی صحابه
وجعفر طیار بحبشه رفتند وبعضی صحابه وحضرت رسالت بمدینه هجرت
کردند وده سال که از عمر باقی بود بجهاد رفتند بجهاد کافران وکتابیها
منافقان ممتحن بودند اراده وسنت الهی نابود در هر عصری چنین
بود سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا ای ولی
مؤمن بلا انکه این امت بعد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم در امامت سرچشمه ولایت خلاف کردند هرچه شیعه وی کفت جمیع

بنی هاشمند و سلمان فارسی و عمار یاسر و ابوذر غفاری و مقداد
بن اسود الکندی و خزیمه بن ثابت که ذو الشهادتین است و ابو ایوب
انصاری و جابر بن عبدالله انصاری و ابو سعید خدری رضوان الله علیهم
اجمعین و امثال ایشان از اصحاب صفه گفته‌اند که خلیفه و امام بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله علی مرتضی ست علیه السلام چه آنکه مجمع صفات الهی
و مجموعه کمالات نامتناهی بعد رسول الله او بود بنص آیات و احادیث نا
معدود و صفات و کمالات غیر محدود و از آن جمله حجت اول نص آیت و اولو دکام
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله میفرماید که اولو الارحام
که خویشان نزدیکند احق و اولی‌اند بیکدیگر و این معنی در باب ایشان هم می آید
و ابوتراب جست که از اولو الارحام است مر ابوبکر بن ابی قحافه را و جای
نشینی حضرت ابو القاسم باید که او احق و اولی باشد چه این احقیت
و اولویت که اولو الارحام را بحکم الله با یکدیگر هست از جمیع وجوه سنت
نه از وجهی مقید بنا بر آنکه حکم اولویت این آیه مطلقست و حجت دویم
بنص آیت انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة

الآیة

الآیة یعنی متصرف در شما نیست مگر حضرت خدا و رسول خدا و آن مؤمنان
که در حین رکوع در نماز انگشترین بصدقه سائل دادند چنانکه در باب دهم
تقریر یابد پس هر چه خدا و رسول را از ولایت ثابت شود امیر المؤمنین
را ثابت باشد چرا که معنی آیه بدلیل کلمه حصر چنین است که متصرف در شما
نیست الا حضرت الله و رسول الله و علی ولی الله نه غیر ایشان و لهذا
صفت تصرف در خدا و رسول و مرتضی منحصر شده باشد چه کلمه انما از
ادوات و آلات حصر است و چون این حرف معلوم شد گوئیم که لفظ
ولی در لغت عرب بسه معنی پیش آمده بمعنی متصرف که احق و اولی
بالتصرف عبارت از آنست همچون ولی کودک و ولی زن و بمعنی محب
و بمعنی ناصر و در این آیه نشاید که ولی بمعنی محب و ناصر باشد بجهت انتفای
صدق این قصر و عدم صحت این حصر برای آنکه معنی آیه چنین شود که
محب و ناصر شما نیست الا خدا و مصطفی و مرتضی نه غیر ایشان دیگر
محبت و نصرت مؤمنان درین سه وجود منحصر شود و حال آنکه محبت
و نصرت در ایشان منحصر نیست بلکه عام است در حق جمیع مؤمنان بنص قول

خدای تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یعنی جمیع
مؤمنان محب و ناصر یکدیگرند و چون ولی درین آیه بمعنی متصرف و اولی
بالتصرف باشد چرا که همه مؤمنان متصرف بود باید که امام و قایم مقام
سید الانام و قطب دایره اسلام او باشند و قاضی عضد در
مواقف گفته که ولی درین آیه بمعنی ناصر است و اگر نه چنین باشد نظام آیه
دلالت کند بانکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد در حال حیوة رسول
الله و این معنی باطل است جواب گوییم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرتضی را در حال حیوة خود امام المتقین و امام الغر المحجلین و امام الاولیاء
و امام من اطاع الله و ولی الناس بالناس خوانده است چنانچه در
باب چهارم و پنجم و هفتم مروی گردد و اولی بالتصرف گفته چنانکه
در حدیث الست اولی بالمؤمنین و غدیر محقق شود و قاضی عضد در
اثنای شبهه دیگر آورده و گفته که ولی اینجا بمعنی ولی بالتصرف نیست
چه آنکه با آیتی که قبل از وی گذشته و آیتی که بعد از وی آمده است مناسبت
ندارد و آیت قبل اینست که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری

اولیاء

اولیاء بعضهم اولیاء بعض یعنی ای مؤمنان باید که فرا نگیرید جهودان
و ترسایان را اولی و ناصر خود چه ایشان ناصر یکدیگرند و آیت بعد از
آنست و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم
الغالبون یعنی هر که محب و ناصر خدا و رسول و مؤمنان باشد غالب
خواهد بود جواب گوییم که مقرر است که آیات قرآن منجم و متفرق
فرو آمده است و بعض صحابه آنرا بدین نسق ترتیب داده اند و مشهور
است که آیه انما ولیکم الله با آیات متقدم نازل نشده بلکه منفرد فرو
آمده و میان آیه سابق و آیه انما ولیکم الله چهار پنج آیه دیگر هست و
تقدیر تسلیم گوییم ولی را در آیت انما ولیکم الله اگر بمعنی محب و ناصر حمل کنیم
همان محذور که حصر محبت و نصرت است لازم آید و حال آنکه محبت و نصرت
مؤمنان در خدا و مصطفی و مرتضی منحصر نیست بلکه عام است میان
مؤمنان چنانکه تقریر یافت دیگر چه محذور لازم آید اگر نظام دلیل
شما و حجت ما بدین نسق باشد که متصرف در شما نیست بغیر الله و محمد و علی
و هر که محبت و نصرت الله و محمد و علی ورزد بنا بر آنکه اولی بتصرف خداو ندی

پس بدرستی که آنکس غالب خواهد بود قاضی عضد درین آیه شبهه دیگر
آورده و گفته که الذین آمنوا جمع است و مراد واحد و حمل جمع بر واحد
متعذر و ممنوع است دیگر گفته که نزول آیه در شان علی منافی شمول غیر
او نیست بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او از اصحاب جواب
گوییم که اخذ بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل از علماء تحریر احق و اولی
است از سخن شما درین تقریر و تحریر و چون در جمیع تفاسیر آمده است
که این آیت در شان وی نازل شده و بوی مختص است چنانکه در باب دهم
مذکور شود پس حمل جمع بر واحد جهت تعظیم چرا جایز نباشد و حال آنکه
وحشی که قاتل حمزه و کافر حربی بود چون داعیه اسلام پیدا کرد و از فعل
خود نا امید میبود حضرت صمدیت در اشتمال وی این آیه فرمود که
یا عبادی الذین اسرفوا و بلفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است اختصاص
فرمود تا حرف نداء با کنایه هم که دلیل استعطافست با آن ضم نمود دیگر
بر تقدیر تسلیم سخن شما که مراد از الذین آمنوا علی است و امثال وی که جمیع
که چون این در شان امیر المؤمنین نزول یافت پس اولویت تصرف

را باصالت باشد و امثال وی را بفرعیت و تبعیت بود و بحکم الفضل
للمتقدم فضل اصل بر فرع اظهر من الشمس است و حجت سیوم من نص
حدیث غدیر خم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دست مرتضی گرفته
و بر بالای پالان شتران رفت و فرمود که الست اولی بالمؤمنین من
انفسهم فقالوا بلی فقال من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی آیا من
بتصرف کردن در مؤمنان اولی از مؤمنان نیستم صحابه گفتند بلی
فرمود که هر کرا من اولی بالتصرف باشم پس علی نیز اولی بالتصرف باشد
حضرت زهری روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چون
از حجة الوداع باز گشت در غدیر خم نزول فرمود در گرمای گرم و گفت
ایها الناس من اولی بالمؤمنین یعنی مردمان کیست اولیتر بتصرف کردن در
مؤمنان صحابه گفتند الله و رسوله اولی بالمؤمنین یعنی خدا و رسول اولیتر
است سه نوبت این سؤال میفرمود و صحابه این جواب می گفتند و در نوبت
چهارم برخاست و دست مرتضی را گرفت و فرمود اللهم من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

واین سخن را سه نوبت هم مکرر فرمود یعنی ای بار خدای هر کرا من
اولی بتصرف باشم علی اولی بتصرف باشد ودر آخر این حدیث فرمود
الا فلیبلغ الشاهد منکم الغایب یعنی آگاه باشید باید که تبلیغ
کند دریسانند این سخن را آنکه از شما حاضر است بکسی که غایب است ودر
وسیلة المتعبدین از براء بن عازب مرویست که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الست
اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال الیس ازواجی امهاتکم قالوا
بلی قال فان هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و
عاد من عاداه قال فلقیه بعد بعد ذلک عمر فقال له هنیئا لک
یا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة
یعنی مصطفی دست مرتضی را گرفت در روز غدیر خم وباصحابه گفت آیا من
بتصرف کردن در مؤمنان اولیترهست از مؤمنان نیستم گفتند بلی
باز بعبارت دیگر فرمود که آیا من بتصرف کردن در هر مؤمنی اولیتر از آن
مؤمن نیستم گفتند بلی فرمود آیا که زنان من مادران شما نیستند گفتند

بلی

بلی فرمود پس بدرستی که این کس یعنی مرتضی مولی وخداوند آنکس است
که من مولا وخداوند ویم وآنزمان مرتضی دعا کرد وراوی روایت
کند عمر خطاب بعد از آن مرتضی را در راه تهنیت کرد گفت هنیئا لک
یعنی گوارنده باد ترا این منقبت ای پسر ابی طالب در این بامداد با خود
در این شبانگاه خداوند من ومؤمنین والمؤمنات شدی ای ولی من
تهنیت وفرد کافی عمر خطاب دلیلی واضح است بر آنکه مراد از ولی در این
احادیث جز اولی بالتصرف نیست چه اگر مراد ناصر بودی تهنیت وی را وجهی
نبودی چرا که نزد جمیع صحابه بمضمون آیات واقوال وافعال نبوی روشن
ومعین بود که مؤمنان ناصر همدیگرند پس اگر از جمله مؤمنان
یک شخص را به ناصریت تعریف وتهنیت کنند تحصیل حاصل بلکه
عبث باشد ودر مناقب ابن مردویه از ابن عباس مرویست که
پیغمبر فرمود ایها الناس لست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا
رسول الله قال اللهم من کنت مولاه فهذا علی مولاه
چنانکه در باب دهم در سبب نزول آیه یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الله الیك روایت کرده شود ودر مناقب خطیب و مسند
احمد از بریدة اسلمی مرویست که گفت در خدمت مرتضی سوی یمن
بغزا رفتیم وازو جفائی دیدم چون بخدمت حضرت مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم رسیدم علی را بعیب ونقص یاد کردم دیدم که
روی مبارك حضرة مصطفی متغیر شد وفرمود که یا بریدة الست
اولی بالمؤمنین من انفسهم بریده گفت که گفتم بلی آنحضرت فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه ای ولی مؤمن بدانکه لفظ مولی
در لغت عرب به هفت معنی آمده است اول بمعنی آزاد کننده دوم
بمعنی آزاد شده سیوم بمعنی عمزاده چهارم بمعنی همسایه پنجم بمعنی هم
سوگند ششم بمعنی ناصر هفتم بمعنی ولی بالتصرف وحمل مولی بر معانی
یگانه و ناصر هم ممتنعست چه همه کس دانند که مؤمنان ناصر یکدیگرند
پس باید که مولی درین حدیث بمعنی ولی بالتصرف باشد قاضی عضد
در مواقف گفته که این حدیث را اکثر اهل حدیث نقل نکرده اند گوئیم
که از اصحاب حدیث اگرچه دو سه کس آنرا نقل نموده ودر کتب خود مسطور

کرده

کرده باشند مارا ان مقدار کافیست در احتجاج واستشهاد دیگر گفت
که علی درون غدیر خم همراه رسول الله نبود بلکه در یمن بود گوئیم که در
بخاری چند موضع آمده است که مرتضی را از یمن بسوی مکه آمد وبا رسول
الله حج گذارد دو قربان کرد ودران حج هیچکس هدی نفرستاد وقربان
نکرد مگر مصطفی ومرتضی علیهما السلام دیگر گفت اگرچه صحت این حدیث
مسلم داریم اکثر راویان مقدمه که الست اولی بالمؤمنین من انفسهم
است نکرده اند گوئیم غرض تواتر وصحت حدیث اگر اکثر راویان روایت
نکرده باشند بر اقل اکتفا نمودن هم جایز است چنانکه از براء بن عازب
وزهری وابن عباس وبریده اسلمی در بعضی کتب مذکور به طریق متعدده
مسطور است ای ولی مؤمن مثل قاضی عضد در این ایرادات مثل الوثوق
یتعلق بکل حیثیة است چه کند مسکین میخواهد که بمقدار مقدور در مناقب و
فضایل مرتضی راه اخفای و عذری گوید دیگر گفته که مولی درین حدیث بمعنی
ناصر است بدلیل آخر حدیث که اللهم وال من والاه است گوئیم حدیث
اول که الست اولی بالمؤمنین است ومقدمه وتمهید کلام است دلالت میکند

که مولی بمعنی اولی بالتصرف است دیگر گفته که مولی بمعنی ولی در عربیت
نیامده است گوییم که حق تعالی میفرماید مأویکم النار هی مولیکم دلالت میکند که مولی
بمعنی اولی آمده است یعنی جای شما آتش است او بشما اولیست و آنچه
میگویند که لفظ مولی در هی مولیکم بمعنی مقر و مال و عاقبة الامر است بقرینهٔ
و بئس المصیر آن هم مسلم نیست چرا که مولی در عربیت هفت مفهوم بیش ندارد
چنانکه در اول این کلمات گذشت و بمعنی مقر و مآل و عاقبة الامر قطعا
نیامده است دیگر گفته اگرچه مسلم داریم که مولی بمعنی اولی است دلیل
حدیث برانکه مراد از اولی اولی بالتصرف است بل جایز است که مراد
از آن اولویت باشد در امری از امور چنانکه خدای تعالی میفرماید ان اولی الناس
بابرهیم للذین اتبعوه یعنی بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم
آنکسانند که اتباع او کرده اند و این اولویت بابرهیم شاید که از جهت
قرب یا از جهت اتباع یا از جهت اختصاص بوی باشد و اولی بالتصرف اینجا
مراد نیست و جواب ما استفسار و منع تقسیم دلیل ماست برانکه مراد از اولی
اولویت است در امری از امور اما استفسار چنانچه گوییم زید در چه

امر

امر اولی است بعمرو در نصرت یا در محبت یا در تصرف و اما تقسیم چنانکه
زید اولی است بعمرو و این اولویت یا در نصرت اوست یا در ضبط اموال
او یا در تصرف در او است جواب گوییم دلیل ما برانکه مراد از اولی بالمؤمنین
من انفسهم اولی بالتصرف است جز ضمیمهٔ من انفسهم نیست چه باین قرینه
محقق میشود که مراد از اولی درین حدیث جز اولی بالتصرف نیست زیرا که مراد
اولویت است در امری از امور بنا برانکه بنفس مردمان از مردمان اولی بودن
بغیر اولی بالتصرف بودن هیچ معنی ندارد بلی اگر قید من انفسهم نبودی استشهاد
قاضی عضد بآیه ان اولی الناس بابرهیم و استدلال و بحث او استفسار
و منع تقسیم راست بودی چه نظم آیه مثلا اگر چنین بودی که ان اولی الناس
بابرهیم من انفسهم للذین اتبعوه مراد از ان ولی اولی بالتصرف میبود
و همچنین اگر گوییم زید اولی بعمرو من نفس عمرو استفسار و تقسیم
را صحت نمی ماند چه مراد اولی بالتصرف میشود لاغیر اما قاضی عضد
معذور است و حجت چهارم نص حدیث انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی نزد علی و بعضی از علما حدیث آورده

اند که مصطفی صلی الله علیه و آله بغزاء تبوک رفت و مرتضی را در مدینه
گذاشت مرتضی گفت یا رسول الله مرا با زنان و کودکان میگذاری
آنحضرت فرمود راضی نیستی که از من آن منزلت داشته باشی که هرون
از موسی داشت و این قضیه چنان بود که چون آنحضرت رسالت بغزاء تبوک
میرفت و تبوک در راه شام بود و چیار دو مرتضی را از خوف هجوم
اعادی در مدینه بر سر اهل و عیال قایم مقام خود گذاشت و فرمود که الله
تعالی مرا وعده داده است که تبوک را حاجت بجنگ نیست و بی کلفت و مشقت آنرا
فتح خواهیم کرد و مرتضی در هیچ غزا از مصطفی متخلف نشده است مگر درین
غزا پس اشقیا زبان بطعن گشودند که علی در حساب زنان و کودکانست
چون مرتضی این سخن شنید سلاح و درع در پوشید و سوار شد و در اول
منزل بمصطفی رسید آنحضرت فرمود که موسی چون بکوه طور میرفت هرون
را قایم مقام خود گذاشت چنانکه حق تعالی در کلام مجید از موسی حکایت میکند
که با هرون گفت اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ
یعنی خلیفه من باش در قوم من و اصلاح کن میان ایشان و اتباع راه

فساد

فساد مکن و ای ابو الحسن تو از من آن منزلت داری که هرون داشت از موسی
بحکم این حدیث هر چه هرون را ثابت بود از استحقاق و استخلاف و غیر آن
همه مرتضی را ثابت باشد مگر نبوة که مستثنی است در لا نبی بعدی و این
حدیث بر خلافت امیر المؤمنین علی نص خفی است بلکه نص جلیست قاضی عضد
در مواقف آورده که علی خلیفه رسول الله شد در حین رفتن بغزاء تبوک
و هرون خلیفه موسی شد در حین رفتن بکوه طور پس جمیع منازل را عام
و شامل نباشد جهة آنکه از جمله منازل هرون یکی برادری و یکی پیغمبری
بوده است جواب گوییم که هر چه قول تو که از جمله منازل هرون یکی برادری
است و یکی پیغمبری نخست حق و لی وقت فانه چو که حضرت رسالت منزلت
پیغمبری را در لا نبی بعدی استثنا فرموده است پس این سخن تو عبث
باشد و هرچه برادری است خود مشهور است که وی را برادر گفته است
در مواضع متعدده و حق تعالی پیش از خلقت سموات و ارض بدو هزار سال بر
در جنت نوشته که محمد رسول الله علی اخو رسول الله چنانکه در باب هشتم
آورده شود پس اگر اخوة بقول خدا و رسول الخلق و مقبول نشود هیچ قول

مقبول نخواهد بود اگر گویی که غرض از اخوت مواخات مذهبی یا پدری ست گوییم که
اخوت مناسبی ادفع واعرف انا اخوه نسبی واخوه زوجی وقلبی اعز انه
انا اخوه بطنی وصلبی و هر چه قول تو که این حدیث در حین دفن بغا بود
گفته شد پس مخصوص باشد بآن استخلاف و عام نبود گوییم که حضرت رسالت
این حدیث را بکرات و مرات با مرتضی در چند موضع فرموده است در فتح خیبر
و در غزای سلاسل و روز بستن درهای مسجد و غیر آن چنانکه مذکور شد فی حجة
بحکم بنص حدیث علی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی امام در مسند امام
از بریده اسلمی روایتی دیگر میروید که چون من حکایت در بین و شکایت
ابو الحسن کردم حضرت رسالت در غضب شد و فرمود لا تقع فی علی فانه منی وانا
منه وهو ولی کل مؤمن بعدی فانه منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی
یعنی ای بریده در غیبت و منقصت علی منشین که علی از منست و من از ویم و
اوست ولی بالتصرف در شما بعد از من و این سخن را دو نوبت فرمودن دلیل
تاکیدست در تنصیص بخلافت و تادیب و تنبیه صحابه و در سنن ترمذی از
عمران بن حصین مرویست که حضرت رسالت مرتضی را امارت لشکر داد و بغزا فرستاد

جنرام

وچون

وچون بر کفار غالب آمدند مرتضی یک دختری را مخصوص بخود کرد آن
بعضی همراهان انکار او کردند و چهار کس از صحابه با همدیگر عهد بستند که
چون بحضرت رسالت رسید حکایت و شکایت علی کنند باشد که جهت فاطمه زهرا
بر مرتضی غضب کند و قاعده صحابه آن بودی که چون از سفری معاودت
کردندی اول بسلام حضرت رفتندی پس بجا نهای خود شدندی و چون لشکر
بمدینه رسید از آن چهار شخص یکی برخاست و گفت یا رسول الله علی چنین و
چنین کرد و مضمون حکایت و شکایت وی این بود که علی دختری اصطفا کرد
چنانکه تو زنان و غیر آن اصطفا میکنی پس حضرت رسالت روی از آن کس
گردانید و هیچ نگفت دوم نیز برخاست و همین گفت از وی هم روی گردانید
پس سیوم نیز برخاست و همان گفت از وی هم اعراض کرد و چون چهارم
برخاست و همچنان ایشان گفت رسول الله در قهر و غضب شد و فرمود ما
تریدون من علی ما تریدون من علی ان علیا منی وانا من علی وهو
ولی کل مؤمن بعدی دو بار فرمود یعنی چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست
و من از علی ام و اوست خداوند همه مؤمنان بعد از من و در فردوس الاخبار

هم از عمران مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که علی منی وانا منه و
هو ولی کل مؤمن بعدی اگر کسی گوید که ولی درین حدیث بمعنی محب وناصر
است اگر در آیهٔ انما ولیکم الله تمسک بنفی حصر کردی و گفتی که ولی در انما
ولیکم الله بمعنی محب وناصر نشاید که باشد چرا که محبت ونصرت منحصر در خدا و
مصطفی ومرتضی نمیشود اینجا چه عذر داری جواب گوییم که این حدیث هم بر
طبق آیت آمده وهم متضمن حصر است بدلیل تقدیم هو که ضمیر فصل است
یعنی هو ولی مؤمنین لا غیره و دیگر قرینهٔ حال وشان ورود این حدیث
باکمال دلالت میکند بر انکه لفظ ولی اینجا بمعنی خداوند واولی بالتصرفست
بنا بر انکه صحابه از جهت اصطفای دختر از مرتضی شکایت کردند یعنی که
مرتضی را اهلیت واستحقاق آن نیست که بر خود کاری ودختری را اختیار
واصطفا نماید بی حضرت رسالت ایشان را تنبیه کرد وگفت که مرتضی را استحقاق
آن هست که اختیار واصطفا کند چنانکه من میکنم چرا که اصطفائی که من میکنم
بنا بر آنست که من اولی بتصرف وخداوند شما ام ومرتضی بعد از من برتبه
وزمان یعنی در حیات وممات من خداوند شما است وحجهٔ ششتم بنص

حدیثی

حدیثی که در مناقب خطیب ودر وسیلة المتعبدین هم از عبدالله بن مسعود
مرویست که گفت کنت مع رسول الله وقد اصحر یعنی بودم همراه رسول الله
در حالتی که بصحرا رفت فتنفس الصعداء یعنی آه سرد کشید فقلت یا
رسول الله ما لك تنفست قال یا ابن مسعود نعیت الی نفسی گفتم ای
رسول الله چیست ترا که آه سرد میکشی فرمود ای ابن مسعود خبر مرگ
من بمن رسانیدند قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت ابا بکر فسکت
گفتم کسی را قایم مقام خود کن ای رسول الله آنحضرت فرمود که را خلیفه
کنم گفتم ابو بکر را آنحضرت هیچ نگفت وباز آه سرد کشید دیگر پرسیدم همان
جواب شنیدم این نوبت گفتم که عمر را خلیفه کن آنحضرت خموش گشت وباز
تنفس فرمود ودر نوبت سیوم گفتم که علی را خلیفه کن از سر تفجع گفت
أوّه هر گز این کردار نکنید وهرگاه که او را خلیفه وقایم مقام خود
کنم هرگز قبول نمائید وبحق خدا که اگر شما این کردار میکردید البته
شما را بجنت میکشانید وتمام لفظ حدیث اینست ثم تنفس فقلت ما لی
اراك تتنفس یا رسول الله قال نعیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول

الله قال من قلت عمر بن الخطاب فسكت ثم تنفس فقلت ما لي اراك تتنفس
يا رسول الله قال نعيت الي نفسي قلت استخلف يا رسول الله قال من قلت علي بن
ابي طالب قال اما لن تفعلوا اذا ابدا والله لئن فعلتموه ليدخلنكم الجنة وروا
وسيلة آخر كه كنت مع رسول الله فتنفس فقلت يا رسول الله ما شانك قال
يا ابن مسعود نعيت الي نفسي قلت فاستخلف قال من قلت ابا بكر قال فسكت ساعة
تنفس فقلت ما شانك يا رسول الله قال نعيت الي نفسي قلت استخلف قال من
قلت عمر فسكت حتى ذهب ساعة ثم تنفس فقلت ما شانك قال نعيت الي نفسي
فقلت له استخلف قال من قلت علي بن ابي طالب قال اما والذي نفسي بيده لئن
اطاعوه ليدخلن الجنة اجمعين يعني حضرت مصطفى صلى الله عليه وآله بودم
آنحضرت آه سرد كشيد گفتم يا رسول الله حال شما چيست فرمود كه خبر مرگ من رسيد
من مرسد گفتم استخلاف كن فرمود كي گفتم ابي بكر را پس آنحضرت يكساعت خموش
ماند بعد از آن آه سرد كشيد ديگر حال پرسيدم همان جواب شنيدم اين بار
گفتم عمر را خليفه كن آنحضرت جواب نداد تا يكساعت گذشت و باز آه سرد كشيد و چون
گفتم كه علي ابن ابي طالب را خليفه گردان فرمود بحق آنكه جان من بدست قدرت اوست

كه

كه صحابه اگر اطاعت علي كنند البته كه همه بهشت كنند و بحجة هفتم از
عمر و سلمه مرويست كه گفتند شنيديم رسول الله را كه در حجة الوداع بر منبر
علي يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالمين علي اخي ومولى المؤمنين من بعدي
وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه الله ختم النبوة فلا نبي بعدي وهو
الخليفة في الاهل والمؤمنين بعدي يعني علي شاه مؤمنان است چه شاه زنبور
عسل را يعسوب گويند و مال لشاه ظالمانست علي برادر منست و خداوند مؤمنان
و ولي است بتصرف كردن در ايشان بعد از من و علي از من آن منزلت دارد كه
هارون داشت از موسى اما اين قدر هست كه حق تعالى نبوت را ختم كرده است و بعد از
من هيچ پيغمبري نيست و او است بعد از وفات من خليفه و قايم مقام من در اهل بيت
حضرتم — و در مؤمنان و در باب پنجم خواهد آمد انكه نبوت امير المؤمنين را خليفه گفته است
اگر كسي گويد كه حضرت نبوت ابو بكر را بخلافت مخصوص كرده است چنانكه بخاري
در باب استخلاف از عايشه روايت كرده كه رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم فرموده در بيماري خواستم كه بسوي ابو بكر فرستم و عهد كنم مبادا كه گويندگان
سخني گويند يا خود آرزو كنند كه آن آرزو نيكي كنند باز گفتم كه خدا غير ابو بكر را

نکند و مؤمنان عجز او را دفع کنند و با خود خطا دفع کند و مؤمنان قبول نکند

ضعیف ب و ابن حجر بن مطعم روایت کرده که ضعیفه با حضرت مصطفی گفت که هرگاه که آیم

و ترا نیابم و گویا مراد از ضعیفه وفات رسول الله بود کرا طلبم مصطفی

فرمود که ابوبکر را جواب گوییم که پیغمبر. مثل این احادیث را نقد بالکلی جزو اوست

آنکه در حق ابوبکر نص کرده باشد چه مرتضی در هیچ خاندانی نبود که بدر روز

جد و برادر و عم و خال کشته بود و عرب همچون کرد و ... در کینه و جاهلیت

و حمیة جاهلیة لاجرم با بیعت و متابعت وی رغبت نکردند و با وجود آنکه

اسلام قوی شده و ممالک فتح یافته بود ناکثان و قاسطان و مارقان بر مرتضی

خروج کردند و در آن پنج سال که مدت ظهور خلافت وی بود مجال و فرصت

آن نداد ندش که با آسایش و فراغت نشیند چنانکه میفرماید تلکم

قریش تمنانی لیقتلنی فلا وربک ما برّوا و لا ظفروا و این دو

بیت در دیوان مسطور است باز گوییم تو که اثبات خلافت میکنی بحدیث

که لفظ خلیفه و خلافت ظاهر در آن نیست و ثبوت مدعی در آن حدیث بتاویل

محتاج است چرا بدین آیات و احادیث که در شان مرتضی آمده و لفظ خلیفه

و

و استخلاف در آن صریح است بطریق اولی که خلافت مرتضی ثابت شود دیگر در

معالم التنزیل در تفسیر یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک آمده است

که حضرت مصطفی کنیزک خود را که ماریه قبطیه بود در نوبت عایشه بخانه

حفصه بنت عمر آورد و با وی صحبت داشت چون حفصه بخانه آمد و ماریه را

دید گفت که یا رسول الله امروز نوبت عایشه است و ماریه را بخانه من آوردی

آنحضرت فرمود این حکایت با عایشه مگوی و ترا دو بشارت دهم یکی آنکه ماریه را

بر خود حرام کردم دیگر آنکه بعد از من و بعد از عایشه پدر تو بجای من خواهد نشست

حفصه این سخن نهانی را فاش کرد و حضرت را این معنی بوحی معلوم شد فرمود

که بلی ماریه بر خود حرام کردم ولی گفتم من جهت التخصیص که ابوبکر و عمر

بعد از من بجای من خواهند نشست و حضرت رسالت این سخن چون بشنید اعراض

کرد و انکار نمود تا در حق ابوبکر و عمر بخلافت نص کرده باشد چه آنحضرت

سخنی نگوید و بانازان اعراض نماید و انکار کند مگر بنا بر مصلحتی عظیم و آن

نیست که اگر اعراض و انکار نمودی همه کس آن سخن را به نصیحت حمل کردندی

و غرض آنحضرت اخبار از تقدیر بود نه نصیحت یعنی در آن الحین مقدر شده

مردویه از ابن عباس و از اسماء بنت عمیس مرویست که گفتند که
شنیدیم رسول الله که میفرمود که صالح المؤمنین علیست چنانکه در
باب دهم گفته شود انشاء الله تعالی

در اثبات افضلیت

مرتضی بجهت سبق اسلام و کمال علم و زهد و نصرت دین بنا بر آنکه جمیع
کمالات و فضائلی که استحقاق افضلیت مرتضی داشته باشد در این چهار
صفت و منقبت منحصر است و این باب بر چهار فصل مشتمل است

در سبق اسلام ثعلبی در تفسیر آیه والسابقون الاولون
من المهاجرین والانصار آورده است که قد اتفقت العلماء علی ان
من آمن بعد خدیجة من الذکور رسول الله علی بن ابی طالب و هو
قول ابن عباس و جابر بن عبد الله الانصاری و زید بن الارقم
و محمد بن المنکدر و ربیعة الرأی و ابی الجارود مدنیاست و کلبی که
از اعیان مفسران است گفت که امیر المؤمنین علی مسلمان شد و حال آنکه او نه
ساله بود و در منازل السائرین از عمر بن خطاب مرویست که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم با مرتضی گفت انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین

ایمانا

ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی یا علی انما انت بمنزلة الکعبة
تؤتی ولا تأتی فان اتاک هؤلاء القوم فسلموا الیک هذا الامر
فاقبله منهم فان لم یأتوک فلا تأتهم یعنی ای علی تو پیش اول
مسلمانان از روی اسلام و تو پیش اول مؤمنان از روی ایمان
و تو مرا آنچنانی که هرون بود موسی را ای علی تو بمنزله کعبه که خلق
بزیارت او می‌آیند و او پیش کس نرود پس اگر این قوم قریش پیش تو آیند
و امر خلافت را تسلیم تو کنند تو آن را از ایشان قبول کن و اگر پیش تو نیایند
تو پیش ایشان مرو و درین حدیث هم نصیحت ظاهرست و هم وصیت
بترک منازعت و طلب خلافت والله اعلم و در مناقب خطیب و فردوس
الاخبار از سلمان فارسی مرویست که گفت شنیدم رسول الله را که
اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیمة اولهم اسلاما علی
بن ابی طالب یعنی نخستین انسان از روی اسلام و اکرم علی بن ابی
طالب است و در روایت فردوس آنست که اولکم ورودا الحوض
اولکم اسلاما علی بن ابی طالب یعنی نخستین شما در آمدن بر آبشخور حوض

کوش و نخستین شما در اسلام علی بن ابی طالب است و در مناقب خطیب از
ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود صلّت الملائکة
علیّ و علی علیّ سبع سنین قیل و لم ذلک یا رسول الله قال لم یکن معی
من الرجال غیره یعنی ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار کردند
صحابه پرسیدند که یا رسول الله آن یعنی از چه رهگذر بود فرمود که با من
از مردان هیچکس نبود غیر او و در روایتی دیگر و ذلک انه لم یرتفع شهادة
ان لا اله الا الله الی السماء الا منی و من علی یعنی ملائکه از برای من
و علی هفت سال استغفار کردند و آن از این جهت بود که کلمه توحید از زمین سوی
آسمان مرتفع نشد درین هفت سال الا از من و علی و در مناقب ابن مغازلی
از ابو ایوب انصاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لقد
صلّت الملائکة علیّ و علی علیّ سبع سنین و ذلک انه لم یصلّ معی رجل
غیره یعنی بدرستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار کردند
و آن از آنکه بود که درین هفت سال با من بجز وی هیچ مرد نماز نکرد و در
وسیلة المتعبدین از ابو ذر غفاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم

و سلم فرمود ان الملائکة صلّت علیّ و علی علیّ سبع سنین من قبل ان
یسلم بشر یعنی بدرستی که ملائکه برای من و علی هفت سال استغفار
کردند پیش از آنکه هیچ فردی از افراد بشر مسلمان شود
در علم مرتضی ابن بختری روایت کند که مرتضی را بر منبر کوفه دیدم که
مدرعه رسول الله پوشیده و عمامه رسول بر سر نهاده و شمشیر
رسول الله حمایل کرده و انگشتری رسول الله در انگشت کرده بود و میفرمود
سلونی من قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم و الله لو ثنیت
لی وسادة فجلست علیها لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم و لاهل
الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریة و الانجیل فیقول صدق
علی قد افتاکم بما انزل فیّ و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون یعنی
مرا بپرسید از هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید که بدرستی که میان پهلوهای
کوچک من که محل دل بود علم بسیارست و الله که اگر بالش از برای من
دوتا شدی پس بر آن بالش نشستمی البته فتوی دادمی مر اهل توریة را
بتوریة ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا حضرت حق توریة و

انجيل را بنطق مى آورد و با خلق ميكفت كه على راست ميكويد براستى كه
شما را فتوى داده است بآن احكامى كه در من فرود آمده است و حال
انكه شما كتاب ميخوانيد و فهم نمى كنيد آيا تعقل و ادراك نداريد و بالش
شكستن كنايت است از فراغت يافتن و متمكن بودن در بن و اينجا ديكر فرمود
فوالله لو كسرت لى وسادة فجلست عليها لحكمت بين اهل التورية بتوريتهم
وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل الزبور بزبورهم وبين اهل الفرقان
بفرقانهم يعنى بحق خدا كه اكر بالشى از براى من شكسته شدى و من بران
بالش نشستمى البته حكم كردمى ميان اهل توريت بحكم توريت ايشان و ميان
اهل انجيل بانجيل ايشان و ميان اهل زبور بزبور ايشان و ميان اهل اسلام بقرآن
وجاى ديكر فرمود كه والله لو شئت ان اخبر كل رجل منكم بمخرجه و
مخرجه وجميع شانه لفعلت ولكنى اخاف ان يكفروا فى برسول الله يعنى والله
اكر ميخواستم كه خبر دهم هر مردى بلكه فردى از آمد شد وى و جميع احوال
وى خبر دادمى و ليكن من ميترسم كه در محبت من بدين و شريعت رسول
الله كافر شوند و فرمود لو شئت لاوقرت من تفسير باء بسم الله سبعين

بعيرا

بعيرا يعنى اكر خواستمى البته از تفسير باء بسم الله هفتاد شتر بار كردمى هيچ
شك و ريب نيست در اين اخبار و آثار زيرا كه حضرت رسالت در حق آن سر
چشمه ولايت ميفرمايد كه انا مدينة العلم وعلى بابها و بروايتى ديكر
انا دار الحكمة وعلى بابها و در مناقب خطيب وحلية الاولياء وفردوس
الاخبار از ابن مسعود مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فرمود قسمت الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى على تسعة والناس جزء
واحدا يعنى حكمت به ده جزو منقسم شد بمرتضى نه جزو داده شد و
بجميع مردمان يك جزو و در مناقب خطيب آمده كه ابن عباس كفت
لقد اعطى على بن ابى طالب تسعة اعشار العلم وايم الله لقد
شاركهم فى العشر العاشر يعنى بدرستى كه بمرتضى نه بخش علم داده شد
و بحق خدا كه شريك مردمان شده است در بخش دهم و در روايات
متعدده آمده كه قال ابن عباس العلم ستة اسداس لعلى من ذلك خمسة
اسداس وللناس سدس ولقد شاركنا فى السدس حتى لهو اعلم به منا
يعنى علم الهى شش سدس است پنج سدس از آن مرتضى راست و يك سدس از آن

جمیع مردمان او بدرستی که درآن یک سدس شریک ما شده است تا غایتی
که وی بآن سدس از ما اعلم است و در مناقب خطیب و مسند امام حسن
علیه السلام مرویست که در ایام خلافت عمر مجنونهٔ زنا کرد و حامله شد عمر
درباره وی حکم برجم کرد و فرمود تا آن مجنونه را سنگسار کنند ابو الحسن
گفت نشنیدی که رسول الله فرموده است رفع القلم عن ثلثة عن المجنون
حتی یبرأ و عن الغلام حتی یدرک و عن النائم حتی یستیقظ یعنی قلم تکلیف
از سه کس مرفوع شده است از دیوانه تا آنگاه که بهوش آید و کودک تا
آنگاه که بالغ شود و کسی که خفته تا وقتی که بیدار گردد پس عمر گفت لولا
علی لهلک عمر و آن مجنونه را گذاشت نوبت دیگر هم حکم برجم کرده بود
در حق زنی که بر سر شش ماه وضع حمل نمود ابو الحسن فرمود لیس علیها
رجم چون این سخن بعمر رسید فرستاد و کیفیت آنرا از مرتضی پرسید آنحضرت
فرمود که الله تعالی در کلام مجید میفرماید که والوالدات یرضعن اولادهن
حولین کاملین یعنی مادران شیر دهند بفرزندان خود دو سال
کامل که بیست و چهار ماه باشد و هم در کلام مجید میفرماید حمله و

فصاله

فصاله ثلثون شهرا یعنی چون مدة حمل و مدة فصال که فرزندان
از شیر باز گرفتن بود سی ماه است چون مدة رضاع که دو سال
کامل است از سی ماه ساقط گردد لاجرم اقل مدة حمل شش ماه باشد
اینجا عمر گفت که لولا علی لهلک عمر نوبت دیگر هم حکم برجم کرده بود
در حق حامله که نزد وی بفجور اعتراف کرده بود ابو الحسن آن زن
را در راه دید و از احوال تفحص فرمود گفتند که عمر حکم کرده که
مستوجب رجم است ابو الحسن حامله بنزد عمر باز آمده و رد فرمود که
برجم این ضعیفه امر کرده عمر گفت نعم اعترفت عندی بالفجور یعنی
بلی امر کرده ام برجم این زن بنا بر آنکه بنزدیک من بفجور و زنا اعتراف
کرده است ابو الحسن فرمود هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی ما
فی بطنها یعنی این حجة تو و حکم تو است بر زن بگو چه حجت و حکم داری
بآن که در شکم وی است که بچه را بی گناهی که از وی صادر نشده
میکشتی بعد از آن فرمود که شاید که زن را تهدید و تخویف کرده باشی
عمر گفت بلی آنحضرت فرمود که نشنیدی که رسول الله میفرمود لاحد علی

معرف بعد بلاء یعنی هیچ حدیث بر کسی که بفید وجس وهند بدو محو نیف
اقرار کند چه اقرار دوی اعتبار ندارد عمر گفت عجزت النساء ان تلدن مثل
علی ابن ابی طالب لولا علی لهلک عمر یعنی زنان عاجز آیند و مثل علی تزایند
و گویند در هفتاد و دو محل لولا علی لهلک عمر گفته است و هم در مناقب
خطیب آمده است که دو کس از عمر استفسار کردند که ما ترى فی طلاق الامة
چه میگوئی در طلاق کنیزک یعنی غایت آن چند بود پس عمر برخاست و بسوی
جمعی مردمان شد و از مردی که در آن جمع بود پرسید که ما ترى فی طلاق
الامة آن مرد گفت اثنتان یعنی نهایة طلاق کنیزک دو است پس عمر بسوی مستفتیان
کرد و گفت اثنتان یکی از مستفتیان روی بعمر کرد و گفت که آمدیم و از تو که
امیر المؤمنین و خلیفه رسولی گفت طلاق امة پرسیدیم تو رفتی و از دیگری پرسیدی
والله که وی با تو هیچ سخن نگفت بجا آنکه در جواب تو اثنتان فرمود و خاموش گشت
پس عمر با آن مستفتی گفت تو این کس را میشناسی این علی ابن ابی طالب است من
شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لو ان السموات والارض
وضعت فی کفة و وزن ایمان علی لرجح ایمان علی یعنی اگر فرض کنیم که

آسمانها

آسمانها و زمین در یک ترازو نهاده شود و با ایمان علی سنجیده
شود البته ایمان علی بر آسمان و زمین زیاده آید و هم در مناقب
آمده که دو اعرابی بمحاکمه آمدند نزد عمر عمر با مرتضی گفت یا ابا الحسن
اقض بینهما یعنی میان ایشان حکم فرمای و چون با احدایشان حکم نمود
آن محکوم علیه بعمر گفت یا امیر المؤمنین هذا یقضی بیننا یعنی این حکم
میکند میان ما پس عمر برخاست و گریبان آنکس را بر خلق وی پیچید
و بر زمین زد و گفت ما تدری ما تدری من هذا هذا مولای و مولی
کل مؤمن و مؤمنة ومن لم یکن هذا مولاه فلیس بمؤمن یعنی نمیشناسی
این کس را این خداوند منست و خداوند هر که مؤمن است و هر که این
مظهر مولی خداوند نباشد آنکس مؤمن نیست   در زهد
مرتضی علیه السلام در کفایة الطالب و مناقب ابن مردویه و مناقب خطیب
و حلیة الاولیا از ابو مریم سلولی مرویست که مصطفی با مرتضی گفت یا علی
ان الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة هی احب الی الله
منها الزهد فی الدنیا وجعلک لا تنال من الدنیا شیئا و لا تنال الدنیا

منك شيئاً و وهب لك حب المساكين فرضوا بك اماماً ورضيت
بهم اتباعاً و در روايت خطيب چنين است هي احب اليه منها زهدك في الدنيا
و بغضها اليك وحبب اليك الفقراء فرضيت بهم اتباعاً ورضوا بك
اماماً الحديث يعني بدرستي كه الله تعالى ترا بزينتي آراسته كرده است
كه بندگان خود را بزين نكرده است بزينتي كه نزديك وي از ان زينت
دوستر در دنيا باشد صفت زهد بتو داد و دشمني دنيا در دل تو
انداخت و دوستي فقرا و مساكين بتو بخشيد بر ايشان راضي شده اند
بانكه تو امام و پيشواي ايشان باشي و تو راضي شدي كه ايشان اتباع وپي
روان تو باشند و در مناقب خطيب ابا مطر روايت كه گفت از
مسجد كوفه بيرون مي آمدم از عقب آوازي شنيدم كه ميگفت اي جوان
دامن كتان از دامن زار بالا كه اتقى وابقى بود من چون نگاه كردم
مردي اعرابي بدوي ديدم كه ازاري در ميان و ردائي بر دوش داشت
از ان شخص پرسيدم كه اين چه كس است گفتند كه همانا كه تو درين بلده غريبي
گفتم بلى از اهل بصره گفتند اين امير المؤمنين علي است ابو مطر گويد در عقب

او

او روان شدم تا بازار شتر فروشان رسيد فرمود بفروشيد
و سوگند مخوريد كه سوگند اگرچه سلعه را رواج ميدهد وليكن بركت
ميكاهد بعد از ان بخرما فروشان رسيد خادمه را گريان ديد وي
را از سبب گريه پرسيد خادمه گفت از اين تمار يكدرهم خرما خريدم مخدوم
من خرما را نپسنديدند و اين مرد از متاع خود استرجاع مينمايد آنحضرت
به تمار گفت كه بستان و درهم خادمه بده كه خدمتكار اختياري ندارد
تمار ابي و انكار نمود و دست بسينه مرتضى زد و از در دكانش دور كرد مرتضى
هيچ نگفت ابو مطر گويد كه من به تمار گفتم كه اين كس را مي شناسي گفت نه
گفتم اي امير المؤمنين علي است تمار شرمسار درهم خادمه را داد و خرما از در
دكان نهاد و بمرتضى گفت التماس دارم كه از من خشنود باشي فرمود ما
ارضاني عنك اذا وفيتهم حقوقهم چه بگو راضي و خشنود ام از تو هرگاه
كه توفيه حقوق مردمان كني و در وي باصحاب تمر كرده و گفت يا اصحاب
التمر اطعموا المساكين يزيد كسبكم بعد از ان بسوق السمك رسيد و مسلمانان
همراه بود فرمود لايباع في سوقنا طافي بايد كه ماهي مرده در بازار ما فروخته

خود چه طاقتی بر سر آب ایستاد را گویند و ماهی چون بمیرد بر سر آب آید
بعد از آن چون قدری بگذشت پس رسید و بکرباس فروشی گفت ای شیخ پیراهنی
کرباس سه درم بمن بفروش آن شخص گران جانی نمود حضرت مرتضی
با وی معامله نفرمود و چون دیگر شد و شخصی کرباس پرسید چون آن حضرت را شناخت
ثمن شیئا تا آنکس هم بخرید تا بجوانی حدیث صغر السن رسید سه درم
قمیصی ابتیاع کرد و بپوشید و در حین پوشیدن گفت الحمد لله الذی رزقنی
من الریاش ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی یعنی ستایش و ستودن
سزاوار است آن خدائی را که روزی من کرد آنچنان جامه نو پوشیدن که
بسبب آن در میان مردم تجمل میکنم و عورت خود با آن می پوشم مسلمانان
گفتند یا ابا الحسن این دعا را از خود میفرمائی یا از رسول الله شنیدی
مرتضی فرمود این دعا را حضرت رسول الله عند الکسوة میخواند بو مطر
گوید چون پدر آن جوان ببازار آمد مردمان بر سبیل بشارت با وی گفتند
پسر تو امروز قمیصی بمرتضی فروخته است سه درم بها پدر عتاب کرد
که چرا دو درم نستدی و یکدرم گرفته و بمسجد کوفه آمد و گفت یا امیر

المؤمنین

المؤمنین خذ هذا الدرهم آنحضرت فرمود حکایة این درم چگونه است
گفت که بهای قمیص تو دو درهم بود فرمود که فرزند تو برضا و رغبت
خود فروخت و من برضا و رغبت خود خریده ام و آن درهم را قبول نکرد
و در ایام خلافت خود پیراهنی سه درهم و نیم خرید و در بازار پوشید
آستین پیراهن از سر انگشتان وی دراز تر بود سر آستین را ببرید و نوبتی
دیگر دو ثوب غلیظ ابتیاع کرد و قنبر را در آن تخییر فرمود بر قنبر یکی پوشید
و آنحضرت یکی ملبس حضرت ازین قبیل بود و هر چه حکایة ماکول آنحضرت
است خود اظهر من الشمس است ای ولی مؤمن اگر اهل تعصب از سر انصاف
نظر در این اخلاق و اوصاف کنند افضلیت مرتضی را من حیث الزهد فقط
مسلم دارند و لکنها الاهواء عمت فاعمت   در جهاد
مرتضی و نصرت مصطفی علیهما الصلوة و السلام در مسند از ابو الحمرا
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لما اسری بی
الی السماء رایت علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا اله غیری غرست
جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی یعنی چون شب معراج مرا

بر آسمان بردند دیدم که بر ساق عرش از دست راست نوشته بود
که من یکتام و نیست خدایی بغیر من نشانده ام در بخشان جنت را
بید قدرت خود محمد برگزیده منست و بر اجیب علی و بیاری و معاونت
او مؤید و نیرو مند کرده ام وی را و این دیگری در وسیلة ابو الحمرا
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیلة اسری بی الی السماء
السابعة نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول
الله ایدته بعلي ونصرته یعنی در شبی که مرا بآسمان هفتم بردند نظر
کردم بساق دست راست عرش و کتابی دیدم و آنرا فهمیدم که نوشته
بود محمد رسول الله مؤید و نیرومند کردم و نصرت دادم وی را بسبب علی و
معاونت وي و شاید که ضمیر در نصرته عاید باشد بعلی و در حلیة الاولیا
از ابو هریره مرویست که رسول الله صلی الله و آله و سلم فرمود که مکتوب
علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدي و رسولی
ایدته بعلي بن ابي طالب اي وقتی من چون بر ساق عرش نوشته است
که مرتضی مؤید و ناصر مصطفی است پس اختصاص وی را زبان سایر صحابه

بنصرة

بنصرة حضرة مصطفی بنص این کتاب دلالت میکند بر آنکه حضرة مرتضی افضل صحابه
باشد چراکه نصرة رسول الله بنزد مؤلف و مخالف افضل طاعات و عبادات
و در مسند و مناقب خطیب هم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
با طایفه قریش گفت لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن علیکم رجلا امتحن منکم ص
الله قلبه للایمان یضرب رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله ابو بکر قال
لا قیل فعمر قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجرة سببش این حدیث چنان
بود که حضرة رسالت صحابه را بفتح مکه بشارت داد چنانکه در تفسیر انا فتحنا
مذکور است و روانه شدند تا بحدیبیه که جاییست قریب مکه فرود آمدند
سهیل بن عمرو با جمعی از قریش هجوم کردند بر آنحضرة و تغلب نمودند که دران
دو سه روز از ابنا و اخوان و ارقا و خویشان فرصت یافته بحضرة رسالة
گریخته بود مطالبت کردند آنحضرة در غضب شد بحیثیتی که روی مبارک ایشان
سرخ گشت و جماعة قریش را بمرتضی علی علیه السلام تهدید و تخویف نمود و
فرمود لتنتهن یا معشر قریش یعنی باید که البته ازین افعال و اقوال اجتناب
نمایید ای گروه قریش و اگر نه البته بفرستد الله تعالی بر شما مردی را هم از قبیله

شما که امتحان وتجربه کرده باشند دلها را جهة محبت ایمان تا بزنند گردنهای شمارا
بحمایت ونصرت دین صحابه گفتند یا رسول الله این مرد ابوبکر باشد فرمودند گفتند
بس عمر باشد فرمود که نه ولیکن آن مرد خاصف النعل است یعنی دوزنده نعلین وچون
نعلین حضرة مصطفی که پاره شدی همیشه مرتضی آنرا دوختی از آن رو که بخاصف النعل
ملقب شدند وهمین حدیث در صحیح ترمذی آمده است باین عبارت که یا معشر
قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین قد امتحن الله
قلبه علی الایمان قالوا من هو یا رسول الله قال عمر من هو یا رسول الله قال
خاصف النعل پیغمبر ما بیاری کرده قوم قریش از این گفتار وکردار باز گردید یا خود البته
بفرستد الله بر شما کسی که بزنند گردنهای شمارا بحمایت ونصرت دین که بتحقیق
تجربه کرده باشد دل او را بمحبت ایمان صحابه گفتند کیست آنکس ای رسول
الله وعمر گفت کیست آنکس ای رسول الله فرمود که او خاصف النعل است و
اخطب خوارزم در مناقب از مطلب بن عبد الله روایت کند که رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باگروهی که نزد وی از بنی ثقیف
آمده بودند که لتسلمن او لیبعثن الله رجلا منی او قال مثل نفسی فلیضربن

اعناقکم

اعناقکم ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم فقال عمر بن الخطاب
فوالله ما تمنیت الامارة الا یومئذ جعلت انصب صدری له رجاء
ان یقول هو هذا قال فالتفت الی علی بن ابی طالب فاخذ بیده فقال
هو هذا هو هذا یعنی پیغمبر فرمود که باید که مسلمان شوید ای گروه ثقیف
یا خود البته بفرستد الله بر شما مردی را که از اهل بیت منست یا خود گفت مردی
را که مثل ومانند من باشد جز البته گردنهای شمارا بزنند وذریات و
زنان وبچه شمارا البته برده کند واموال شمارا البته بستاند مطلب بن
عبد الله گوید که چون عمر این حدیث را یاد کردی باصحابه گفتی والله تمنا
وآرزوی امارت وحکومت نکردم مگر در آن روز در ایستادم وبرای
حضرة رسالت سینه خود را پیش میداشتم بامید آنکه گوید اینست پس آن
حضرة بسوی علی بن ابی طالب التفات فرمودند آنکس ودست او را گرفت و
فرمود آنکس اینست آنکس اینست ودر مسند آمده است که رسول الله صلی الله
علیه وآله فرموده است در حق بعضی از عرب لتنتهن او لابعثن الیهم رجلا یمضی
فیهم امری یقاتل المقاتلة ویسبی الذریة فقال ابو ذر فما راعنی الا

برد کفش عمر فی حجری من خلفی قال من تراه یعنی قلت ما یعنیک ولکنی
یعنی خاصف النعل میفرماید که انا فعال و اقوال قبیح خود باز کردید
یا خود بسوی ایشان مردی را بفرستم که در باب ایشان امر و فرمان مرا
بجای آورد بکشد مردمان کارزار کننده را و اسیر و برده کند زنان و بچه
را انا بو ذر غفاری گوید که چون حضرت رسالت این سخن فرمود برسانید
وجشکفت بنا و بدر آمد آن کف در دست عمر که ناگاه در میان بند من زد آن
قفای من و گفت کرا گمان می بری که باین سخن مراد و مقصود باشد
گفتم که تو نیستی مراد و مقصود کل خاصف نعل اوست مقصود و
مراد و بغوی در شرح سنه انا بو سعید خدری روایت کند که رسول
صلی الله علیه واله وسلم فرمود ان منکم من تقاتل علی تاویل القرآن
کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال
عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی قد
اخذ نعل رسول الله وهو یخصفها یعنی بدرستی که از جمله شما کسی هست
که بر تاویل و معنی قرآن قتال و جهاد نماید همچنانکه من بر تنزیل قرآن قتال کرد

وجهاد

وجهاد کردم ابو بکر گفت منم آنکس یا رسول الله آن حضرت فرمودند بعد
انا ان عمر گفت منم یا رسول الله آنحضرت فرمود ولیکن آنکس خاصف النعل
است و مرتضی در آن حالت نعلین رسول الله سلم بود و بدوختن آن
مشغول بود و در مناقب خطیب انا محمد بن خالد الضبی مرویست که گفت خطبهم
عمر بن الخطاب فقال لو صرفناکم عما تعرفون الی ما تنکرون ما کنتم
صانعین قالوا فسکتوا قال ذلک ثلثا فقام علی فقال اذا کنا نستتیبک
فان تبت قبلناک وان لم قال اذا نضرب الذی فیه عیناک فقال الحمد
لله الذی جعل فی هذه الامة من اذا اعوججنا اقام اودنا یعنی عمر خطاب
خطبه خواند و در اثنای خطبه گفت اگر شما را میگردانیم از آنچه می شناسید بچیزی
که آنرا منکر باشید چه میکردید راوی گوید همه حاضران گشتند و عمر این سخن سه
بار گفت پس مرتضی برخاست و گفت هرگاه که تو چنین میکردی ما از تو توبه
و باز گشت میجستیم اگر توبه مینمودی ترا قبول میکردیم عمر گفت اگر نمیکردی
مرتضی گفت هرگاه که تو توبه نمیکردی میزدیم آنچه در اوست هر دو چشم تو
پس عمر گفت ستایش آن خدای را که در این امت این چنین کس پدید کرده است که چون

در ثبوت افضلیت

اعوجاج وکجی نمایم کژی مارا راست کند
مرتضی بسبب افتراض محبت و وجوب موالاة و مودة ایشان بر جمیع مخلوقات در
مناقب خطیب و فردوس الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود جاءنی جبرئیل من عند الله عز وجل بورقة
آس خضراء مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی خلقی
فبلغهم ذلک عنی یعنی جبرئیل از حضرت حق تعالی برگ مورد سبزی آورد
در آن برگ به سفیدی نوشته بود که بدرستی که محبت علی بن ابی طالب را بر
جمیع مخلوقات خود فرض و واجب کردانیدم پس یا محمد باید که این تبلیغ از
من با ایشان رسانی و در روایت فردوس اینچنین است جاءنی جبرئیل بورقة
آس من عند الله عز وجل مکتوب فیها ببیاض انی افترضت محبة علی بن ابی طالب علی
خلقی فبلغهم ذلک و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو هریره روایت
کرده که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود لما اسری بی لیلة المعراج
فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بما ذا بعثتم قالوا
بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن

ابی

ابی طالب یعنی چون مرا باسمان بردند در شب معراج انبیا بر من جمع شدند
پس حضرت حق سبحانه بمن وحی کرد که ای محمد از انبیا بپرس که بچه کار فرستاده
شده اید گفتند که فرستاده شده ایم باظهار کلمهٔ توحید و باقرار کردن بنبوت تو
و ولایت و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و در مناقب اخطب خوارزم
از جابر بن عبدالله مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
ان الله لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن
نبوتی و ولایة علی بن ابی طالب فقبلتاهما ثم خلق الخلق وفوض الینا
امر الدین فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا نحن المحلون لحلاله والمحرمون
لحرامه یعنی بدرستی که حق تعالی چون آسمانها و زمینها آفرید ایشانرا خواند
و اجابت حق کردند و لبیک گفتند پس حق تعالی نبوت مرا و ولایت علی بن
ابی طالب برایشان عرض کرد و اسمان و زمین آن نبوت و ولایت را
قبول کردند بعد از آن حق تعالی مخلوقات را آفرید و کار دین و ترتیب آن را با
خاندان پیمبر پس نیکبختان کسی است که بسبب دوستی ما نیکبخت شد و بدبخت آنکه
بسبب دشمنی ما بدبخت شد ما نیم حلال کننده حلال خدای و حرام کننده حرام

خدای ای ولی مؤمن بفهم ومنطوق این دو سه حدیث متقدم بر اهل اسلام
فرضست ولازم که مرتضی را بعد رسول الله افضل خلق الله دانند تا در جهل و ضلالت
وعمای غفلت نمانند چرا که محبت وولایت ابی الحسن بر صحابه واجب ومفروض
باشد ومحبت صحابه بروی نه فرض ونه واجب بود بلی غایت مافی الباب مستحب
ومندوب تا بدینجا وی اکمل وافضل بوده باشد ودر آثار آمده است از سلمان
فارسی که گفت بایعنا رسول الله علی النصح للمسلمین والایتمام بعلی بن ابی
طالب والموالاة له یعنی که با رسول الله بیعت کردیم بر نیکخواهی مسلمانان واقتدا
بمرتضی وموالات ومحبت آن امام اولیا ودر مناقب فخر خوارزم وفردوس
الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله عز وجل النار یعنی که
مردمان بمحبت مرتضی جمع شدندی خدای تعالی آتش دوزخ نیافریدی ودر نزل
السائرین از عمر بن الخطاب مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود حب
علی براءة من النار یعنی محبت علی بیزاری وآزادیست از آتش دوزخ ودر
فردوس الاخبار از جابر بن عبدالله مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله

فرمود

فرمود عنوان صحیفة المؤمن حب علی بن ابی طالب ودر مناقب خوارزمی
از انس مالک ودر فردوس الاخبار از معاذ بن جبل مرویست که رسول الله
صلی الله علیه وآله فرمود حب علی بن ابی طالب حسنة لا یضر معها
سیئة وبغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت مرتضی حسنه ونیکوئی
عظیم است که با وجود آن هیچ سیئه وبدی زیان ندارد وبغض ودشمنی
او سیئه وبدی عظیم است که با وجود آن هیچ حسنه ونکوئی سود ندارد
ودر فردوس ووسیله ونزل السائرین از ابن عباس مرویست که رسول
الله صلی الله علیه وآله فرمود حب علی بن ابی طالب یاکل الذنوب کما
تاکل النار الحطب یعنی دوستی مرتضی گناه را بخورد همچنانکه آتش
هیزم را بخورد ودر وسیله ونزل از ام زوجه رسول الله صلی الله علیه
وآله مرویست که رسول الله ص فرمود علی وشیعته هم الفائزون
یوم القیمة ودر روایت وسیله حنبلی است ان علیا یعنی بدرستی که
علی وشیعه وی روز قیامت ایشانند که فائز ورستگارند ودر وسیله
از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود علی

افضی امتی لکتاب الله فمن احبنی فلیحبه فان العبد لا ینال ولایتی
الا بحب علی یعنی علی بهترین امت منست در حکم کردن بکتاب خدای تعالی پس
هرکه مرا دوست دارد باید که ویرا دوست دارد بنا بانکه بدرستی که
سعادتمند نمی رسد بسعادة با خود گفت که نمی آید درون قیامت الا بمحبت علی
ای ولی مؤمن هرکه از سر انصاف درین پنج شش حدیث سابق تامل نماید
افضلیت مرتضی معلوم وی نماید جه بفحوای این احادیث معلوم میشود که صحابه
باید که از شیعه و موالیان و محبان مرتضی باشند تا در روز قیامت سعادتمند
و رستگار آیند بدلیل منم فصل که هم الفائزون و لام تعریف که فان
الجنات و در وسیله از ابو الطفیل مرویست که رسول الله صلی الله علیه
و آله نماز صبح گزارد و روی بمحراب داده بمردمان نظر کرد و فرمود که ما لی
لا اری علی بن ابی طالب ثم قال ما فی السماء و ما فی الارض مؤمن
الا و یحب علیا حبه فرض و بغضه کفر یعنی جیست مرا که علی را نمی بینم
بعد از ان فرمود که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که علی را دوست می
دارد محبت علی فرض است و دشمنی وی کفر است ای ولی مؤمن قرینه کلام یحب

درود

ذوی اقتضای مقام دلالت میکند بر انکه حضرت مصطفی از بعضی صحابه
بغض مرتضی کرده جهت تنبیه و ردع ایشان این سخن فرموده است والله
اعلم و در فردوس از عمار یاسر مرویست که رسول الله علیه و آله و صلی الله
سلم فرمود اوصی من آمن بی و صدقنی بولایت علی بن ابی طالب
فمن تولاه فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله یعنی وصیت
میکنم انکس را که بمن گروید و تصدیق من کرد که بولایت مرتضی تمسک نماید
پس هر کس که بوی تولا کرد بتحقیق که بمن تولا کرده باشد و هر که بمن تولا
کرد بتحقیق که بحضرت حق تولا کرده باشد و در فردوس از ابی ذر غفاری
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده علی باب علمی و هدی و
مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر
الیه رافة و مودته عبادة یعنی علی در علم منست و سبب نیکوئی منست و بیان و محبته
کننده است بعد از من برای امت من آنچه بان فرستاده شده ام محبت او
ایمانست و دشمنی با وی نفاق و نظر سوی وی رافت و محبت وی
عبادتست و در فردوس از ابن عباس مرویست که گفت حضرت مصطفی بمرتضی

نظر کرد و فرمود انت سيدٌ في الدنيا و سيدٌ في الآخرة فمن أحبك فقد
أحبني و حبيبي حبيب الله و من ابغضك فقد ابغضني و مبغضي مبغض الله
فالويل لمن ابغضك بعدي يعني تو مهتری در دنيا و آخرة هر كه ترا دوست
داشت پس بتحقیق که مرا دوست داشته است و دشمن داشته من دشمن خدا است
پس وای بر آنکس که ترا بعد از من دشمن دارد و در حلية الاولیا از امام حسن
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ادعوا لي سيد العرب يعني
عليا فقالت عائشة ألست سيد العرب فقال انا سيد ولد آدم و علي سيد
العرب فلما جاءه ارسل الى الانصار فأتوه فقال لهم يا معشر الانصار
ألا أدلكم على ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعده ابدا قالوا بلى يا رسول
الله قال هذا علي فأحبوه بحبي و اكرموه بكرامتي فان جبرئيل عليه السلام
امرني بالذي قلت لكم عن الله عز و جل يعني از برای من سید عرب را که
علی است بخوانید پس عایشه گفت یا رسول الله تو سید عرب نیستی آن حضرت
فرمود من سید ولد آدم و علی سید عرب و چون مرتضی آمد رسول صلی الله
علیه و آله بطلب انصار فرستاد همه انصار آمدند آنحضرت با ایشان فرمود که ای

گرو

گروه انصار شما را دلالت نکنم بر کسی که اگر بوی تمسک نمائید هرگز
بعد از من گمراه نشوید گفتند بلی ای رسول الله دلالت کن ما را فرمود
که این کس علیست پس وی را بسبب دوستی من دوست دارید و بسبب
کرامت من اکرام وی کنید بدرستی که جبرئیل علیه السلام مرا فرمان
آورد از خدای عز و جل که بگویم بشما آنچه گفتم و در باب یازدهم خواهد
آمد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود با فاطمه زوجتك سيدا
في الدنيا و انه في الآخرة لمن الصالحين ای ولی مؤمن چون حضرت مصطفی
مرتضی را سید گفته است چنانکه در این روایات متقدمه گذشت پس
آنها که وی را سید نمیدانند مصطفی را هم تکذیب کرده باشند و هم سید
ندانسته باشند اما تکذیب از این جهة است که آنحضرت میفرماید که مرتضی سید
است و آن گروه دیگران میگویند که سید نیست و اما آنکه مصطفی را سید
نمیدانند بنابر آنست که ما آنحضرت را بجهت آن سید میگوئیم که خود حقی
خود فرموده است که انا سيد ولد آدم و فاطمه زهرا و امام حسن و
امام حسین را از این جهت سیادت میخوانیم که در باره ایشان فرموده است

که سید نساء العالمین و سیدا شباب اهل الجنة و محبین مرتضی را بحضرت
آنحضرت سید میدانیم و چون جامع میان سیادتین جماعت بحضرت
رسالت است پس نفی سیادت مرتضی مستلزم نفی سیادت مصطفی میشود
چرا که در هر دو سیادة بحق آنحضرت ثابت است و هرگاه که سیادة یکی را نفی
کردند همانا که سیادت آن دیگر را نفی کرده باشند و در فردوس از ابن عباس
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لیلة عرج بی الی السماء
رأیت علی باب الجنة مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله
الحسن و الحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی باغضهم لعنة الله
و در مناقب خطیب و مسند ترمذی آمده است که ان رسول الله بعث علیا
فی سریة فرایته رافعا یدیه یقول اللهم لا تمتنی حتی ترینی وجه
علی یعنی بدرستی که رسول الله مرتضی را در گروهی لشکر فرستاده ام عطیه
که راوی این حدیث است گفت که حضرت مصطفی را در آن حالت دیدم که هر دو
دست برداشته بود میگفت ای بار خدایا مرا میران تا آنگاه که بنمائی بمن روی
علی را و در مناقب خطیب حسن بصری از عبد الله بن عباس روایة کند که

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذا کان یوم القیمة یقعد
علی ابن ابی طالب علی الفردوس و هو جبل قد علا علی الجنة و فوقه
عرش رب العالمین و من سفحه یتفجر انهار الجنة و یتفرق فی الجنة
و هو جالس علی کرسی من نور یجری بین یدیه التسنیم لا یجوز
احد الصراط الا و معه براءة بولایته و ولایة اهل بیته یشرف علی
الجنة فیدخل محبیه و یدخل مبغضیه النار یعنی هرگاه که روز قیامت
باشد مرتضی نشیند بر فردوس که آن کوهیست بلند شده بر جنت و بالای فردوس
عرش پروردگار است و از نشیب آن آب انهار جنة بیرون و در جنت متفرق
میشود و مرتضی بر کرسی از نور نشسته باشد و در پیش وی آب جنت که آنرا
تسنیم گویند میرود و هیچ کس بر صراط نگذرد مگر که همراه او براتی بولایة مرتضی
و ولایة اهل البیت او باشد علیهم السلام بر اهل جنت مشرف و مطلع بود
پس محبان خود را بجنت و دشمنان خود را بجهنم کند را نمای ای ولی مؤمن
در فضیلة و جامعیة این حدیث تفکر فرمای و افضلیت مرتضی را با اهل تعصب
نمای از آن جمله لفظ احد در لا یجوز احد چه نکره است و در سیاق عموم نفی دلیل

بود برآنکه هیچ صحابه بی ولایت ابو تراب بصراط نتوانند کذشت هیچ باب و در وسیله

و مسند هم آمده است که اَخَذَ النبیُّ بیدِ الحسنِ والحسینِ وقال مَن احبَّنی

واَحَبَّ هذین واَحَبَّ اباهما واُمَّهُما کان معی فی درجتی یوم القیمه و در

روایت مسند حنبل است که اِنَّ رسول الله اَخَذَ بید حسن وحسین وقال مَن

اَحبَّنی واَحبَّ هذین واباهما الحدیث یعنی مصطفی دست امام حسن و امام حسین

گرفت و فرمود که هر که مرا دوست داشت و این دو کس و مادر و پدر ایشان را

دوست داشت همراه من باشد در مرتبه و درجه من روز قیامت و در مناقب خطیب

از عبدالله ابن مسعود روایت است که رسول الله صلی الله علیه وآله از خانه

زینب بنت جحش بخانه ام سلمه رفت و هر دو حرم مصطفی بودند هنوز مصطفی

ننشسته بود که مرتضی در خانه را آهسته زد ام سلمه گوید چون در کوفتن

مرتضی هر دو مصراع در را جنبان گرفت که من بی پرده شدم و چون صدای پای

من شنید بخانه در آمدم رسول الله فرمود که ای ام سلمه این مرد را می شناسی

گفتم بلی علی ابن ابی طالب است رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود هو اخی

سجیّته سجیّتی ولحمه من لحمی ودمه من دمی وهو عیبة علمی اسمعی و

اشهدی

واشهدی هو قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی اسمعی واشهدی

هو والله محیی سنتی اسمعی واشهدی لو اَنَّ عبداً عبد الله الف عام من بعد

الف عام بین الرکن والمقام ثم لقی الله مبغضاً لعلی کبّه الله علی منخریه

فی نار جهنم و همین حدیث در وسیله آمده است که هذا اخی لحمه من لحمی ودمه

من دمی وهو عیبة علمی وهو محیی سنتی یقاتل الناکثین والقاسطین و

المارقین من بعدی واسمعی واشهدی یا ام سلمه لو ان رجلاً عبد الله الف

عام ثم لقیته وهو یبغض علیاً وعترته کبّه الله فی النار علی ام راسه

یعنی مرتضی علی برادر منست خوی وخلق وی خوی وخلق منست و گوشت

و خون وی گوشت و خون منست و او محل علم منست بشنو و گواه باش که

وی بعد از من کشنده بیعت شکنان و ظالمان و از دین بیرون شدگانست

بشنو و گواه باش که وی زنده کننده سنت منست بشنو و گواه باش اگر

فرض کنیم که بنده بندگی خدا کند هزار سال از پس هزار سال بیان رکن و

مقام ابراهیم که در کعبه است و بعد از آن بر دشمنی علی بمیرد خدای تعالی

او را بر بینی و روی در آتش جهنم سرنگون اندازد و ابن مردویه در مناقب

فی

خود از ابو سعید خدری روایت کند که گفت که بگردن قصد زیارت رسول الله
کردم آنحضرت فرمود که ای ابو سعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود ان الله
عمودًا تحت العرش یضیء لاهل الجنة کما تضیء لاهل الدنیا لا ینالها الا
علیٌ ومحبوه یعنی بدرستی که خدا را ستونیست زیر عرش که روشنائی
میبخشد باهل جنت چنانچه آفتاب روشنائی میبخشد باهل دنیا نرسد بآن
مگر علی و محبان وی و در وسیله از عمرو بن الحمق مرویست که گفت یا رسول الله
نشسته بودم که فرمود یا عمرو اتحب ان اریك عمود الجنة یعنی ایا دوست
میداری که بتو بنمایم ستون جنت را گفتم بلی بعد از آن مرتضی در گذر آمد آنحضرت
فرمود هذا واهل بیته عمود الجنة یعنی این مطهر وخاندان وی ستون جنت
اند و ابن معاذ بن مالکی در مناقب خود از ابو هریره روایت کرده که رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد و بعد از آن فرمود اتدرون بما اهبط
جبرئیل علیه السلام هبط جبرئیل فقال یا محمد ان الله غرس قضیبا فی
الجنة ثلثه من یاقوت حمراء وثلثه من زبرجدة خضراء وثلثه
من لؤلؤة رطبة ضرب جعل علیها طاقات جعل بین الطاقات

غرفا

غرفا وجعل فی کل غرفة شجرة جعل حملها الحور العین واجری علیه
عین السلام ثم امسك فوثب رجل من القوم فقال یا رسول
الله لمن ذلك القضیب فقال من احب ان یتمسك بذلك القضیب
فلیتمسك بحب علی بن ابی طالب میفرمایند آیا میدانید که جبرئیل بچه کار
آمد باز خود فرمود که جبرئیل فرود آمد وگفت که ای محمد بدرستی که خدا
یک شاخ درختی در جنت نشانیده است که ثلث آن از یاقوت سرخ است
وثلث آن از زبرجد سبز وثلث دیگر از لؤلؤ تر است وبر بالای آن طاقها
زده ومیان طاقها غرفها ساخت ودر غرفه درختی انشا کرد وحور عین
بار ومیوه آن درخت کرده اند وآب چشمه سلسبیل بر آن شاخ روان کرده
بعد از این سخن فرمود حضرت رسالت خاموش گشت بعد یک مردی از قومی
که حاضر بودند از جای برجست وگفت ای رسول خدای صاحب آن شاخ درخت
کیست آنحضرت فرمود هر که دوست دارد که بآن شاخ تمسک نماید باید
که بمحبت علی بن ابی طالب تمسک نماید ودر وسیله از حذیفه مرویست که
رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود دشمنان احبان بحبی خوبی و ذنوبی

موتی و یتمسك بالقضیب الیاقوت الذی خلقه الله عز وجل فلیتمسك
از شك اوجب فلیتول علی بن ابی طالب بعدی یعنی هر که دوست دارد
حیوتم و موت وی چون حیوتم و موت من باشد و تمسك نماید بآن شاخ
یاقوت که خدای عز وجل آنرا آفریده است باید که بعد از من تمسك نماید
یا خود گفت که باید که تولا کند بعلی بن ابی طالب و در فردوس الاخبار و
وسیله و مناقب خطیب در تبدل الشابوین انا امیر المؤمنین مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا علی لو ان عبدا عبد الله عز وجل مثل ما
قام نوح فی قومه و کان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله و مد فی
عمره حتی حج الف حجة علی قدمیه ثم قتل بین الصفا و المروة مظلوما ثم
لم یوالك یا علی لم یشم رایحة الجنة و لم یدخلها و در روایات تنزل حتی آست
حتی یحج الف عام یعنی پیغمبرا یا اگر فرض کنیم که بنده بندگی خدای عز
وجل کند هزار سال و او را نقدا کوه احد زر باشد و آنرا در راه خدا صرف
کند و عمر او دراز گردد تا هزار حج پیاده کند و بعد از آن میان صفا و مروه
بظلم کشته شود و با وجود این همه اگر موالی و متابع و محب تو نباشد یا علی

بوی

بوی جنت نبوید و بجنة نگذرد و در وسیله و مناقب خوارزمی از عایشه
مرویست که گفت لما حضر رسول الله الموت قال ادعوا الی حبیبی فدعوت
له ابابکر فنظر الیه رسول الله ثم وضع راسه ثم قال ادعوا الی حبیبی فدعوت
له عمر فلما نظر الیه وضع راسه ثم قال ادعوا الی حبیبی فقلت ویلکم ادعوا
له علی بن ابی طالب فوالله ما یرید غیره قالت فلما رآه اخرج الثوب
الذی کان علیه ثم ادخله فیه فلم یزل یحتضنه حتی مات و قد روا
خطیب خوارزمی چنینست که قال رسول الله و هو فی بیته لما حضره الموت
ادعوا الی حبیبی و آخر روایت چنینست فلم یزل یحتضنه حتی قبض و یده
علیه یعنی چون وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شد فرمود که ادعوا
الی حبیبی یعنی بخوانید از برای من محبوب مرا عایشه گفت که ابوبکر را خواندم
پس رسول الله سر برداشت و بسوی ابی بکر نظر کرد و باز سر خود بر بالین نهاد و
فرمود که ادعوا الی حبیبی عایشه گفت عمر را خواندم و چون بسوی وی
نظر کرد سر بر بالین نهاد و فرمود که ادعوا الی حبیبی من گفتم وای بر شما از
برای وی علی ابن ابی طالب را خوانید والله که غیر وی نخواهد عایشه گوید

که چون مرتضی را دید بیان پیرهن را که پوشیده بود بالا کشید و مرتضی را در کنار گرفت
چنانکه هر دو سر از یک گریبان بیرون آوردند و همچنانه مرتضی را در آغوش مبارک داشت
تا بعالم بقا رفت و همچنان دست وی در کمر مرتضی بود ای وقت مؤمنان این حدیث
را ببین و حدیث دیگر که در مصابیح وغیرهم از عایشه مرویست که از او پرسیدند
و گفتند ای ام المؤمنین مردمان میگویند که حضرت مصطفی مرتضی را وصی و قائم مقام
خود کرده است عایشه گفت که مصطفی که در بر من و در خانه من و میان سحر و
نحر من وفات کرده است و بدرستی که وفات کرد در حالتی که بآغوش من
بود و معلوم نکردم که وفات کرده است پس کی وصیت بعلی کرده و وی را وصی
و قائم مقام خود داشت و در دیگر حدیث که عایشه روایت ثابته را قریب و
حضرت رسالت و طوس پدر را و بخلافت گفته باشد و روایتا و لهذا بعد از
جمل گفته باشد چون مروت و کرم مرتضی علی را بعد از ظفر دید چنانچه در
تواریخ مذکورست که مرتضی عایشه را مخیر کرد میان بودن در بصره و رفتن
بمدینه و چون مدینه را اختیار کرد مرتضی چهل دختر را بلباس مردان پوشانیده
همراه وی فرستاد عایشه با هرکس حکایت و شکایت میکرد که علی مرا همراه مردان

نامحرم

نامحرم روانه فرمود و چون بمدینه رسیدند آن دختران خود را اظهار
و تعریف کردند عایشه از گفته و کرده پشیمان شد و شرمنده می بود
و احادیثی که از پیغمبر در حق حیدر شنیده بود یاد میکرد و روایت میکرد و
زمخشری در کتاب ربیع الابرار از جمیع بن عمیر روایت کند که گفت
بخانه عایشه در آمدم و از وی سوال کردم که من کان احب الناس
الی رسول الله فقالت فاطمة قلت انما اسئلك عن الرجال
قالت زوجها و ما یمنعه عن ذلك فوالله ان كان لصواما قواما
و لقد سالت نفس رسول الله فی یده فردها الی فیه قلت فما حملك
على ما كان فارسلت خمارها على وجهها و بكت فقالت امر قضي علي
یعنی پرسیدم که بسوی رسول الله دوسترین مردمان که بود عایشه
گفت که فاطمه گفتم که من ترا از جهت مردان سوال کردم گفت که شوهر
فاطمه دوسترین مردان بود و چه منع میکند وی را از آنکه دوسترین مردان
باشد و الله که پیوسته روزه دار و شب بیدار بود و بدرستی که آب
از دهن رسول الله در حین وفات در کف دست مرتضی جاری شد

و مرتضی آنرا باز خورد و جمیع بن عمیر گوید که بعایشه گفتم چون
چنین بوده است پس ترا چه بآن داشته با وی در یوم الجمل حرب
کردی پس عایشه خمار خود بر روی کشید و گریست و گفت این قضا
بر من مقدر بود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابو برزه روایت
کند که رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فرمود ان الله عهد الی
عهدًا فی علی فقلتُ یا ربِّ بیّنه لی فقال اسمع فقلت سمعتُ فقال
انّ علیًّا رایةُ الهُدیٰ وامامُ اولیائی ونورُ من اطاعنی وَهُوَ الکلمةُ
التی الزمتُها المتقین من احبّهُ احبّنی وَمن ابغضهُ ابغضنی فبشّرهُ
بذلک فجاءَ علیٌّ فبشّرتهُ فقال یا رسول الله انا عبدُ الله وفی قبضته
فان یعذّبنی فبذنوبی وان یتمّ الذی بشّرتنی فالله اولی بی فقلت
اللّٰهمّ اجعل قلبه واجعل ربیعه الایمان فقال الله قد فعلتُ به
ذلک ثمّ انّه رفع الیّ انّه سیخصّهُ من البلاء بشیءٍ لم یخصّ به احدًا من
اصحابی فقلتُ یا ربّ اخی وصاحبی فقال انّ هذا شیءٌ قد سبق انّه
مُبتلیً ومُبتلیً به پیغمبر باید بدانستی که خدای تع با من عهد و فرمود کجی

فرمود

فرمود در حق مرتضی من گفتم یا رب ابنما از برای من بیان کن حضرت
حق گفت گوش کن گفتم که گوش کردم فرمود بدرستی که علی رایت
علم هدایتست و امام و پیشوای اولیا و دوستان و نور ایمان انکسی که مطیع من شد
و اوست آن کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده ام هر که وی را
دوست داشت مرا دوست داشت ای محمد باین سخن علی را بشارت ده حضرت
رسالة پیغمبر باید که مرتضی امد و بشارت دادم گفت یا رسول الله
من بنده خدایم و در قبضه قدرت وی اگر عذاب من میکند پس آن واسطه
گناهان منست و اگر باتمام میرساند آن عطا را که مرا بآن بشارت داده
پس حق تع بتصرف در من از من اولیترست پیغمبر فرمود که چون مرتضی این
سخن گفت من در باره وی دعا کردم و گفتم ای بار خدای دل علی را جلا
ده و ایمان را بهار او گردان پس خدای عز و جل گفت چنین کردم و بعد از ان
بمن رسانیدند که حضرت حق زود باشد که وی را ببلائی مخصوص گرداند
که با آن بلا مخصوص نکرده هیچکس را از صحابه من پس گفتم یا رب علی را مبتلا
مکن که برادر منست حضرت حق گفت بدرستی که این چیزیست که سبق یافته

است در علم من که وی مبتلی و مبتلی به است یعنی هم وی را تجربه و
امتحان کردن ختم است و هم سبب وی بندگان خود را امتحان و تجربه
کنند است و در وسیلة ابوذر غفاری مرویست که رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود یا اباذر علیٌّ اخی وصهری وعضدی وان الله
لا یقبل فریضة الا بحب علی بن ابی طالب یا اباذر لما اسری بی الی
السماء مررت بملک جالس علی سریر من نور وعلی راسه تاج من نور
والاخری م
واحدی رجلیه فی المشرق وفی المغرب وبین یدیه لوح ینظر فیه والدنیا
کلها بین عینیه والخلق بین رکبتیه ویده تبلغ المشرق والمغرب فقلت
یا جبرئیل من هذا فقال هذا عزرائیل تقدم وسلم علیه فقال فتقدمت
وسلمت علیه وقلت السلام علیک حبیبی ملک الموت فقال وعلیک السلام
یا احمد ما فعل ابن عمک علی بن ابی طالب فقلت وهل تعرف ابن عمی
علیا قال وکیف لا اعرفه فان الله وکلنی بقبض ارواح الخلایق ما خلا
روحک وروح علی بن ابی طالب فان الله یتوفیهما بمشیته ماند
ای ابوذر مرتضی علی برادر منست و داماد و بازوی من و بدرستی که

خدای

خدای تعالی از بندگان هیچ فریضه قبول نمیکند مگر آنکه با دوستی مرتضی
مقرون باشد ای ابوذر چون شب معراج مرا باسمان بردند بر فرشته
گذشتم که بر تختی از نور نشسته و بر سر او تاجی از نور بود و یک پای
وی در مشرق و یکی در مغرب و در پیش وی لوحی بود که در آن نظر میکرد
و دنیا همه در پیش چشم وی بود و خلایق در میان دو زانوی وی و دست
وی بمشرق و مغرب میرسید من گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این
عزرائیل است پیش روی و بروی سلام کن پیغمبر گفت پیش رفتم و بر وی
سلام کردم و گفتم السلام علیک ای حبیب من ملک الموت عزرائیل
گفت وعلیک السلام ای احمد ابن عم تو که علی مرتضی است چه کرد گفتم
تو میشناسی عم زاده من که علیست گفت چگونه وی را نشناسم بنا بر آنکه حق تعالی
مرا بقبض ارواح جمیع خلایق موکل کرده است بغیر روح تو و روح علی
ابن ابی طالب که خدای تعالی روح شما را بمشیت و اراده خود قبض کند و در
مناقب اخطب از انس بن مالک مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله
فرمود خلق الله من نور وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملک

يستغفرون له ولمحبيه الى يوم القيمة يعني خداي عز وجل از نور روي
علي هفتاد هزار فرشته آفريده است كه استغفار ميكنند براي وي او
براي محبان وي تا روز قيامت ودر كفاية الطالب هم از انس مالك مرويست
كه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود مررت ليلة اسري بي الى السماء
فاذا انا بملك جالس على منبر من نور والملائكة تحدق به فقلت يا جبرئيل
من هذا الملك قال ادن منه وسلم عليه فدنوت منه وسلمت عليه فاذا
انا باخي وابن عمي علي بن ابي طالب فقلت يا جبرئيل سبقني علي الى السماء
الرابعة فقال لي يا محمد لا ولكن الملائكة شكت حبها لعلي فخلق الله
هذا الملك من نور علي فالملائكة يزورونه في كل ليلة جمعة ويوم
جمعة سبعين الف مرة ويسبحون الله ويقدسونه ويهدون
ثوابه لمحبي علي عليه السلام ميفرمايد در شب معراج مي گذشتم در طرق
سموات كه ناگاه فرشته ديدم بر منبري از نور نشسته وفرشتها گرد او
در آمده گفتم اي جبرئيل اين فرشته كيست گفت نزديك وي شو وسلام
وي كن پس من نزديك وي رفتم وسلام بر وي كردم ديدم كه وي برادر

عم زاده

عم زاده من علي ابن ابي طالبست گفت اي جبرئيل علي پيش از من باسمان
چهارم آمده است گفت نه وليكن فرشتها از محبت علي شكايت
كردند خداي تعالى اين فرشته را از نور علي آفريد پس جميع ملائك در هر
شب جمعه وروز جمعه هفتاد هزار نوبت زيارة وي ميكنند وتسبيح
وتقديس خداي تعالى بجاي مي آورند وثواب انرا هديه محبان علي
ميكنند ودر مناقب خطيب از عبد الله عمر مرويست كه گفت از
حضرة مصطفى صلى الله عليه وآله پرسيدند كه حضرت پروردگار
در شب معراج بكدام لغت با تو خطاب كرد رسول الله فرمود خاطبني
بلغة علي بن ابي طالب فالهمني ان قلت يا رب خاطبتني ام علي فقال يا محمد
انا شيء ليس كالاشياء ولا اقاس بالناس ولا اوصف بالاشياء
خلقتك من نوري وخلقت عليا من نورك فاطلعت على سرائر
قلبك فلم اجد الى قلبك احب من علي بن ابي طالب فخاطبتك
بلسانه كيما يطمئن قلبك ميفرمايد كه حق تعالى با من بزبان علي بن
ابي طالب خطاب كرد پس الهام من كرد ودر دل من انداخت كه گفتم

یارب تو با من سخن کردی یا علی سخن کرد فرمود که ای محمد من شیء
ام نه چون انبیا و مرا با مردمان قیاس نباید کرد و با شاهی امثال و نظایر
وصف نباید کرد ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو پس بر سرائر دل
تو مطلع شدم بسوی دل تو از علی ابن ابی طالب دوستتر نیافتم بنا بر آن با تو
بزبان وی سخن گفتم تا دل تو مطمئن گردد و از هیبت من حضرت دلت از جای
نرود و در فردوس از عایشه مرویست که گفتا از رسول خدا پرسیدم که کدام
یک از مردان بسوی تو دوستترست فرمود که فاطمه گفتم از مردان فرمود که شوهر
وی و اخطب خطبا فخر خوارزم در مناقب از انس مالک روایت کند که گفت رسول
الله را بخواب دیدم با من گفت مَا حَمَلَكَ عَلَى اَنْ لَا تُؤَدِّی مَا سَمِعْتَ مِنِّی فِی
علی بن ابی طالب حتی ادرکتك العقوبة و لولا استغفار علی بن ابی طالب لك لها
مَا شَمَمْتَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ ابدا و لکن انشر فی بقیة عمرك اَنَّ اَوْلِيَاءَ
علی وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ مُحِبِّيهِمُ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ اِلَى الْجَنَّةِ وَ هُمْ جِيرَانُ
الله وَ جِيرَانُ اولیاء الله حمزة وَ جَعْفَرٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ اَمَّا عَلِيٌّ فَهُوَ
الصِّدِّيقُ الْاَكْبَرُ لَا يَخْشَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنَ الْمَحَبَّةِ یعنی ترا چه داشت بر آنکه

ادا نکردی آنچه از من شنیدی در فضل و کمال علی تا ترا عقوبت دریافت
و اگر نه استغفار مرتضی تبارک و تعالی فی تقصیرات تو میکرد آنچه بوی
بهشت هرگز نمی بوییدی و لیکن آشکارا کن در باقی عمر خود این خبر را
که اولیا و دوستان علی و ذریت وی و محبان ایشان پیشروان و
سابقان اند بسوی جنت و ایشان اند همسایهای خدای تعالی و همسایهای
اولیائی خدای تعالی که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هرچه علیست
او خود صدیق اکبرست هر که وی را دوست دارد از هول روز قیامت نترسد
ای دل سوء من اگر را انصاف درین احادیث نظر کند بتدبیر و تفکر در
هر یک لفظ هزار فضل بیند و از تفضیل مرتضی معلوم و مفهوم گردد
و بخاری در باب فضائل عمر از انس مالک روایت کند که مردی از حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله سؤال کرد که قیامت کی است آنحضرت فرمود
که از برای قیامت چه چیز مهیا و آماده کرده گفت هیچ چیز جز آنکه خدا و
رسول خدا دوست میدارم آنحضرت فرمود اَنْتَ مَعَ اَحْبَبْتَ یعنی
تو با آنکسی که دوستش میداری انس مالک گوید که هیچ چیز شاد نشدیم

پس چون شادی ما بقول پیغمبر که اَنتَ مَعَ مَن اَحبَبتَ بعد از آن انس گفت که
من پیغمبر را دوست میدارم و امید وارم که همراه ایشان باشم و اگرچه
عملی صالح مثل ایشان نکرده باشم وَاللهُ یَهدِی اِلی صِراطٍ مُستَقیم

در ثبوت افضلیّت مرتضی بجهت تلقیب و نعت حضرت مصطفی

وی را بسید المسلمین و امام المتقین و حجة الله علی عباده و حجة الله علی
خلقه و امیر البررة و قاتل الفجرة و خیر البشر و خیر هذه الامّة
و خیر البریّة و خیر من یمشی علی وجه الارض و خیر الصحابة و افضلهم
و وصیّ و وارثی و خلیفتی و خلیلی و موضع سرّی و خیر من اخلف
بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی و قاضی دینی و یؤدّی عنّی و
خیر الخلق و الخلیقة حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا آورده
که انّ رسول الله قال لعلیّ یوماً مرحباً بسید المسلمین و امام
المتقین و در فردوس از انس مالک مرویست که رسول الله صلّی الله علیه
و آله و سلّم فرمود انا و علیّ حجة الله علی عباده و در مسند آمده که انس
مالک گفت کنت جالساً مع النبیّ اذ اقبل علیّ فقال النبیّ انا و هذا

حجة

حجة الله علی خلقه یعنی نشسته بودم با پیغمبر که علی آمد پس آنحضرت
فرمود که من و این کس حجة الله الخلق علی الخلق ایم و اخطب خوارزم
در مناقب آورده که زید بن صوحان را که یوم الجمل در حرب عایشه
مجروح کرده بودند و در معرکه بحالت نزع افتاده بود که مرتضی بر بالین
وی حاضر شد پس ابن صوحان روی بمرتضی کرد و گفت رَحِمَكَ الله
وَاللهِ ما عَرَفتُكَ الّا بالله عالماً و بآیاته عارفاً وَاللهِ ما قاتلتُ
مَعَكَ من جهلٍ و لکنّی سمعتُ حذیفة بن الیمانی یقول سمعتُ
رسول الله صلّی الله علیه و آله یقول علیٌّ امیر البررة و قاتل
الفجرة منصورٌ من نصره مخذولٌ من خذله الا و انّ الحقّ معه
یتّبعه الا فمیلوا معه یعنی بر مرتضی رحمت فرستاد و گفت والله
که من ترا عالم بالله و عارف بآیات الله شناختم والله که در پیش
تو از سر جهل و نادانی جنگ نکردم و لیکن از حذیفه شنیدم که گفت
شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله میفرمود که علی امیر نیکوکاران است
و کشندهٔ فاجران و بدکاران منصور است انکه نصرت وی داد و مخذول است

انکه ترك نص وی کرد آگاه باشید بدرستی که حق همراه علی است و ذریه
وی میرود آگاه باشید و میل باوی کنید و از کتاب مناقب ابن مردویه چند
حدیث وار نقل کرده ام حدیث اول از حذیفه مرویست که رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم فرمود علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشراست
هر که این سخن قبول نکرد کافر شد حدیث دوم بروایت متعدده از عطیه
مرویست که گفت دخلنا علی جابر بن عبد الله وهو شیخ کبیر فقلنا اخبرنا عن
هذا الرجل علی بن ابی طالب فرفع حاجبیه ثم قال ذاك من خیر البشر یعنی
در آمدیم بخانه جابر بن عبد الله انصاری واو در آنحین پیر بزرگ سال
بود و ابروی وی بر چشم فرود آمده بود گفتیم خبر ده ما را از این مرد که علی است
جابر هر دو ابروی خود از پیش چشم برداشت و گفت این کس بهترین بشراست سیوم
گفت سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر یعنی کیفیت فضل علی از جابر
پرسیدند گفت علی بهترین بشر بود چهارم از سالم بن ابی الجعد مرویست که
گفت تذاکروا فضل علی عند جابر بن عبد الله فقال کان من خیر البشر و فی روایة
قال و تشکون فیه فقال بعض القوم انه احدث قال و لا یشك فیه

الا کافر او منافق یعنی ذکر فضل علی کردند نزدیک جابر پس جابر گفت که
علی بهترین بشر بود و بروایتی دیگر جابر گفت که در فضل علی گمان و شك
نکنید پس یکی از قوم حاضر گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای نو کرد
که در زمان پیغمبر و ابو بکر و عمر نبود از آن جهت در فضل وی شك دارم
جابر گفت شك نمیکند در فضل علی بجز کسی که کافر یا منافق است پنجم
گفت سئل حذیفة عن علی فقال خیر هذه الامة بعد نبیها و لا یشك
فیه الا منافق پرسیدند حذیفه را از کیفیت فضل علی حذیفه گفت که علی
بهترین این امت است بعد از پیغمبر و شك نمیکند در این سخن یا در فضل و
کمال علی بجز کسی که منافق است ششم ابو رافع از پدر و جد خود روایت
کند که قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعلی انت خیر امتی فی الدنیا و
الآخرة هفتم از بریده مرویست که ان النبی قال لفاطمة زوجتك
خیر امتی اقدمهم سلما و اکثرهم علما یعنی بدرستی که پیغمبر با فاطمه گفت
که شوهر تو بهترین امت منست اقدم صحابه است باسلام و اطاعت
و اکثر بعلم و معرفت هشتم از حبشی بن جناده مرویست که رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم فرمود خير من يمشي على الارض بعدي علي بن ابي
طالب يعني بهترين كسى كه ميرود بر زمين پس از من على ابن ابى طالب است
هم از ابو سعيد خدرى مرويست كه گفت قال سلمان رآني رسول الله
فناداني فقلت لبيك فقال اشهدك اليوم ان علي بن ابي طالب خيرهم
وافضلهم يعنى سلمان گفت كه رسول الله مرا ديد وخواند من گفتم لبيك
آنحضرت فرمود كه امروز ترا گواه ميگيرم بر آنكه على بن ابى طالب بهترين و
فاضلترين صحابه است دهم از عطا مرويست كه گفت سألت عائشة
عن علي فقالت ذاك من خير البرية ولا يشك فيه الا كافر يعنى عايشه
را از كيفيت فضل على پرسيدم گفت آنكس بهترين خلايق است و درين
نيز يا در فضل على شك نكند الا آنكه كافر است ودر باب دهم نزد
آية ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير
البرية خواهد آمد كه در زمان رسول الله مرتضى را خير البريه
ميگفتند ودر مناقب خطيب از امير المؤمنين مرويست كه رسول الله
صلى الله عليه وآله فرمود اتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه فاذا

فيهما

فيهما مكتوب لا اله الا الله محمد النبي ومكتوب على الآخر لا اله الا
الله علي الوصي يعنى جبرئيل پيش من آمد وحال آنكه هر دو بال خود را گشاده
بود پس ديدم كه در يك بال وى نوشته كه لا اله الا الله محمد پيغمبر خدا
ودر يك بال ديگر نوشته كه لا اله الا الله على وصى وى است ودوازدهم
فردوس ونزل ووسيله از بريده مرويست كه رسول الله صلى الله
عليه وآله فرمود كه لكل نبي وصي ووارث وان عليا وصيي
ووارثي ودر روايت وسيله چنين است وعلى بى حرف آن ودر مسند
از انس مالك مرويست كه گفت بسلمان گفتم كه از پيغمبر بپرس كه وصى وى
كيست وچون پرسيد آنحضرت فرمود يا سلمان وصيي ووارثي وقاضي
ديني ومنجز وعدي علي بن ابي طالب يعنى اى سلمان وصى و
وارث من وقاضى دين من وشريعت من يا وام گزارنده وبجاى
آورنده وعده من على ابن ابى طالب است ودر مناقب ابن مردويه ابو سعيد
خدرى از سلمان روايت كند كه گفت از حضرت رسالت پرسيدم گفتم
يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عني فلما كان بعد

رآني فقال يا سلمان فأسرعت اليه وقلت لبيك فقال تعلم من
وصيّ موسى فقلت نعم يوشع بن نون قال لم قلت لأنه كان أعلمهم
يومئذ قال فإن وصيي وموضع سري وخير من أخلف بعدي ينجز موعدي
ويقضي ديني علي بن أبي طالب يعني گفتم اي رسول الله هر پيغمبري را وصيي هست
پس وصي تو كيست آنحضرت جواب نداد چون بعد از آن مرا ديد فرمود كه اي
سلمان من بسوي آنحضرت شتافتم وگفتم لبيك اي رسول خداي فرمود كه
ميداني كه وصي موسى كيست گفتم بلي يوشع بن نون فرمود چرا گفتي كه او
وصي بود گفتم براي آنكه در آن روز كار اعلم امت وي بود فرمود كه بدرستي كه وصي
وقائم مقام من وموضع سر وجاي راز من وبهترين كسي كه ميگذارم بعد از خود
كه بجاي مي آرد وعده مرا وميگذارد وام مرا علي بن ابي طالب است و در مناقب
ابن مردويه انس مالك از سلمان روايت كند كه گفت قلت يا رسول الله عمن
نأخذ بعدك وبمن نثق قال فسكت عني حتى سألت عشراً ثم قال يا سلمان
إن وصيي وخليفتي وأخي ووزيري وخير من أخلفه بعدي علي بن أبي
طالب يؤدي عني وينجز موعدي يعني اي رسول خداي سوره بعد از

تو

تو كه فرا گيريم و بقول كه اعتماد كنيم سلمان گفت كه حضرت رسالت جواب نداد
تا ده نوبت سؤال كردم بعد از آن فرمود اي سلمان بدرستي كه وصي من و
خليفه من و برادر و وزير من و بهترين كسي كه بعد از خود ميگذارم علي بن ابي
طالب است كه علم شريعت و طريقت و حقيقت از من ادا ميكند و وعده مرا بجا
مي آرد و در مناقب ابن مردويه و وسيله از انس مالك مرويست كه رسول
الله صلى الله عليه وآله فرمود إن خليلي ووزيري وخليفتي وخير من
أترك بعدي ويقضي ديني وينجز موعدي علي بن أبي طالب و در روايت وسيله
چنين است كه ومن ينجز موعدي ويقضي ديني علي بن أبي طالب يعني بدرستي كه
كه دوست من و وزير و خليفه من بهترين كسي كه ميگذارم بعد از خود و
آنكس كه وعده مرا بجاي مي آورد و وام مرا ميگذارد علي ابن ابي طالبست اي
ولي مؤمن فرق ميان مرتضى و ابابكر از اينجا حاصل است كه مصطفى در حق
مرتضى در اين حديث بحرف تحقيق ميفرمايد كه إن خليلي يعني بدرستي كه خليل
و دوست من مرتضى است و در حق ابابكر ميفرمايد بحرف امتناع كه لو
كنت متخذاً خليلاً لاتخذت ابابكر خليلاً يعني اگر از غير اهل بيت خود دوست

کرفتمی ابو بکر را دوست کرفتمی ودر مناقب ابن مردویه از سلمان روایت
کند که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود ان اخی ووزیری وخیر من
اخلف بعدی علی بن ابی طالب وبروایتی دیگر علی بن ابی طالب خیر من
اخلف بعدی ودرین کتاب از مسروق مرویست که گفت بخانه عایشه در
آمدم پس گفت ای مسروق خارج را که قتل کرد گفتم علی قتل کرد عایشه
هیچ نگفت گفتم ای مادر مؤمنان بحق خدا وبحق پیغمبر که اگر چیزی از رسول الله
شنیدۀ مرا اخبار کن عایشه گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
میفرمود که هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة واعظمهم
عند الله یوم القیمة وسیلة یعنی ایشان بدترین خلق ومخلوقاتند میکشند
ایشان را کسی که بهترین خلق ومخلوقاتست وانکه در روز قیامت نزدیک
حق عظیم ترین خلق است بحسب وسیلة ودرین کتاب بروایتی دیگر از مسروق
گوید که عایشه بمن گفت که تو نزدیک من کرم واحب اولادی منی هیچ
خبر داری از ناقص یعنی ذو الثدیه که بنهر خارج بود من گفتم بلی علی
مرتضی او را در نهروان بقتل آورد عایشه از من گواه طلبید من هفتاد مرد

بگواهی

بگواهی آوردم وبتصدیق من گواهی دادند پس عایشه گفت که لعن الله عمرو بن
العاص فانه کتب الی انه قتل وعلی بنیل مصر یعنی عمرو عاص کتابت بمن
فرستاد که ذو الثدیه را او کشته است بکنار نیل وبروایتی دیگر گفت قاتل
الله عمرو بن العاص فانه کتب الی انه اصابه بمصر پس مسروق گفت که گفتم
ای مادر مؤمنان بمن خبر ده از رسول الله که در حق خارجه چه شنیدۀ عایشه
گفت که رسول الله را شنیدم که میفرمود هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر
الخلق واقربهم عند الله وسیلة یوم القیمة یعنی ایشان بدترین
خلقند ایشان را میکشد کسی که بهترین خلقست ودر روز قیامت پیش حق
نزدیکترین خلق است بحسب وسیلة وآن اخبار وروایات را که از کتاب
مناقب ابن مردویه نقل کرده ایم بطرق متعدده وارد شده است وهمچنین
است هرچه ابن مردویه رحمه الله درین کتاب روایت کرده است والله اعلم

باب ششم

در ثبوت افضلیت مرتضی بواسطه تلقیب ونعت حضرت
مصطفی ورا به اول المؤمنین وفاروق یعسوب المؤمنین وفاروق
الامة والصدیق الاکبر وافضل الصدیقین واکرمهم علی الله وغیر آن و

کنیه ایشان بابوتراب وابوالائمه وغیره مشتمل بر دو فصل **فصل اول**

در کتاب خصایص طبری از ابوذر واز سلمان مرویست که گفتند رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم دست علی را گرفت وفرمود ان هذا اول من آمن بی و
هذا فاروق هذه الامة وهذا یعسوب المؤمنین واول من یصافحنی یوم
القیمة وهذا الصدیق الاکبر یعنی اینست اول کسی که بمن گروید وایمان
آورد واینست بسیار فرق کننده میان حق باطل واینست شاه مؤمنان
چنانکه شاه زنبور عسل را یعسوب می نامند واینست اول کسی که در روز
قیامت بامن مصافحه کند واینست بزرگتری آنان که بمن راست گویند
ودر نزل السائرین وکفایة الطالب ومناقب خطیب خوارزم از ابولیلی
غفاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ستکون
فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من
یرانی واول من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق
هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المؤمنین والمال یعسوب
المنافقین یعنی زود باشد که فتنه حادث شود در هر گاه که آن باشد باید

که دامن علی بن ابی طالب بگیرید بدرستی که اوست اول کسی که مرا
ببیند روز قیامت واول کسی که مصافحه من کند واوست صدیق اکبر و
اوست فاروق این امت که میان حق وباطل فرق میکند واوست شاه
مؤمنان ومال شاه منافقانست ودر روایت کفایة چنین است که ستکون بعدی
فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه اول من یرانی واول
من یصافحنی یوم القیمة وهو معی فی السماء العلیا وهو الفاروق
بین الحق والباطل قال مؤلف الکفایة هذا حدیث حسن عال رواه
الحافظ ابو نعیم فی امالیه ودر روایت خوارزمی چنین که ستکون
من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانه الفاروق
بین الحق والباطل واز ابی سخیله مرویست که گفت من وسلمان قصد
حج رفتیم و بر ربذه عبور کرده بنزد ابوذر غفاری شدیم ابوذر گفت
با ما گفت اما انه ستکون بعدی فتنة ولا بد منها فعلیکم بکتاب الله و
علی بن ابی طالب فالزموهما فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم انی سمعته وهو یقول علی اول من آمن بی واول من صدقنی

وَاَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ الصِّدِّيقُ الْاَكْبَرُ وَهُوَ فَارُوقُ هٰذِهِ
الْاُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ
الْمُنَافِقِينَ يعنى آگاه باشيد بدرستى كه بعد از وفات من زود باشد كه فتنه شود
ونيست چاره از بودن آن فتنه پس بر شما باد كه بكتاب خداى تعالى وفرمان بنغ كه
على بن ابى طالبست كار كنيد در راه ايشان پيش گيريد كه من گواهى ميدهم برسول الله
كه بتحقيق شنيدم ام از وى كه مى فرمود كه على اول كسيست كه بتو من ايمان آورد
واول كسى است كه تصديق من كرد وترجمه باقى حديث از ما تقدم معلوم است و
در مسند ودر سيلا ابى ليلى غفارى مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم فرمود الصديقون ثلثة حبيب النجار مؤمن آل يس الذى قال يا قوم
اتبعوا المرسلين وحزبيل مؤمن آل فرعون الذى قال اتقتلون رجلا ان
يقول ربى الله وعلى بن ابى طالب وهو افضلهم يعنى تحت راست گويان
وصديقان سه كس اند يكى حبيب نجار كه مؤمن آل يسين است آنكه بامر خود
گفت كه اى قوم من پيروى رسل عيسى عليه السلام كنيد ويكى حزبيل كه
مؤمن آل فرعون است با فرعونيان گفت بر سبيل انكار كه آيا ميكشيد مردى

را يعنى موسى عليه السلام كه ميگويد پروردگار من خداست ويكى
على بن ابى طالبست واو فاضلتر بن هر سه است ودر روايه وسيله
جنين است كه الصديقون ثلثة حزبيل مؤمن آل فرعون وحبيب
النجار مؤمن آل يسين وعلى بن ابى طالب يعنى صديقان سه كس اند
حزبيل كه مؤمن آل فرعونست وحبيب نجار كه مؤمن آل يسين است
وعلى ابن ابى طالب كه مؤمن آل محمدست وفاضلترين ايشان هر سه وكرامى
ترين ايشان بحق تعالى على بن ابى طالبست واحمد در مسند آورده كه
ابن عباس سمعت على بن ابى طالب يقول انا عبد الله واخو رسوله
وانا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الا كاذب مفتر ولقد صليت
قبل الناس بسبع سنين يعنى ابن عباس گفت شنيدم على بن ابى طالب را كه
ميفرمود انا عبد الله يعنى منم قطب اين زمان وقايم مقام حبيب الرحمن
چرا كه اسم عبد الله مخصوص قطبست وهمه اكابر انبيا را كه اقطاب آن
اعصار بوده اند هر جا كه در قرآن ذكر فرمودند بعبد الله تسميه كردند
ولما قام عبد الله يدعوه وديگر انى عبد الله آتانى الكتاب پس مرتضى عليه

السلام میفرماید که منم قطب این زمان ومنم برادر رسول الله ومنم صدیق اکبر این
کلمه را کسی نگوید بغیر من الا که مفتری وکاذب باشد وافترا اختلاق کذب
وبدرستی که پیش از مردمان بهفت سال نماز گذارده ام ای ولی مومن لفظ
بعدی درین خبر یعنی بعد وفات نیست بقرینه ولقد صلیت قبل الناس
وبدلیل آنکه مرتضی را معلوم نبود که بعد از وفات وی هیچکس این لقب بخود
نبندد تا که این نفی جهة تنبیه مردمان در دروغ الکن گویند بنا بر آنکه مرتضی و
امثال وی هرچه گویند مبنی بر معلومات ومشاهدات خود گویند وبعد از
وفات وی نشنیدیم که کسی این لقب بخود بسته باشد پس لفظ بعدی
بمعنی غیری باشد وهرگاه که لفظ بعدی بمعنی حقیقت خود بود معنی چنین است که من
بحسب زمان وبحسب رتبه وشرف هم درین لقب بر دیگران متقدم چه حضرت
رسالة مرا بصدیق اکبر ملقب ومخصوص کرده است ودر احادیث رضیات
که از امام علی رضی علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرموده که یا علی ان الله قد غفر لک ولاهلک ولشیعتک و
لمحبی شیعتک ولمحبی محبی شیعتک فابشر فانک الانزع البطین

منزوع

منزوع من الشرك بطین من العلم یعنی ای علی بدرستی که الله تعالی ترا
آمرزیده است واهل بیت وشیعه ترا ومحبان شیعه ترا ومحبان محبان
شیعه ترا آمرزیده پس مژده باد ترا که بدرستی که توئی انزع بطین
یعنی منزوع وکشیده از مهالك شرك وبطین وبزرگ شکم از علم ابو
عیسی ترمذی در صحیح خود آورده است که حضرت رسالت مرتضی را
انزع بطین خوانده است **فصل دوم** در وسیلة المتعبدین ومناقب
ابن مردویه آمده است که جابر بن عبد الله گفت شنیدم که رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم با مرتضی پیش از وفات خود به سه روز میگفت
که سلام علیک یا ابا الریحانتین اوصیك بریحانتی من الدنیا
فعن قلیل ینهد رکناک والله خلیفتی علیك یعنی ترا وصیت
واندرز میکنم بتربیت حسنین که هر دو ریحان ودو بوی منند
از دنیا یعنی حاصل من از دنیا ایشانند وبه اندک روزی دو رکن
تو فرو خواهد افتاد وخدای تعالی بمحافظت تو خلیفه وقایم مقام
منست جابر گوید که چون حضرت مصطفی بعالم بقا رفت مرتضی گفت این

یک رکنی است از آن دو رکن که حضرت مصطفی فرمود و چون فاطمهٔ زهرا
علیها صلوات الله و سلامه وفات کرد مرتضی گفت این رکن دوم است که
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود و حضرت فاطمه بعد از حضرت
مصطفی صد و پنج روز وفات کرد و گویند به هفتاد و پنج روز و در بعضی روایات
آمده که بشش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و در مناقب اخطب
خطبا خوارزم از سهل بن سعد ساعدی مرویست که گفت مردی از
آل مروان بمدینه حاکم و والی شد و سهل بن سعد را بخواند و امر
کرد که علی را سب کن و ناسزای گوی سهل بن سعد قبول نکرد و آن مروانی
گفت چون علی را سب نمیکنی بگوی لعن الله ابا تراب سهل گفت علی
را از ابو تراب دوستر نامی نبود چنانکه شاد شدی چون او را ابو تراب
خواندندی مروانی گفت که ما را از قصهٔ وی خبر ده که با بو تراب
چرا مسمی شد سهل گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانهٔ فاطمه
درآمد و علی را در خانه ندید با فاطمه گفت که ابن عم تو کجاست گفت
میان من و او نوعی مغاضبه بود از این جهت بیرون رفت و پیش من

قیلوله

قیلوله نکرد رسول الله با شخصی فرمود بنگر که علی کجاست آن شخص
آمد و گفت یا رسول الله مرتضی در مسجد خفته است پس حضرت
رسول بمسجد آمد و مرتضی را دید بر پهلوی خفته و ردای وی دور
افتاده و سر و روی وی خاک آلود شده آنحضرت دراستاد و بکف دست
مبارک خود خاک از سر و روی و جامهٔ مرتضی دور میکرد و میفرمود
قم ابا تراب قم ابا تراب یعنی برخیز ای بر خاک و لفظ حدیث
آنست که قال استعمل علی المدینة رجل من آل مروان قال فدعا سهل
بن سعد فامره ان یشتم علیا قال فابی سهل فقال له اما اذا ابیت فقل
لعن الله ابا تراب فقال سهل ما کان لعلی اسم احب الیه من ابی تراب
وان کان لیفرح اذا دعی به قال اخبرنا عن قصته لم سمی ابا تراب قال
جاء رسول الله بیت فاطمة علیها صلوات الله فلم یجد علیا فی البیت فقال
این ابن عمک فقالت کان بینی و بینه شیء فغاضبنی فخرج ولم یقل عندی
فقال رسول الله لانسان انظر این هو فجاء فقال یا رسول الله هو فی المسجد
راقد فجاء رسول الله وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه فاصابه

ترابٌ فجعل رسول الله يمسحه عنه و يقول قم ابا تراب و سبب اين
كنيه و تسميه در صحيح بخاري و مسلم هم آمده است و ابو عيسى ترمذي
در سنن خود از عامر بن سعد ابي وقاص روايت ميكند كه معاويه ابن ابي
سفيان عليه اللعنه با سعد ابي وقاص گفت كه ترا از سب ابو تراب چه باز
داشت سعد گفت مرا از سب وى سه منقبت باز داشته كه رسول الله
از براى وى فرموده است از آن جهة من هرگز سب وي نخواهم كرد كه
حصول يكى از آن سه منقبت اگر باشد مرا دوستر است بنزد من از شتران
سرخ يكى آنكه شنيدم رسول الله را كه ميگفت با علي در حالتي كه علي را در
بعضي غزوات بخانه گذاشته بود و علي باوي گفت يا رسول الله مرا همراه
زنان و كودكان ميداري آنحضرت با مرتضى فرمود آيا راضي نيستي كه مرا
باشي چنانكه هرون بود موسى را و ليكن بعد از من پيغمبر نيست دوم آنكه
شنيدم رسول الله را كه در موضع خيبر ميفرمود كه البته رايت و علم را
بمردي فردا خواهيم داد كه خدا و رسول خدا را دوست ميدارد و
خدا و رسول خدا ويرا دوست ميدارند سعد گفت هر يك صحابه طمع

جس

جستن آن داشت كه صاحب رايت و منقبت گردد پس رسول الله فرمود
كه علي را بخوانيد سعد گفت كه علي آمد و درد چشم داشت آنحضرت آب
دهن مبارك در چشم وى انداخت و رايت را بوى داد تا فتح خيبر كرد سوم
آنكه چون فرود آمد اين آيت كه ندع ابناءنا و ابناءكم تا آخر كه در باب
دهم گفته شد سعد گفت كه رسول الله علي و فاطمه و حسن و حسين
را عليهم السلام خواند و فرمود كه اي بار خداي اينگروه اهل بيت من
و ترمذي در آخر اين حديث گفت كه هذا حديث حسن غريب صحيح من هذا
الوجه و لفظ حديث اينست كه عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال
امر معاوية بن ابي سفيان سعدا فقال ما منعك ان تسب ابا تراب
فقال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله فلن اسبه لان تكون
لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت رسول الله يقول لعلي
و خلفه في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله تخلفني مع النساء
و الصبيان فقال له رسول الله اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون
من موسى الا انه لا نبي بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لاعطين الراية

عنادی حبّا یحبّ الله ورسوله ویحبّه الله ورسوله قال فتطاولنا
لها فقال ادعوا لی علیّاً قال فاتاه وبه رمد فبصق فی عینه ودفع
الرایة الیه ففتح الله علیه وانزلت هذه الآیة ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم فدعی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیاً
وفاطمة وحسناً وحسیناً فقال اللهم هؤلاء اهلی ودر احادیث وارد
شده که رسول الله صلی الله علیه وآله با مرتضی فرمود یا علی انا وانت
ابوا هذه الامة یعنی ای علی من وتو پدران این امتیم وچون فیض وتربیت
امت از نور نبوت و از ولایت است وحضرت محمد وعلی مظهر و مظهر این
دو صفت اند هر آینه پدران این امت باشند ودر فردوس الاخبار از جابر
انصاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که حق علی ابن
ابی طالب علی هذه الامة کحق الوالد علی ولده یعنی حق مرتضی بر این امت
چون حق پدر است بر فرزند ودر مناقب خطیب از مرتضی علیه السلام
مرویست که کنت عند الحضرة رسالت در وقتیکه بود حسن مرا ابو
الحسین خواندی وحسین مرا ابو الحسن گفتی وبه پدر میخواندند یعنی

یا اباه می کنند بجز حضرت رسالت را وچون آنحضرت بعالم بقا نقل نمود مرا به
پدر خواندند ومرا اباه کنند ومرتضی را علیه السلام جمیع انام ابو
السبطین کنند که سبط فرزند زاده را گویند وامام حسن وامام حسین
علیهما السلام هم فرزند وهم فرزند زاده رسول الله بودند
ومرتضی را ابو محمد میکنند چه فرزند ایشان محمد حنفیه علیه السلام

باب هفتم در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام بسبب تلقیب
حضرت حق علی را با امیر المؤمنین وخلیفه ووصی پیغمبر گردانیدن و
نص حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام ایشان را بامیر المؤمنین وامام
الغر المحجلین وقاید الغر المحجلین وسید المسلمین وسید العرب وعیبه
علم الرسول وخاتم الوصیین واولی الناس بالناس واولی الناس
بالنبیین وخلیفتی ووصیی وغیر آن در فردوس الاخبار از حذیفه
مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود لو یعلم الناس متی
سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی بذلک وآدم بین
الروح والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا

ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم یعنی اگر مردمان دانستندی که مرتضی بامیر المؤمنین
کی مسمی شده انکار فضل او نکردندی مسمی شد بامیر المؤمنین و حال آنکه آدم میان
جان و تن بود در ان حین که حق تعالی گفت الست بربکم و جواب قالوا بلی شنید
پس حق تعالی فرمود که من پروردگار شما ام و محمد پیغمبر شما و علی امیر شما است
و ابن مردویه در مناقب ز بریده روایت کند که امرنا رسول الله ان
نسلم علی علی بیا امیر المؤمنین یعنی رسول الله ما را امر کرد که بر مرتضی سلام
کنیم و گوییم السلام علیک یا امیر المؤمنین و در مناقب ابن مردویه
از سالم غلام امیر المؤمنین مرویست که گفت همراه مرتضی علیه السلام بوده
در زمینی که ملک وی بود و آن زمین را حرث و تخم میکرد که ابوبکر
و عمر امدند و گفتند سلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
پس بعض مردم از ایشان پرسیدند که شما در حیوة رسول الله این سلام
و کلام میکردید عمر گفت هو امرنا یعنی رسول الله ما را امر کرد که برای
امیر المؤمنین گوییم و لفظ خبر اینست عن سالم مولی علی قال کنت مع
علی فی ارض له یحرثها حتی جاء ابوبکر و عمر فقالا سلام علیک یا

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته فقیل کنتم تقولون فی حیوة رسول
الله ذلک فقال عمر هو امرنا و ابن مردویه در مناقب از داود بن عوف
روایت کند گفت حدثنی معویة بن ثعلبة اللیثی قال الا احدثک
بحدیث لم یختلط قط قلت بلی قال مرض ابوذر فاوصی الی علی فقال
بعض من یعوده لو اوصیت الی امیر المؤمنین عمر لکان اجمل لوصیتک
لعلی قال والله لقد اوصیت الی امیر المؤمنین حقا امیر المؤمنین و الله
انه للربیع الذی یسکن الیه و لو قد فارقکم لقد انکرتم الناس
ما انکرتم الارض قال قلت یا اباذر انا لنعلم ان احبهم الی رسول
الله احبهم الیک قال اجل قلنا فایهم احب الیک قال هذا الشیخ
المضطهد المظلوم حقه یعنی علی ابن ابی طالب داود بن عوف گوید
که معاویة بن ثعلبه که از بنی لیث بود با من گفت که ترا اخبار کنم
بحدیثی که هرگز بدروغ مختلط و مشوب نشده است گفتم بلی گفت
ابوذر خسته شد و وصیت بمرتضی علیه السلام کرد پس بعضی از ان
مردمان که بعیادة ابوذر آمده بودند با وی گفتند که اگر وصیت بامیر

المؤمنین عمر میکردی وصیت تا بعد از علی بجای من آورد ابوذر گفت
که والله که بتحقیق وصیت کرده ام بآن امیر المؤمنین که بحق امیر المؤمنین
او است والله که وی آن بهار زمین است که بسوی وی میل میکنند و اگر او
مفارقت شما کردی بتحقیق که ابواب فیض بر شما بسته شدی و مانند
بهایم می بودید نمی شناختید نه مردمان و نه زمین معاویة بن ثعلبه
گفت که گفتم ای ابوذر ما البته بتحقیق میدانیم که دوستترین صحابه
بسوی رسول الله آنکس است که بود تو دوستتر بنا بود گفت آری یعنی
بلی گفتم که دوستترین صحابه بسوی تو کیست گفت این شیخ مضطهد مقهور که
حق وی را از وی بظلم ستده اند یعنی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و در
کتاب الطالب از ابوذر غفاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود یرد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین وامام الغر
المحجلین فاقوم آخذ بیده فیبیض وجهه ووجوه اصحابه چون غراب شب
پیشانی سفید را اغر گویند ودست وپای سفید را محجل خوانند پس مرتضی
علی علیه السلام امام هر که باشد پیشانی ودست وپای انکس در روز قیامت

محجل

منور بود از نور وضو یعنی رایة و علم مرتضی علی که امیر المؤمنین است با
حوض کوثر بسوی من آید پس من برخیزم ودست وی بگیرم فی الحال بخت
سفید گردد روی وی و روی اصحاب وی پس روان وی ودر مناقب
خطیب از ابن عباس مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود هذا علی
بن ابی طالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی غیر
انه لا نبی بعدی فقال یا ام سلمة اسمعی واشهدی هذا علی امیر المؤمنین
وسید المسلمین وعیبة علمی وبابی الذی اوتی منه اخی فی الدین وخدنی
فی الآخرة ومعی فی السنام الاعلی یعنی مرتضی جای علم منست وعیبه جا
یی را گویند وعلی آن در منست که هر چه آید بمن از آن در آید و
برادر منست در دین ویار ودوست منست در آخرة وبا منست در
کوهان اعلی چه سنام کوهان شترست واز سایر بدن شتر بلندتر است
وترجمه این حدیث از انچه تقدم معلومست ودر مناقب خطیب خوارزمی
از انس مالک مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که
یا انس اسکب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس اول من

يدخل عليك من هذا الباب امير المؤمنين و سيد المسلمين و قائد الغر
المحجلين و خاتم الوصيين قال قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار و كتمته
اذ جاء علي فقال من هذا يا انس فقلت علي فقام مستبشرا فاعتنقه
ثم جعل يمسح عرق وجهه و يمسح عرق وجه علي بوجهه فقال علي
يا رسول الله لقد رايتك صنعت شيئا ما صنعته بي قبل قال و
ما يمنعني و انت تؤدي عني و تسمعهم صوتي و تبين لهم ما اختلفوا
فيه من بعدي يعني رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود که ای انس برای
من آب وضو در کوزه بریز و بعد از آن که وضو کرد برخاست و دو رکعت
نماز گزارد و بعد از آن فرمود که ای انس اول کسی که از این در بر تو بگذرد
امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام و پیشوای غر محجلین و خاتم وصیین
است و چون انس مالک از مردم انصار بود گفت من دعا کردم و
گفتم ای بار خدایا این مرد که پیغمبر وصف کرد از مردم انصار کن انس
مالک گفت که چون مرتضی علی آمد آمدن وی از حضرت پیغمبر پوشید
و پنهان داشتم پس آنحضرت فرمود کیست این که بادر هست ای انس گفتم

که

که علی است حضرت رسالت مستبشر و مژده یافته برخاست و با مرتضی
معانقه کرد و در آغوشش گرفت بعد از آن در ایستاد و عرق روی خود را
مسح میکرد یعنی میمالید و عرق روی علی بر روی خود مسح مینمود پس مرتضی
گفت ای رسول الله ترا امروز دیدم که کاری کردی که آن را با من پیش از این نکرده
آنحضرت فرمود که مرا از این کار باز میدارد و حال آنکه تو احکام دین مرا
ادا میکنی و آواز من به امت من میشنوانی و از برای ایشان بیان میکنی آن
معنی را که بعد از من در آن اختلاف کنند و حافظ ابو نعیم این حدیث را در حلیة
الاولیا آورده است و در روایت دیگر چنین است که ثم جعل یمسح عرق وجهه
بوجهه یعنی حضرت رسالت عرق روی خود بر روی خود مسح مینمود و عرق
روی علی را بر روی خود مسح میکرد و همین حدیث را حافظ ابن مردویه در کتاب مناقب
آورده است و در روایت وی چنین است کان رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم في بيت ام حبيبة بنت ابي سفيان فقال يا ام حبيبة اعتزلينا فانا
على حاجة ثم دعى بوضوء فاحسن الوضوء ثم قال ان اول من يدخل من هذا
الباب امير المؤمنين و سيد العرب و خير الوصيين و اولى الناس بالناس

قال انس فجعلت اقول اللهم اجعله رجلا من الانصار قال فدخل علی
فجاء یمشی حتی جلس الی جنب رسول الله صلی الله علیه وآله فجعل رسول
الله یمسح وجهه بیده ثم یمسح بها وجه علی ابن ابی طالب فقال علی وما ذاک
یا رسول الله قال انک تبلغ رسالتی من بعدی وتودی عنی وتسمع الناس
صوتی وتعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول الله صلی الله
علیه وآله در خانه ام حبیبه دختر ابو سفیان بود فرمود که ای ام حبیبه
کناره گیر از ما که بر سر حاجتی و در پی کاری هستیم بعد از آن آب وضو خواست
ونیک وضو ساخت وفرمود بدرستی که اول کسی که از این در بیکذرد امیر
المؤمنین و سید عرب وبهترین اوصیاست واولی ترین مردمان بتصرف کردن
در مردمان انس میکوید که من در استادم بدعا وگفتم ای بار خدایا این کس را که
بیغمبر میفرمایا از مردم انصار کن انس کوید که علی درآمد و برفت تا که بر پهلوی
رسول الله نشست پس آنحضرت در استاد دروی خود بدست خود می مالید و بعد
از آن بهمان دست روی علی بن ابی طالب را می مالید علی گفت ای رسول الله این
دست بروی مالیدن چیست آنحضرت فرمود بدرستی که تو بعد از من رسالت

مرا بامت من میرسانی واحکام دین مرا از من ادا میکنی و آواز مرا بمردمان
میشنوانی و مردمان را از کتاب الله آنچه نمیدانند می آموزانی و همین حدیث
در مناقب خطیب خوارزمی بروایتی دیگر آمده است و آن روایت چنین
قال انس بینما انا عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ قال رسول الله
الآن یدخل سید المسلمین وامیر المؤمنین وخیر الوصیین واولی الناس
بالنبیین اذ طلع علی بن ابی طالب فقال رسول الله اللهم وال من والاه
اللهم قال قال فجلس بین یدی رسول الله فاخذ رسول الله یمسح العرق
من جبهته و وجهه ویمسح به وجه علی بن ابی طالب ویمسح العرق من
وجه علی ویمسح به وجهه فقال له علی یا رسول الله نزل فی شیء
قال اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
تقضی دینی وتنجز موعدی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی
تعلمهم من تاویل القرآن ما لم یعلموا وتجاهدهم علی التاویل
کما جاهدتهم علی التنزیل یعنی انس مالک گفت که من نزد رسول الله بودم
که آنحضرت فرمود این دم بیکذرد سید المسلمین وامیر المؤمنین وبهترین

دم

اوصیا و اولی ترین مردمان به انبیا که ناگاه علی بن ابی طالب در آمد در آن
حضرت برای وی دعا کرد و گفت اللهم وال یعنی ای بار خدای دوستی کن
ای بار خدای دوستی کن انس بن مالک گفت که مرتضی نشست در پیش رسول الله و آن حضرت
در اینها عرق از پیشانی و روی خود مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی علی ابن
ابی طالب را و باز عرق را از روی علی مسح میکرد و مسح میکرد بآن روی خود
را پس علی گفت یا رسول الله فرو آمده است چیزی در شان من آن حضرت فرمود
اما ترضی آیا راضی نیستی که باشی مرا چنانکه هرون بود موسی را برادر
و وزیر و بهترین کسی که می گذارم بعد از خود میگذاری وام مرا و بجای می آوری
وعده مرا و بیان میکنی برای صحابه و امت من آنچه اختلاف کنند در آن بعد از
من و می آموزانی ایشان را تاویل قرآن آنچه ندانسته بودند و جهاد میکنی
با ایشان بر تاویل قرآن چنانچه من جهاد کردم با ایشان بر تنزیل قرآن
و حافظ ابن مردویه در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کند که
گفت دخل علی علی رسول الله وعنده عائشة فجلس بین رسول الله و
عائشة فقالت ما كان لك مجلس غير فخذي فضرب رسول الله على ظهرها

وقال

وقال مه لا تؤذيني في اخي فانه امير المؤمنين وسيد المسلمين وقايد الغر
المحجلين يوم القيمة يقعد على الصراط فيدخل اولياءه الجنة ويدخل اعداءه
النار یعنی در آمد مرتضی بخانه مصطفی و عائشه نزدیک آن حضرت بود و نشست
میان رسول الله و عائشه پس عائشه گفت نبود ترا مجلسی و جای نشستن بجز ران
من پس حضرت رسالت بر پشت عائشه دست زد و فرمود کوتاه کن و دست بدار
از این سخن و مرنجان مرا در رنجش برادر من که به درستی که او است امیر المؤمنین
و سید المسلمین و قاید محجلین یعنی پیشوای آنان که روی و دست و پای ایشان
سفید و نورانیست در روز قیامت بر صراط می نشیند و اولیا و دوستان خود
را بجنت میکند راند و اعدا و دشمنان خود را باتش و اخطب خطباء خوارزم
در مناقب خود از مرتضی علیه السلام روایت کند که رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم فرمود لما اسری بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة المنتهی وقفت
بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك وسعديك قال قد بلوت
خلقي فايهم رايت اطوع لك قال قلت ربي عليا قال صدقت يا محمد فهل
اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون

قال قلت اخترلي فان خيرتك خيرتي قال قد اخترت لك عليا فاتخذه
لنفسك خليفة ووصيا ونحلته علمي وحلمي امير المؤمنين حقا لم ينلها احد
قبله وليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني وهو
الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد ابغضني
فبشره بذلك يا محمد فقال النبي صلى الله عليه وآله قلت ربي قد بشرته
فقال انا عبد الله وفي قبضته ان يعاقبني بذنوبي لم يظلمني شيئا وان تمم
لي وعده فالله مولاي قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربيعه
الايمان به قال قد فعلت ذلك يا محمد غير اني مختصه بشيء من البلاء
لم اخص به احدا من اوليائي قال قلت ربي اخي وصاحبي قال قد سبق
في علمي انه مبتلى ولولا علي لم يعرف حزبي ولا اوليائي ولا اولياء
رسلي يعني قول حضرت رسالت صلى الله عليه وآله درين حديث كه قلت
ربي قد بشرته اشارتست بآن حديث كه حافظ ابو نعيم در حلية الاولياء
از ابو هريره روايت كرده است كه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود
ان الله عهد الي عهدا في علي الى آخره ودر باب چهارم گذشته است

میفرماید

میفرماید که یعنی چون شب معراج مرا باسمان بردند و بعد از ان از
آسمان بسدرة المنتهی رسانیدند ایستادم در پیش پروردگار خود عز و جل
بر آنحضرت فرمود با من که ای محمد گفتم لبیک و سعدیک فرمود که بتجربه کرده
خلق را پس کدام یک را مطیع تر دیدی رسول الله گوید که گفتم ای پروردگار
علی را مطیع تر دیدم فرمود راست گفتی ای محمد هیچ فرا گرفته برای خود خلیفه و
قایم مقامی که کلام دین را از تو ادا کند و تعلیم بندگان من کند از کتاب من
آنچه نمیدانند رسول الله گوید که گفتم که تو اختیار کن برای من که اختیار تو
اختیار منست فرمود که برای تو علی را اختیار کرده ام پس او را خلیفه و وصی
خود بکن و علم و حلم خود بوی بخشیده ام و اوست امیر مؤمنان بحقیقه در
نیافته این منقبت را هیچکس پیش از وی و نیست این منقبت را هیچکس بعد از
وی ای محمد علی رایت هدایتست و امام آنکس که اطاعت من کرد و او
این کلمه ایست که لازم کرده ام بر متقیان هر که ویرا دوست داشت
پس بدرستی که مرا دوست داشت و ویرا دوستی و هر که ویرا دشمن داشته
است مرا دشمن داشته است و ویرا باین بشارت ده ای محمد پس پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم گفت که گفتم ای پروردگار من وبر اشارة داده ام
واو گفت من بنده خاص ام ودر قبضه قدرة او اگر معاقبه میکند بگناهان
من هیچ ظلم بمن نکرده است واگر تمام میکند برای من آنچه مرا وعده داده است
او پادشاه دهنده وخداوندگار منست حضرة رسالت گفت که گفتم ای بار خدایا
دل او را جلا ده وبهار کن وبده آن را بهار او کردان حق تعالی فرمود بدرستی که
آنچنان کرده ام ای محمد اما آنست که من او را بچیزی از بلاء وامتحان مختص
کرده ام که مخصوص نکرده ام بآن هیچکس را از اولیاء خود پیغمبر صلی الله علیه ازم
وآله گفت که گفتم ای پروردگار علی برادر ویار منست حق تعالی فرمود که در
علم من سبق یافته است این که او مبتلا وامتحان کرده شده است واگر نه علی
بودی شناخته نشدی نه گروه من ونه اولیا ودوستان من ونه اولیا
ودوستان پیغمبران ورسل من با

در ثبوت افضلیت مرتضی

صلوات الله علیه بنقل اخوة ومواخاة واخطب خطبا فخر خوارزم در مناقب
واحمد حنبل در مسند آورده اند واین جمع روایت کرده اند از حضرة
مرتضی که ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آخی بین المسلمین قال ثم

علی

علی انت اخی وانت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی
اما علمت یا علی انت اول من یدعی به یوم القیمة یدعی بی فاکون
فاقوم عن یمین العرش فی ظله فاکسی حلة خضراء من حلل الجنة ثم یدعی بهم
بالنبیین بعضهم علی اثر بعض فیقومون سماطین عن یمین العرش ویکسون
حللا خضرا من حلل الجنة الا وانی اخبرک یا علی ان امتی اول الامم
یحاسبون یوم القیمة ثم انت اول من یدعی بک لقرابتک منی و
منزلتک عندی وندفع الیک لوائی وهو لواء الحمد فیسیر به بین السماطین
آدم وجمیع الخلق یستظلون بظل لوائی یوم القیمة وطوله مسیرة
الف سنة سنانه یاقوتة حمراء قضیبه فضة بیضاء زجه درة
خضراء وله ثلث ذوائب من نور ذوابة فی المشرق وذوابة
فی المغرب والثالثة وسط الدنیا مکتوب علیه ثلثة اسطر الاول بسم الله
الرحمن الرحیم والثانی الحمد لله رب العالمین والثالث لا اله الا الله محمد
رسول الله طول کل سطر مسیرة الف سنة وعرضه الف سنة فالو
فتسیر باللوائی والحسن عن یمینک والحسین عن یسارک حتی تقف بینی و

بین ابرهیم ثم تکسی حلة خضراء من الجنة ثم ینادی منادٍ من تحت العرش نعم الاب
ابوک ابرهیم ونعم الاخ اخوک علی ابشر یا علی انک تکسی اذا کسیت وتدعی
اذا دعیت وتحیی اذا حییت یعنی بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
میان مسلمانان مواخاة وبرادری کرد فرمود که ای علی تو برادر منی و
تو بنسبت با من همچون هرون بنسبت با موسی اما این قدر هست که هیچ پیغمبر بعد از
من نیست آیا ندانستی ای علی که اول کسی که خوانده شود روز قیامت من خوانده
شوم پس برپای بایستم اندست راست عرش در سایه وی ودر من حله سبز
از حلهای بهشت در پوشند بعد از آن پیغمبران بعضی بر اثر بعضی ویکی بر یکی
خوانده شوند ودو صف اندست راست عرش برپای بایستند ودر ایشان
حلهای سبز از حلهای جنة در پوشند آگاه باش که من اخبار دهم مر ترا
ای علی که امت من روز قیامت اول جمع امتها محاسب شوند بعد از آن
تو پیش اول کسی که خوانده شود بجهت قرابت تو بنسبت من ومنزلت تو نزد
من ولواء مرا تسلیم تو کنند وآن لوای حمد است پس تو میان آن دو صف سیر
کنی وآدم وجمیع خلق روز قیامت در زیر سایه لوای من باشند و طول

او

او مسافت هزار سال بود سنان او یاقوت احمر چوب او نقرهٔ بیض
پیکان او دُرّه اخضر باشد واو را سه ذوایب یعنی گیسوها او از
نور بود یک ذوابه در مشرق ویک ذوابه در مغرب وسیوم در میان
آسمان بود ونوشته بر آن لوا سه سطر سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم
وسطر دوم الحمد لله رب العالمین وسطر سیوم لا اله الا الله ومحمد
رسول الله باشد طول هر سطری مسافت هزار سال وعرض وهزار سال
بود فرمود که لوای مرا بر داشته میروی وحسن از طرف راست تو وحسین
ازجانب دست چپ تو تا آنگاه که میان من وابرهیم علیه السلام می
ایستی بعد از آن در تو حلهای سبز از جنت در پوشانند ومنادی از زیر
عرش ندا کند که خوشا که پدر تو است ابرهیم وخوشا برادری که برادر تو
است علی بشارت بادت ای علی که کسوت یابی هرگاه که من کسوت یابم وخوانده
شوی هرگاه که من خوانده شوم وزنده شوی هرگاه که من زنده شوم ودر مسلسله
وکفایت الطالب از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود لما عرج بی الی السماء فخرجت به الحجب نادانی منادٍ من

وراء الحجب نعم الاب ابوك ابرهيم ونعم الاخ اخوك علي ابن ابي طالب
فاستوص به خيرا يعني چون برده شدم با آسمان وبيرون آمدم انجا بجانبا كرد
بمن منادی از پس حجابها ومرا گفت خوشا پدری که پدر تو است ابرهیم وخوشا
برادری که برادر تو است علي بن ابي طالب او را نیکودار ودر روایتی دیگر آنست
که اذا کان یوم القیمة نودیت من بطنان العرش نعم الاب ابوك ابرهیم خلیل
الرحمن ونعم الاخ اخوك علي ابن ابي طالب حضرت رسالت میفرماید که هرگاه روز
قیامت بود ندا آید مرا از درون عرش که نعم الاب ابرهیم وترجمه این گذشت
ودر مناقب خطیب خوارزم ومناقب ابن مغازلی مالکی ودر وسیله از جابر روایت
که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله
وعلي بن ابي طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی
نوشته است بر در جنت که علي بن ابي طالب برادر رسول الله است پیش از آنکه آفرید
شود آسمانها وزمینها بدو هزار سال ودر روایت وسیله اینچنین است که مکتوب
علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات
والارض بالفی عام محمد رسول الله علي اخوه یعنی نوشته است بر در جنت پیش از

آفریدن

آفریدن الله تعالی آسمانها وزمین را بدو هزار سال که محمد رسول الله است و
علي برادر اوست ودر حدیث در مناقب خطیب آمده بروایت دیگر که رأیت مکتوبا
علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخوه یعنی دیدم نوشته بود
بر در جنت که لا اله الا الله محمد رسول الله علي برادر رسول الله است ودر مسند
از ابن مسیب مرویست که ان رسول الله صلی الله علیه وآله آخی بین الصحابه
فبقی رسول الله وابوبکر وعمر وعلي فآخى بين ابي بكر وعمر وقال لعلي انت
اخي يعني بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله برادری فرمود میان صحابه
پس باقی ماند رسول الله وابوبکر وعمر وعلي پس مواخاة فرمود میان ابوبکر وعمر و
علي را گفت تو برادر منی ودر مسند ابن عباس مرویست که ان رسول الله صلی الله
علیه وآله آخى بين الناس وترك عليا حتى بقي آخرهم لا يرى له اخا فقال يا
رسول الله آخيت بين الناس وتركتني قال ولمَ تراني تركتك انما تركتك
لنفسي انت اخي وانا اخوك فان ذاكرك احد فقل انا عبد الله واخو رسول
الله لا يدعيها بعدك الا كذاب یعنی بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
میان مردمان برادری فرمود وعلي را ترك نمود تا آنکه که آخر مردمان ماند

خود هیچ برادری نمید بدیشن گفت که یا رسول الله میان مردمان مواخاة فرمودی
و مرا ترک کردی آنحضرت فرمود بر که میپنداری که ترا ترک کرده باشم ترا ترک کرده
ام ترا الا برای خود که تو برادر منی و من برادر تو اگر کسی با تو از فضل و کمال خود
بگوید تو بگوی من عبد خدا و برادر رسولم دعوی این منقبت بجز
تو کسی نکند مگر کذاب و دروغگوی بود و لفظ بجز تو در این حدیث یعنی غیر تو
است چنانکه در باب ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر گذشت که فرمود انا عبد الله
و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر یعنی گویندهٔ
انا الصدیق الاکبر را غیر من هیچکس مگر آنکه دروغگوی باشد و در مسند و سنن
ابی داود و صحیح از ابن عمر مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روز
مواخاة با مرتضی علی گفت که انت اخی فی الدنیا و الآخرة و در مسند از ابن عباس
مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود خیر اخوانی علی یعنی بهترین برادران
من علیست و در مسند از حذیفة بن الیمان مرویست که آخی رسول الله بین المهاجرین
و الانصار کان یواخی بین الرجل و نظیره ثم اخذ بید علی بن ابی طالب فقال هذا
اخی قال حذیفة فرسول الله سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین

الذی

الذی لیس له شبیه و لا نظیر علی اخوه یعنی مواخاة و برادری فرمود رسول
الله میان مهاجرین و انصار میان مرد و نظیر و مانند او برادری میفرمود بعد از آن
دست علی بن ابی طالب گرفت و فرمود که این برادر منست حذیفه در آخر این خبر
گفت که رسول الله سید المرسلین است و امام متقین و رسول رب العالمین که او
را هیچ مانند و شبیه و نظیر نیست و علی برادر اوست   در ثبوت
افضلیت مرتضی علیه السلام بمفهوم بودن وی با قرآن و حق و بودن قرآن و حق با او
و بستن درهای بیوت صحابه که در مسجد بوده بجز در خانهٔ وی و این مشتمل بر دو فصل
است   در مناقب خطیب خوارزمی از عایشه مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الحق مع علی یزول معه حیث ما زال یعنی حق
همراه علیست بگردد با او هرجا که گردد و از ام سلمه مرویست که رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود ان علیا مع الحق و الحق معه لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
یعنی بدرستی که علی همراه حق است و حق همراه او هرگز جدا نگردند تا آنکه بر حوض
کوثر بمن رسند و از ابو تراب انصاری مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله
با عمار یاسر فرمود که تقتلک الفئة الباغیة و انت مع الحق و الحق معک یا عمار

اذا رأيت عليا سلك واديا وسلك الناس واديا غيره فاسلك مع
علي ودع الناس انه لن يدليك في ردى ولن يخرجك من الهدى يا عمار
انه من تقلد سيفا اعان به عليا على عدوه قلده الله تع يوم القيمة وشاحا
من در ومن تقلد سيفا اعان به عدو علي قلده الله تع يوم القيمة وشاحا
من النار يعنى ترا كروهى باغى متعدى ميكشند وحال انكه تو همراه حق وحق همراه
تو باشد اى عمار هر كاه كه بينى علي را كه براهى رفت ومردمان براه غير آن رفتند
پس تو همراه علي برو ومردمان را بكذار بدرستى كه علي هركز ترا بچاه هلاك فرو
نفرستد وهركز ترا از راه هدايت بيرون نيارد اى عمار بدرستى كه هر
كه شمشيرى در كردن افكند وحمائل كند كه بآن شمشير علي را بر دشمن وى
اعانت كند حق تع روز قيامت در كردن او حمائلى كردن بندى از در افكند وهر كه
شمشيرى در كردن افكند وحمائل كند كه بآن دشمن علي را اعانت كند حق تع بروز قيامت
در كردن او يكى كردن بندى از آتش در افكند واز عايشه مرويست كه رسول الله
صلى الله عليه وآله فرمود الحق مع علي وعلي مع الحق ولن يفترقا حتى يردا علي
الحوض واز ابو موسى اشعرى مرويست كه رسول صلى الله عليه وآله با علي فرمود

كه يا علي انت مع الحق والحق بعدى معك يعنى تو با حقى وحق با تو است بعد
از من واز ام سلمه مرويست كه رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود كه علي مع
القرآن والقرآن معه لا يفترقان حتى يردا علي الحوض وبروايتى ديكر علي
مع القرآن والقرآن مع علي ولن يفترقا حتى يردا على الحوض يوم القيمة
در مسند از براء بن عازب وابن عباس وزيد بن ارقم مرويست
كه كفت كان لنفر من اصحاب رسول الله ابواب شارعة في المسجد فقال يوما
سدوا هذه الابواب الا باب علي فتكلم في ذلك اناس قال فقام رسول
الله فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسد هذه الابواب
غير باب علي فقال فيه قائلكم فوالله ما سددت شيئا ولا فتحته و
لكني امرت بشيء فاتبعته يعنى چند نفر از صحابه در مسجد درهاى خانه
باز كرده بودند حضرت رسالت پناه فرمود باو ديكران درها را بغير از در
خانه علي پس مردمان در آن باب سخن وغيبتى كردند راوى كويد حضرت رسول
الله بپاى برخاست وحمد وثناى حق كفت وبعد از آن فرمود اما بعد بدرستى
كه من بستن ابواب بغير باب علي امر كردم پس كوينده وغيبت كننده از

شما دران باب سخنی گفت والله که من هیچ چیزی نه بستم و نه گشادم ولیکن
بامری مامور شدم و متابعت آن کردم و در مناقب ابن مغازلی از علی بن
ثابت مرویست که گفت خرج رسول الله الی المسجد فقال ان الله اوحی
الی نبیه موسی ان ابن لی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا موسی وهرون
وابنا هرون وان الله اوحی الی ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه الا انا
وعلی وابنا علی یعنی رسول الله سوی مسجد بیرون آمد و فرمود که بدرستی که الله
تعالی به پیغمبر خود موسی علیه السلام وحی کرد که برای من مسجدی طاهر و پاک بنا کن
که دران مسجد ساکن نشود مگر موسی وهرون و پسران هرون و بدرستی که الله
تعالی بمن وحی کرد که مسجدی طاهر و پاک بنا کنم که دران ساکن نشود مگر من و علی
و پسران علی و در مسند ابن عمر مرویست که گفت ما میگفتیم که خیر الناس و بهترین
مردمان ابوبکر است و بعد ازان عمر و بدرستی که ابن ابی طالب را سه خصلت و
منقبت داده شد که اگر یکی ازان سه خصلت مرا باشد دوستر است نزد من از
شتران سرخ یکی آنکه رسول الله او را جفت دختر خود گردانید و برای وی
فرزندان آورد و دوم آنکه ابواب مسجد را بست مگر باب علی را و سیوم آنکه

روز خیبر رایت را که علم است بوی داد و در روایت ابن عمر قال
کنا نقول خیر الناس ابوبکر ثم عمر ولقد اوتی علی بن ابی طالب ثلث
خصال لان یکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم زوجه
رسول الله بنته وولدت له وسد الابواب الا بابه واعطاه الرایة
یوم خیبر و در مسند نافع غلام ابن عمر مرویست که گفت پرسیدم از ابن عمر
که کیست خیر الناس و بهترین مردمان بعد رسول الله ابن عمر گفت ما در میان
تو ازینجا وان سوال ازینجا بعد ازان استغفار کرد و گفت بهترین ایشان
بعد ازوی آنکسی است که وی را حلال می بود آنچه رسول الله را حلال می بود و بروی
حرام می بود آنچه رسول الله را حرام می بود نافع گوید گفتم کیست آنکس ابن
عمر گفت که علیست حضرت رسالت ابواب مسجد را بست و باب علی را گذاشت و
باوی گفت که ترا درین مسجد رواست هرچه مرا رواست و بر تو واجب و مذهب
است درین هرچه بر من واجب و مذهب است تو وارث و وصی منی و وام من
ادا میکنی و وعدهای مرا بجای می آوری و بسنت من کشته میشوی و روایت

انبئت عن نافع مولی ابن عمر قال قلت لابن عمر من خیر الناس بعد رسول
الله ص قال ما انت وما ذاک لا ام لک ثم قال استغفر الله وقال خیرهم
بعده من کان یحل له ما یحل له ویحرم ما یحرم علیه قلت من هو
قال علی ع سد ابواب المسجد وترک باب علی ع وقال لک فی هذا المسجد
ما لی وعلیک فیه ما علی وانت وارثی ووصیی تقضی دینی وتنجز عداتی
ونقل علی سنیی این دو روایت به بعزلی بود نوشت ودر مناقب ابن
مردویه آمده است که سبب نزول این آیت که والنجم اذا هوی ما ضل
صاحبکم وما غوی الآیه آن بود که رسول الله چون بست ابواب اصحاب روا
کذاشت باب ابو تراب را بعضی گفت که پیغمبر در ترتیب و رفع منزلت ابن عم
خود تقصیر نیکند آیه نازل شد که رسول هر چه میگوید وحی است چنانچه در آن
ذهم گفته آید ودر مسند احمد حنبل مرویست از حذیفه بن اسید غفاری که
چون صحابه بمدینه آمدند جنب در مسجد می بودند برای آنکه خانها نداشتند
حضرت رسالت ایشان را نهی کرد و فرمود که در مسجد مخسپید مبادا که محتلم
شوید و در مسجد جنب بودن نشاید پس اصحاب کرداگرد مسجد خانها بنا کردند

ودر

ودر خانها از درون مسجد باز کردند بعد از آن بروزی چند معاذ بن
جبل را بسوی صحابه فرستاد اول ابو بکر را خواند و گفت رسول الله میفرماید
ترا که از مسجد بیرون شوی ودر خانه خود را برآوری ابو بکر گفت سمعا
وطاعة ودر خود را برآورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن سوی عمر
فرستاد و همین امر کرد عمر سمعا وطاعة گفت ولیک دریچه درخواست کرد
تا در مسجد نظاره کند بعد از آن سوی عثمان فرستاد و رقیه دختر رسول
الله در حباله او بود عثمان هم سمعا وطاعة گفت ودر خود برآورد و بسوی
حمزه بن عبد المطلب فرستاد سمعا وطاعة گفت ودر برآورد و مرتضی در این
امر متردد بود ونمیدانست که از جمله مقیمان است یا از قبیل دیگران و حضرت رسالت
خانه از خانهای خود بنام مرتضی بنا کرده بود و چون تردد مرتضی را دید فرمود
اسکن طاهرا مطهرا یعنی در مسجد بیارام پاک و پاک کرده شده پس
منافقان این سخن را بحمزه رسانیدند حمزه در غضب شد و نزد رسول الله
آمد و گفت ای محمد ما را بیرون میکنی و کودکان بنی عبد المطلب را باز میگذاری
آنحضرت فرمود اگر فرمان مرا بودی هیچکس بجز از شما جا ندادمی والله که

مسجد بمرتضی نداد جز حضرت حق و توای حمزه از خدا و رسول جزی عظیم
داری مژده باد ترا وچون آنحضرت بهرکس که مژده دادی انکس شهید شدی
بس حمزه در غزاء احد شهید شد و مردی چند از صحابه این منقبت نفیس
حکایت عزیرا بمرتضی بسیار دیدند و در غضب شدند و فضل وی بر ایشان
وسایر صحابه ظاهر شد و چون این حکایت بحضرت رسید و بپای برخاست
وخطابتی کرد و فرمود بدرستی که مردی چند در غضب و کینه میشوند بجهت
انکه من علی را در مسجد جای دادم والله که ایشانرا بیرون نکردم واورا
جای ندادم و بدرستی که حق عز وجل بموسی و برادر وی وحی کرد که
برای قوم خود در مصر خانهائی چند فرا گیرید و خانهای خود قبله گاه کنید
و نماز قایم دارید و بموسی امر کرد که در ان مسجد آرام نگیرند و مباشرت
نکنند و نکذرند بجز هرون و فرزندان او و بدرستی که علی بنسبت من بمنزله
هرونست بنسبت موسی وانا اهل و اقربای منست و برادر منست و هیچکس
را نشاید که در مسجد من نزدیک زن شود مگر علی و فرزندان او و هرکه خوش
نیاید باین طرف برود و بدست مبارک خود بطرف شام که کافرستان بود

اشاره

اشارة فرمود و روایت نیست عن خذیفة بن اسید الغفاری قال لما
قدم اصحاب رسول الله المدینة لم یکن لهم بیوت فکانوا یبیتون
فی المسجد فقال لهم النبی لا تبیتوا فی المسجد فتحتلموا ثم ان القوم بنوا
بیوتا وجعلوا ابوابها الی المسجد وان النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فنادی
ابا بکر فقال ان رسول الله یامرك ان تخرج من المسجد وتسد بابك
فقال سمعا وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد ثم ارسل الی عمر فقال ان
رسول الله یامرك ان تسد بابك الذی فی المسجد وتخرج منه فقال
سمعا وطاعة لله ورسوله غیر انی راغب الی الله فی خوخة فی المسجد فابلغه
معاذ ما قال له عمر ثم ارسل الی عثمان وعنده رقیة فقال فقال سمعا
وطاعة فسد بابه وخرج من المسجد ثم ارسل الی حمزة فسد بابه وخرج
من المسجد الی فقال سمعا وطاعة لله ولرسوله وعلی علی ذلك یتردد لا
یدری اهو فیمن یقیم او فیمن یخرج وکان النبی قد بنا له فی المسجد بیتا من
ابیاته فقال له النبی اسکن طاهرا مطهرا فبلغ حمزة قول النبی لعلی فقال کـ
یا محمد تخرجنا و تمسك غلمان بنی عبد المطلب فقال له نبی الله لو کان الامر

إلى ما جعلت دونكم من أحد ما أعطاه أباه إلا الله وإنك لعلي خير من
الله ورسوله ابشر فبشره النبي فقتل يوم أحد شهيدا ونفس ذلك رجال
على علي فوجدوا في أنفسهم وتبين فضله عليهم وعلى غيرهم من أصحاب رسول
الله فبلغ ذلك النبي فقام خطيبا فقال إن رجالا يجدون في أنفسهم في أن أسكن
عليا في المسجد والله ما أخرجتهم ولا أسكنته إن الله عز وجل أوحى إلى موسى
وأخيه أن تبوآ لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة وأقيموا الصلوة وأمر
موسى أن لا يسكن مسجده ولا ينكح فيه ولا يدخله إلا هرون وذريته فإن
عليا مني بمنزلة هرون من موسى وهو أخي دون أهلي ولا يحل مسجدي لأحد
ينكح فيه النساء إلا علي وذريته فمن ساءه فهيهنا وأومى بيده نحو الشام
پوشیده نماند که در بخاری آمده است که حضرت رسالت فرمود با شکه بر آورید
همه دریچهاء مسجد را بغیر از دریچهٔ ابوبکر و در حدیث دیگر بر آورید همه دریچهارا بغیر
در ابی بکر و در ثبوت افضلیهٔ مرتضی بنص آیات و احادیث که در
شان ایشان نازل شده است و وارد در مناقب ابن مردویه از امیر المؤمنین و
که گفت نزل القرآن أرباعا فربع فینا وربع في عدونا وربع سیر وامثال

وربع

وربع فرایض واحکام ولنا کرایم القرآن یعنی قرآن بچهار بخش نازل
شد یک ربع در نعت و تعریف ماست و یک ربع در مذمت و منقصت
دشمن ماست و یک ربع سیرها و قصص و امثال است و یک ربع فرایض و
احکام شریعت از اوامر و نواهی و مارا است آیات کریمه و شریفه که در
قرآنست و از ابن عباس مرویست که گفت ما في القرآن آیة إلا وعلي
رأسها وقائدها یعنی نیست در قرآن هیچ آیتی مگر آنکه علی سر آن
و پیشوای آن آیه است وعن ابن عباس ما نزلت یا أیها الذین آمنوا
إلا کان علي امیر آن آیت بود یعنی امیر اصحاب آن خطاب بود وعن ابن عباس
ما ذکر الله في القرآن یا أیها الذین آمنوا إلا کان علي رأسها وأمیرها
ولقد أمرنا بالاستغفار له یعنی یاد نکرد الله تع در قرآن آیه خطاب یا أیها
الذین آمنوا إلا که علی سر آن آیه و امیر آن آیه بود یعنی سر امیر آنان
که بایمان مخاطب اند و بدرستی که مامور شدیم باستغفار کردن برای او و
عن ابن عباس ما ذکر الله في القرآن یا أیها الذین آمنوا إلا وعلي شریفها
وأمیرها ولقد عاتب الله أصحاب محمد في آي من القرآن وما ذکر علیا إلا بخیر

بجیر یعنی بدرستی که عتاب کرد الله تع با اصحاب حضرة مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم در بعض آیات قرآن و یاد نکرد علی را مگر بخیر و نکوئی و از حذیفة بن الیمان مرویست
که گفت ما ذکرنا هذه القرآن یا ایها الذین آمنوا الا کان لعلی لبها و لبابها یعنی در
قرآن یاد نکرد و خطاب یا ایها الذین آمنوا بما سعار الا که علی لب و لباب و مغز
آن خطاب بود و از مجاهد مرویست که گفت لعلی سابقة ذلک لانه سبقهم الی
الاسلام یعنی علی را سابقه آن هست که امیر و پیشوای سر خطاب یا ایها
الذین آمنوا باشد بجهت آنکه بر جمیع مؤمنان بر اسلام سبق کرده بود و
از ابن عباس مرویست که ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی یعنی
فرو نیامد در شان هیچ کس از کتاب الله آنچه فرو آمد در شان علی و این روایات
هم از کتاب مناقب ابن مردویه مرویست قوله تع انما ولیکم الله و رسوله و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی
متصرف در شما نیست مگر خدا و رسول و آن مؤمنان که اقامت صلوة میکنند
و صدقه و زکوة میدهند در حالت رکوع اهل تفسیر اجماع کرده اند که این آیه
در شان ابو الحسن علیه السلام آمده است و قصه اینچنین بود که سائلی در مسجد

دعوی

رسول الله سوال کرد و استعطا نمود و هیچ کس بوی چیزی نداد آن سائل دست
باسمان برداشت و گفت ای بار خدای گواه باش که من در مسجد رسول
الله استعطا کردم و هیچکس چیزی بمن نداد درین حین ابو الحسن نزدیک حضرة
رسالة در نماز برکوع رسیده که بجانب سائل خنصر اشارة فرمود سائل
آمد و انگشتری از خنصر ابی الحسن بیرون کرد فی الحال جبرئیل آمد و آیة
انما ولیکم الله بر حضرة رسالة خواند و حسان بن ثابت که شاعر رسول
الله بود درین باب گفت — أبا حسن تفدیك نفسي ومهجتي
وكل بطيء بالهدى ومسارع — أيذهب مدحي والمحبر ضايع وما
المدح في جنب الإله بضايع — فأنت الذي أعطيت إذ كنت راكعا
فدتك نفوس القوم يا خير راكع — وأنزل فيك الله خير ولاية
وبيّنها في محكمات الشرايع — قوله تع أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا
لا يستوون الآية یعنی الله حق تع بر سبیل انکار میفرماید آیا آنکس که مؤمن
بود همچو آنکس است که فاسق بود برابر نخواهد بود و سبب نزول این
آیة آن بود که ولید بن عقبه که برادر مادری عثمان بود با مرتضی منازعت

کرد و گفت اسکت فانک صبی وانا والله احد منک لسانا واحد سنانا
یعنی خموش باش که تو کودکی والله بلسان و سنان از تو فصیح تر و تیز تر
پس مرتضی با وی گفت اسکت فانک فاسق و حق تعالی بتصدیق مرتضی
این آیة فرستاد و این ولید در روز فتح مکه از خوف شمشیر مسلمان شد
و چون عثمان بخلافت نشست او را والی کوفه کرد پس بشرب خمر مشغول شد یکروز در
مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از سلام روی بمامون کرد و گفت اگر خواهید
چند رکعت دیگر بیفزایم و نوبت دیگر مست بود در محراب قی کرد و فسق او ظاهر آمد و
از کوفه معزول شد و در رقه که جانب غربی بغداد است مرد و حسان بن ثابت
درین قصه گفت انزل الله والکتاب عزیز فی علی وفی الولید قرآنا
فتبوا الولید من ذاک فسقا وعلی مبوء ایمانا لیس من کان مؤمنا عرف
الله لمن کان فاسقا خوانا سوف یجزی الولید خزیا ونارا وعلی لا
شک یجزی جنانا فعلی یلقی لدی العرش عزا وولید یلقی هناک هوانا
قوله تع وتعیها اذن واعیة یعنی در یابد و فهم بکند کلمه حق و تحقیق را
گوشی که شنوا و فهم کننده باشد ابن مردویه و واحدی و ثعلبی و غیر ایشان از

علماء تفسیر آورده اند بروایت بریده اسلمی که رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود که یا علی ان الله امرنی ان اذنیک ولا اقصیک وان اعلمک
وان تعی وحق علی الله ان تعی فنزلت یعنی بدرستی که الله تع فرموده است
بمن که ترا نزدیک دارم و دور نگذارم و تعلیم و تفهیم تو کنم و بر حق تع ثابت
و حق است که تو فهم کنی و دریابی و چون حضرت مصطفی با مرتضی این بحر فرمود
آیة وتعیها اذن واعیة نازل شد و از مکحول مرویست که چون آیة و
تعیها اذن واعیة فرود آمد حضرت رسالت آنرا خواند و روی بمرتضی
کرد و فرمود انی سألت الله ان یجعلها اذنک یعنی بدرستی که در خواست
کرده ام از حضرت حق که این اذن واعیه را گوش تو گرداند و بروایتی
فرمود فسألت ربی فقلت اللهم اجعلها اذن علی یعنی درخواست کردم
از پروردگار خود و گفتم ای بارخدایا این گوش واعیه را گوش علی کن و
مرتضی بعد از آن میفرمود که از حضرت نبوت هر کلامی که می شنودم فهم می
کردم و یاد میگرفتم و آنرا فراموش نمیکردم قوله تع یا ایها الذین آمنوا
اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی آنانکه بجهد

و رسول ایمان آورده اید هرگاه که مناجات حضرت رسالت کنید باید که
در پیش راز و مناجات خود صدقه مقدم دارید و ثعلبی و واحدی و غیر
ایشان از علماء تفسیر آورده اند که اغنیا اکثار مناجات مصطفی کردند چنانکه
فقرا و اهل صفه را مجال مجالست آنحضرت نماند و از کثرت مناجات و استطالت
جلوس ایشان اثر ملالت و کراهیت در جبین حضرت ظاهر شد و این آیه فرود آمد
که پیش از مناجات صدقه باید داد پس هرچه اهل عسرت و اصحاب صفه بودند
هیچ وجه تصدق نداشتند و هرچه اغنیا بودند صفت بخل پیش گرفتند و
جیفه و مال و زر دنیوی بر مناجات حضرت نبوی ترجیح دادند تا بعد از
چند این آیت بتوبیخ و تقریع ایشان نازل شد ءاشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات الآیه یعنی آیا شما ترسیدید از آنکه در پیش راز
و مناجات پیغمبر صدقه مقدم دارید و ثعلبی از مرتضی علی روایت کند
که گفت چون آیت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فرو آمد
حضرت رسالت مرا خواند که ما تری دینارا چه اجتهاد میکنی که یکدینار زر صدقه
دهند من گفتم طاقت آن ندارند فرمود پس چند گفتم که حبه یا جوی آنحضرت

فرمود

فرمود بسیار تقلیل کردی و روایت کرد که قال علی ان فی کتاب الله لآیه
ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی و هی آیة المناجات فانها لما نزلت
کان لی دینار فبعته بدراهم و کنت اذا ناجیت الرسول تصدقت بدرهم حتی
فنیت فنسخت بقوله ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی مرتضی
علی گفت بدرستی که در کتاب خدا آیتی هست که پیش از من هیچکس بآن آیه عمل نکرد
و بعد از من هیچکس بآن عمل نکند و آن آیت مناجاتست بنابر آنکه چون آیت فرو
آمد مرا یکدینار زر بوده آنرا بدرهم چند فروختم و هرگاه که قصد مناجات رسول
کردمی از آن دراهم تصدق نمودمی تا که آن دراهم تمام شد و منسوخ گشت
حکم آیة مناجات بدین آیه که ءاشفقتم ان تقدموا قوله تع الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنان که صرف میکنند اموال خود را شب و روز
نهان و آشکارا مزد ایشان نزد پروردگار ایشانست و نه خوف بر ایشان
ظاهر میشود و نه محزون میگردند و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس روایت
که گفت نزلت فی علی علیه السلام کانت عنده اربعة دراهم فتصدق

بها یعنی این آیه فرود آمد در شان علی چه نزد او چهار درم بود و بآن
تصدق کرد و محدث حنبلی از ابن عباس روایت کند که کانت عند علی اربعة
دراهم لا یملك غیرها تصدق بدرهم لیلا وبدرهم نهارا وبدرهم
سرا وبدرهم علانیة فنزلت یعنی نزدیك علی چهار درهم بود و غیر
آن نداشت پس تصدق کرد به یك درهم در شب و یکدرهم در روز
و یك درهم پنهان و یك درهم آشکارا از آن جهة این آیت نازل
شد و سبب نزول آیت را زمخشری در کشاف و واحدی در اسباب نزول اینم
آورده است قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الآیة
یعنی و از مردمان کسی هست که میفروشد جان خود را در راه حق برای طلب
رضای حق تعالی این آیت فرود آمد در شان هیئت خسپیدن مرتضی
بر فراش حضرت مصطفی در شب هجرت و ابن اثیر در کتاب مختلف که جامع
است میان کشف و کشاف آورده که این آیه در حق علی نازل شده
و آنچنان بود که حضرت نبی تعالی مهاجرت نمود و مرتضی را بر فراش خود خوابانید
تا هرگاه که صبح شود ودایع مردم بمردم رساند و جای حضرت مصطفی

مردم

مردم پوشیده ماند چه کفره وصنادید قریش در آن شب عهد کرده بودند
که حضرت را شهید کنند پس حضرت حق تعالی بجبرئیل و میکائیل علیهما السلام گفت
که میان شما مواخاة کردیم و عمر یکی از دیگری دراز تر کردانیدم اکنون کدام
از شما ایثار حیات برادر خود میکنید هر یك از جبرئیل و میکائیل اختیار
حیوة کردند حضرت حق عز وجل بایشان وحی کرد که چرا مثل علی نبودید
چه میان او و محمد مواخاة نمودم از آن جهت بر فراش وی خفتند و جان
خود فدای راه وی کرد و حیوة و زندگی خود ورا ایثار نمود فرود آیید
هر دو سوی علی و او را از دشمن محافظت کنید پس هر دو فرود آمدند
و محافظت او کردند جبرئیل نزدیك سر او و میکائیل نزدیك پای او و
جبرئیل میگفت بخ بخ یا ابن ابی طالب کیست مانند تو و مثل تو و حال
آنکه حق تعالی بفعل تو با ملائکه مباهات کرد و لفظ ابن اثیر اینست که قال الله
عز وجل لجبرئیل ومیکائیل انی قد آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول
من الآخر فایکما یؤثر اخاه فاختارا کل منهما الحیوة فاوحی الله
عز وجل الیهما افلا کنتما مثل علی آخیت بینه وبین محمد فبات علی

وابشه يفديه بنفسه ويؤثره في الحياة اهبطا عليه فاحفظاه من عدوه
فهبطا اليه محفظاه جبرئيل عند رأسه وميكائيل عند رجليه وجبرئيل يقول
بخ بخ يا ابن ابي طالب من مثلك وقد باهى الله بك الملائكة قوله تع يا ايها
الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس الآية يعني اي آنكه پيغمبر مرسلي از فضايل علي بمردمان برسان انچه
بسوي تو از پروردگار تو فرستاده شد واگر اين كار نكني پس همانا كه رسالت
وپيغامهاي پروردگار خود نرسانيده باشي اين فرمان بجاي آر كه حضرت الله
ترا از گزند وبد انديشي مردمان معصوم ومحفوظ ميدارد وحافظ ابو نعيم
در حلية الاوليا وثعلبي در تفسير خود از براء بن عازب روايت كند كه
نزلت في غدير خم فخطب رسول الله ثم قال من كنت مولاه فعلي مولاه
فقال عمر بخ بخ اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة يعني اين آيت
در موضع غدير خم نازل شد حضرت رسالت خطاب كرد وبعبارت فرمود
هر كه من مولى وخداوند او باشم پس اين علي مولى وخداوند او باشد عمر گفت
بخ بخ يعني مژده وبشارت باد ترا اي علي كه امروز شدي مولى وخداوند من وخداوند

هر مؤمن ومؤمنه شدي وحافظ ابن مردويه در مناقب از عبدالله مسعود
مي آورد كه گفت كنا نقرأ على عهد رسول الله يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك من ربك ان عليا مولى المؤمنين وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله يعصمك من الناس نزلت في بيان الولاية يعني
ما ميخوانديم اين آيه را در عهد رسول الله بدين طور كه ان عليا
مولى المؤمنين يعني اي رسول ما تبليغ كن وبرسان آنچه منزل شد
بسوي تو از پروردگار تو اين كه علي خداوند مؤمنانست واگر اين
كار نكني پس هيچ تبليغ رسالات پروردگار نكرده باشي والله يعصمك
من الناس يعني اين فرمان بجاي آر كه حق تع ترا معصوم ومحفوظ ميدارد
واز مردمان بد انديش اين آيت نازل شد در شان ولايت مرتضى
علي عليه السلام وابن مردويه از عبدالله بن عباس وزيد بن علي
در مناقب روايت كرده كه لما امر الله رسوله ان يقوم بعلي
فيقول له ما قال فقال صلى الله عليه وآله وسلم يا رب ان
قومي حديثوا عهد بجاهلية ثم مضى لحجته فلما اقبل راجعا نزل بغدير

الله علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الآیه فاخذ بعضد علی
ثم خرج الی الناس وقال ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی
یا رسول الله قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه واعن من اعانه واخذل من خذله وانصر من نصره
واحب من احبه وابغض من ابغضه قال ابن عباس وجبت والله
فی رقاب القوم یعنی چون الله تعالی رسول خدا را امر کرد تا بفضل و تعریف
علی قیام نماید و در بارهٔ وی کویا بحق تعالی فرموده است پس آنحضرت گفت
یا رب بدرستی که قوم من با مو بجاهلیت قریب و حدیث العهد اند و این
امر و فرمان را بر نتابند و بعد از ان گذشت از ان منزل و بطرف حج رفت
چون رجعت نمود و در موضع غدیر خم که میان مکه و مدینه است نزول
فرمود حضرت الله تعالی این آیت را بروی فرستاد که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک الآیه پس آنحضرت بازوی علی را گرفت و سوی
مردمان بیرون آمد و گفت آیا نیستم من اولی بتصرف در نفس شما
از شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود ای بار خدای هر که من مولی و خداوند

باشم پس مولی و خداوند او علیست ای بار خدای دوستی کن با هر که
دوستی کرد با او و دشمنی کن با هر که دشمنی کرد با او و اعانت و یاری
ده آنرا که اعانت او کرد و یاری مده آنرا که یاری او نداد و نصرت
کن او را که او را نصرت او کرد و دوست دار آنرا که او را دوست داشت
و دشمن دار آنرا که او را دشمن داشت ابن عباس گفت که بنا برین
فرموده والله که ولایت مرتضی واجب و فرض شد و در گردن قوم
یعنی صحابه و حسان بن ثابت در ان روز این شعر گفت **شعر**

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم * بخم واسمع بالرسول منادیا
یقول فمن مولیکم و نبیکم * فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا
الهک مولانا وانت ولینا * ولم تر منا فی الولایه عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی * رضیتک من بعدی اماما وهادیا

و در مناقب ابن مردویه از ابی هرون عبدی مرویست که گفت
آری رای الخوارج لا رای لی غیره حتی جلست الی ابی سعید الخدری
فسمعته یقول امر الناس بخمس فعملوا باربع و ترکوا واحده فقال

له رجل یا ابا سعید ما هذه الاربعة التی عملوا بها قال الصلوة و
والزکوة والحج والصوم شهر رمضان قال فما الواحدة التی ترکوها
قال ولایة علی بن ابی طالب قال وانها مفترضة معهن قال فقد کفر
الناس قال فما ذنبی یعنی رای واجتهاد من همچون رای واجتهاد خوارج بود
در تکفیر وتخطئه مرتضی وصحابه غیر آن هیچ رای نبود تا آنگاه که گفتی
ابو سعید خدری نشستم شنیدم او را که میگفت مردمان به پنج فرض
مامور شدند چهار فرض عمل کردند ویکی را ترک نمودند پس یکی مرد با
او گفت که ای ابو سعید کدامست این چهار که با و عمل کرده اند ابو سعید
گفت صلوة وزکوة وحج وصوم شهر رمضان آن مرد گفت پس کدامست
آن یکی که او را ترک کرده اند ابو سعید گفت ولایت علی بن ابی طالب
است آن مرد گفت که ولایت او با این چهار فرض مفترض وواجبست
ابو سعید گفت بلی آن مرد گفت پس بدرستی که مردمان کافر شده باشند
که حق ولایت مرتضی بجای نیاورده اند ابو سعید گفت مرا چه گناه باشد
قوله تع الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت

لکم الاسلام دینا الآیه یعنی امروز کامل کردانیدم برای شما
دین شما واتمام کردم بر شما نعمت خود را وراضی شدم برای
شما که اسلام وطاعت خدا ورسول دین وعادت شما بود حافظ ابو نعیم
وابن مردویه در مناقب از ابو سعید خدری روایت کنند که گفت نزلت
فی غدیر خم اخذ النبی صلی الله علیه وآله بید علی علیه السلام
ورفعها فنزلت فقال النبی صلی الله علیه وآله الله اکبر علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضی الرب برسالتی والولایة لعلی بن ابی
طالب این آیه در روز غدیر خم فرود آمد در آن حین که حضرت نبی
دست علی گرفت و برداشت پس حضرت نبی صلی الله علیه وآله در حین
این آیه تکبیر کرد وگفت الله اکبر بر کمال دین واتمام نعمت ورضای
پروردگار برسالت من وولایت علی بن ابی طالب قوله تع یوفون
بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی
حبه مسکینا ویتیما واسیرا الآیه یعنی بنذر وفا میکنند ومیترسند از
روزی که شر او منتشر وپراکنده است واطعام طعام میکنند با وجود

نذر حاجت بان یا بر دوستی حضرت رحمان بمسکین و یتیم و اسیر و اخطب خطباء
خوارزم در مناقب خود ثعلبی و واحدی و جمیع اهل تفسیر آورده اند که امام
حسن و امام حسین خسته شدند پس حضرت رسالت و جمیع صحابه و عامه عرب بعیادت
ایشان آمدند و با مرتضی گفتند که یا ابا الحسن اگر نذری میکردی جهت صحت
امامین بسیار مناسب بود ابو الحسن گفت اگر فرزندان من صحت یابند سه
روز بشکرانه حق روزه دارم و فاطمه زهرا گفت اگر فرزندان من صحت یابند
بشکر حق سه روز روزه دارم و فضه نیز که کنیزک ایشان بود گفت اگر
خداوندان من صحت یابند سه روز روزه دارم پس امامین صحت و عافیت
یافتند و در خانه آل محمد نه قلیل بود و نه کثیر پس حضرت مرتضی بخانه شمعون بن حرزق
و از و سه صاع جو بقرض خرید و بروایتی گویند که مقداری پشم ستد تا حضرت
فاطمه آنرا غزل کند و اجرت آن سه صاع جو گرفت و پشم و جو را بخانه آورد
و صورت حال بحضرت فاطمه علیها السلام باز نمود فاطمه آنرا قبول کرد و
اطاعت فرمود و برخاست و یک صاع را آرد کرد و پنج نان پخت همی
را قرص و چون حضرت مرتضی با حضرت مصطفی علیهما الصلوة والسلام نماز مغرب

گزارد

گزارد و بمنزل خود آمد و نان در پیش او نهادند یک مسکین بر در
آواز داد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام از مساکین
مسلمانان مرا خوردنی دهید که حق تعالی شما را به موائد جنت خوردنی
دهاد حضرت مرتضی و آل عبا آن پنج قرص را باو دادند و به آب افطار
کردند و دوم روز صاع دوم را آرد کرده پنج قرص نان پخت و چون
مرتضی از نماز مغرب باز گشت و طعام در پیش او آوردند یتیمی آواز
داد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی ام از فرزندان مهاجران
پدر من در یوم العقبه شهید شد طعام بمن دهید که حق تعالی شما را بمائده
جنت طعام دهاد پس آن پنج قرص را به یتیم دادند و باز به آب افطار کردند
و سیوم روز صاع سیوم را آرد کردند پنج قرص با آن پخت بعد نماز مغرب در
پیش مرتضی نهاد که اسیری آواز داد و گفت السلام علیکم ای اهل بیت
محمد مارا بنده و اسیر میکنند و طعام نمیدهید خوردنی بدهید بمن که آل
محمد آن پنج قرص را ایثار کردند و به آب افطار فرمودند و چون روز
چهارم نذر خود وفا کرده بودند مرتضی امام حسن را بدست راست

و امام حسین را بدست چپ گرفت و بجانب حضرت رسالت متوجه شد و
اما میان نخستگی متمائل شده و سه روز طعام نخورده بودند همچون کبوتر
بچه از تعاش و اضطراب مینمودند حضرت متوجه چون ایشانرا دید فرمود
یا ابا الحسن فرزندان مرا چه حالست ابو الحسن صورت حال بازنمودند و
همه برخاستند و بخانه فاطمهٔ زهرا آمدند و حضرت فاطمه بعبادت رب الارباب
متوجه بود پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد هنالک الله فی
اهل بیتک و در اثناء تهنیت سورهٔ هل اتی را بحضرت مصطفی تا آخر خواند
قوله تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم الآیه بعد فتح مکه چون اسلام منتشر شد و از هر طرف مردمان
بدرب حضرت رسالت می آمدند ابو حارثه که اسقف یعنی بزرگ نصاری بود
همراه سید و عاقب و عبد المسیح و جمعی نصاری بمدینه آمدند پس یهود هم
نزدیک نصاری شدند و با همدیگر نزاع و جدال کردند و با نصاری گفتند
شما نیستید بر چیزی که حقیقتی دارد و نصاری با یهود همین گفتند حضرت حق
تعالی این آیه فرو فرستاد که و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصا[ری]

لیست

لیست الیهود علی شیء و هم یتلون الکتاب الآیه و چون حضرت رسول الله
نماز عصر گزارد اسقف با اصحاب خود پیش آن حضرت آمد و گفت که یا
محمد چه میگویی در حق سیدنا المسیح آنحضرت فرمود که ان عبد الله است
که اصطفا و انتخاب یافته است اسقف گفت که هیچ پدر دارد فرمود
که از نکاح نبود تا او را پدر باشد اسقف گفت چون میگویی که او عبد
الله است و مخلوقست و حال آنکه تو هیچ عبدی را بی پدر ندیدی حضرت
الله تعالی این آیت فرو آورد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه
من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین یعنی بدرستی که مثل و داستان عیسی نزدیک
خدا مانند مثل و داستان آدم است که او را خلقت کرد از خاک و به کلمه
کن موجود کرد اند گفتار حق از حضرت پروردگار تو است ای محمد پس مباش
از اهل شک و مجادله بناء بر این فرمود که هر که حجت گیرد با تو در کار عیسی

بعد از آنکه رسید بتو از علم پس بگوی ای محمد بجهت کبران که بیایید تا
هر یک از ما و شما بخوانیم و حاضر سازیم فرزندان و زنان و انفس یعنی
امثال خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی گوییم لعنة خدای بر دروغ گوی
باشد از ما و شما و بهله بضم و فتح با و سکون ها لعنت است پس حضرت رسالت
این آیه بر نصاری تلاوت کرد و ایشان را بمباهله خواند پس اسقف و اصحاب
او جمع شدند و مشاوره کردند و اتفاق نمودند با حضرت نبوت که فردا مباهله
کنیم و چون بخلوت رفتند اسقف با اصحاب خود گفت اگر محمد فردا با اهل
بیت و اولاد خود می آید از مباهله او حذر کنید و اگر با اصحاب و کثرة
می آید مباهله نمایید که او بر چیزی نخواهد بود و چون بامداد شد حضرت
نبوت دست حضرت ولایت گرفت و امامین در پیش و سیدة نساء
العالمین در قفای آنحضرت و در کشاف گفته که حضرت پیغمبر امام حسن را
برداشت و امام حسین را بدست راست گرفت و فاطمه زهرا در قفای
آنحضرت و مرتضی در قفای فاطمه زهرا بود همه میرفتند و حضرت با ایشان
میگفت هرگاه که من دعا کنم شما آمین گویید پس اسقف گفت یاران خود

ای گروه نصاری بدرستی که من کسانی را می بینم که اگر الله تعالی خواستی بدعای
ایشان کوهی از محل و مکان خود زایل کردی پس مباهله نکردند و مصالحه نمودند
بر آنکه هر سال دو هزار حله دهند و جزیه بحضرت رسالت رسانند و بدین خود باشند
قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر
و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین و اعطی
در اسباب نزول آورده که علی و عباس و طلحه بن شیبه افتخار کردند طلحه
گفت که من صاحب خانه کعبه ام و مفتاح او بدست منست و عباس گفت که من صاحب
سقایه ام یعنی آب دادن بحاجیان تعلق بمن دارد مرتضی علی گفت نمیدانم چه میگویید
بدرستی که من پیش از مردمان نماز گزارده ام و منم صاحب جهاد پس حضرت حق تعالی این
آیه فرو آورد اجعلتم سقایة الحاج ای اهله یعنی گردانیدند آب دادن حاجیان و
عمارة کردن مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و آخرة آورده و در راه خدا جهاد
کرده باشد این صفات نزدیک خدا برابر نیست و بعد از آن حضرت حق تعالی زیاد
بیان فرمود که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات

لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر عظيم يعنى آنان كه
ايمان آوردند و مهاجرت و جهاد كردند در راه خداى تع باموال و انفس خود
درجهٔ ايشان اعظم است اند بآن نزديك حضرت رحمن و آن گروه ايشانند
فايزند و رستگار مژده و بشارت ايشان ميدهد پروردگار ايشان برحمتى از حضرت
جود خود برضوان و خشنودى و بجنات و لذاتى كه ايشان را در آن نعيم مقيم
است و حال آنكه در آن جنات جاويدان و هميشه باشند بدرستى كه الله تع
اجرى عظيم و مزدى بزرگ حاصل است و واحدى نبود از اينها در اين آيات
كنت تصدق الله عليا فى دعواه و شهد له بالايمان و المهاجرة و الجهاد و الزكاة
و رفع قدره بما اتى له فيه و اعلاه و كم له من المزايا التى لا يبلغها احد سواه
يعنى الله تع على را در دعوى خود تصديق كرد و براى او بايمان و مهاجرت و جهاد گواهى
داد و او را تزكيه نمود و قدر و منزلت او را بسبب آنچه در شان او فرود
مرفوع و بلند كرد و او را از اين مزايا و افزونيها بسيارست كه بغير او هيچكس
با آنها نرسيد قوله تع انى جاعلك للناس اماما قال و من ذريتى قال لا
ينال عهدى الظالمين حضرت الله سبحانه و تع با ابرهيم عليه السلام خطاب مى

فرمايد

فرمايد و برسبيل اصطفا و امتياز ميفرمايد كه بدرستى كه من ترا امام انام
و سابق خلايق خواهيم كردانيد ابراهيم عليه السلام از حضرت خداى عز و علا
مسئله نمود كه ذريت و فرزندان مرا همچنين گردان حضرت حق فرمود كه
عهد و پيمان من كه خلافت و امامتست نميرسد بآن فرزندان تو كه بت
پرستيده باشند چنين از عبد الله بن مسعود روايت كند كه حضرت رسالت
در شان نزول اين آيت فرمود كه انتهت الدعوة الى ابائم لم يسجد لصنم
قط فاتخذنى نبيا و اتخذ عليا وصيا يعنى دعوت و مسالة ابرهيم عليه السلام
كه بجهت ذريت كرد منتهى شد بما نامى رسول است كه هرگز پرستش بت
نكرده باشد پس بنابرين معنى حضرت حق تع مرا پيغمبرى مرسل خود كردانيد و على را
وصى خود گرفت قوله تع يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصادقين
يعنى اى آنان كه ايمان آورده ايد در راه خدا پرهيزكارى كنيد و همراه راستگويان
باشيد ابن مردويه در مناقب خود از ابن عباس روايت كرده است كه قال
ابن عباس كونوا مع على عليه السلام و خطيب خوارزم در مناقب خود آورده
كه قال ابن عباس كونوا مع على و اصحابه قوله تع انما انت منذر و لكل قوم

هادٍ یعنی تو جز بیم دهنده نیستی و هر قومی را هادیی و رهنمائی است محمد بن
حنبل و ابن مردویه در مناقب و شیرویه در فردوس الاخبار از ابن عباس
روایت کند و روایت حنبلی اینست لما نزلت هذه الآیة وضع رسول الله
یده علی صدره فقال انا المنذر و اومی بیده الی منکب علیٍ و قال انت الهادی
یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی یعنی چون این آیت نازل شد حضرت
رسالت دست بر سینه خود نهاد و فرمود که منذر و بیم دهنده منم و بدست خود
سوی منکب و دوش مرتضی علی ایما کرد و اشارت فرمود که توئی هادی و
راهنمای ای علی راه یافتگان بعد از من بسبب تو راه یابند و روایت فردوس اینست
که لما نزلت قوله تعالی انما انت منذرٌ و لکل قومٍ هادٍ قال رسول الله انا
المنذر و علیٌ الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون یعنی چون فرود آمد این
آیت رسول الله فرمود منم منذر و بیم کننده و علی است هادی و بواسطه تو
ای علی هدایت یابند اهل هدایت و تقدیم کلمه بک مفید و دلیل حصر است
یعنی بواسطه تو راه یابند نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه اینست که
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا المنذر و اومی بیده الی

صدره

صدره و لکل قومٍ هادٍ و اشار بیده الی علی و قال بک یهتدی المهتدون بعدی
یعنی چون حضرت رسالت انما انت منذر خواند و بدست ایما به سینه خود کرد
و لکل قوم هاد خواند و بدست خود اشارت بعلی کرد و گفت راه یافتگان
بعد از من بسبب تو راه یابند و این روایت در مناقب ابن مردویه بطرق
متعدده آمده است و همچنین است جمیع مرویات او رحمة الله علیه قوله
تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودًّا یعنی بدرستی
که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند زود باشد که حضرت
رحمن خلق کند برای ایشان ودّی و محبتی خطیب خوارزم در مناقب از
ابن عباس روایت کند که گفت نزلت فی علی بن ابی طالب جعل الله له
ودًّا فی قلوب المؤمنین یعنی این آیه در شان علی نازل شد الله تعالی برای
او مودّة و محبتی در دل مؤمنان آفرید و ابن مردویه در مناقب خود
از براء بن عازب آورده قال رسول الله لعلی بن ابی طالب یا علی
قل اللهم اجعل لی عندک مودّة فنزلت یعنی چون حضرت مصطفی گفت به مرتضی
که ای علی بگوی بار خدایا برای من عهد و پیمانی و مودّة و محبتی نزدیک خود

یاد بی و برای من در سینهای مؤمنان مودتی پیدا کن پس از آن جهت
این آیت فرو آمد قوله تعالی افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد
منه الآیة یعنی آیا آنکس که بر بینة وگواهی از پروردگار خود باشد چون آنکه
در پی او میرود شاهدی وگواهی که از نفس او بود نه همچون کسی است که نابینا
باشد واخطب خوارزم در مناقب آورده است که قال ابن عباس هو علی
یشهد للنبی وهو منه ابن عباس گفت که مراد ازین شاهد وگواه مرتضی
علیست که گواهی داد برای پیغمبر وانا اهل بیت پیغمبرست وابن مردویه در
مناقب خود از عباس بن عبد الله الاسدی روایت کند که گفت شنیدم علی
را که میفرمود بر بالای منبر که ما من رجل من قریش الا وقد نزلت فیه
آیة او آیتان فقال رجل ممن تحته فما نزل فیک انت فغضب ثم
قال اما انک لو لم تسألنی علی رؤس القوم ما حدثتک ویحک هل
تقرأ سورة هود ثم قرأ علی علیه السلام افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه رسول الله علی بینة وانا الشاهد منه یعنی هیچ مردی
از قریش نیست الا که در شان او یک آیه ودو آیه نازل شده است پس مرتضی در

غضب

غضب شد و گفت اگر نه آنست که بحضور ملاء از من سوال کرده من با تو سخن
نیکردم وجواب تو نمیدادم هیچ میخوانی سورهٔ هود را پس از آن مرتضی علی این آیت
خواند وگفت علی بینة رسول الله است وشاهد منه منم قوله تعالی وقفوهم
انهم مسئولون یعنی در قیامت این فرمان آید که وقفوهم بازداشتید ایشان را
که بدرستی که همهٔ ایشان مسئول و پرسیده خواهند شد وابن مردویه در
مناقب از ابن عباس روایت کند که انهم مسئولون عن ولایة علی ابن ابی طالب
ومحدث حنبلی گفت که قال ابو سعید الخدری یعنی ابو سعید خدری که صاحب رسول
الله است گفت که مسئول اند خلق در روز قیامت از ولایة علی ابن ابی طالب علیه
و شیرویه در فردوس الاخبار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده
که هر دو گفتند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قوله تعالی وقفوهم
انهم مسئولون الآیة فرمود که مسئولون یعنی که خلق پرسیده میشوند از اقرار بولایت علی
ابن ابی طالب ودر اول باب چهارم آورده ایم که جمیع انبیا در شب معراج
حضرت مصطفی گفتند که ما همه مبعوث شده ایم بر شهادة لا اله الا الله واقرار
کردن بنبوة تو و تو بولایت علی بن ابی طالب قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا

الصالحات اولئك هم خير البريه وابن مردويه وخطيب خوارزم هريك در كتاب
مناقب خود از زيد بن شراحيل انصاري كه كاتب مرتضى علي بود روايت كنند كه گفت
شنيدم مرتضى علي را ميفرمود كه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم با من گفت در حالتي
كه او را بر سينه خود تكيه داده بودم كه اي علي الم تسمع قول الله تعالى ان
الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه انت وشيعتك و
موعدي وموعدكم الحوض اذا جثت الامم للحساب تدعون غرا محجلين
يعني اي علي آيا نشنيدي قول خدا را كه فرمود بدرستي كه آنان كه ايمان آوردند
وعمل صالح كردند ايشانند بهترين مخلوقات آن طايفه توئي و شيعه
تو و وعده گاه من و شما حوض كوثر است هرگاه كه همه امتها براي حساب دادن
بزانو درآيند خوانده ميشويد در حالتي كه پيشاني و چهار دست و پاي شما سفيد
بود و نوراني باشد واخطب خوارزم بروايت ديگر آورده از جابر بن عبد
الله انصاري كه ما گفت كنا عند النبي صلى الله عليه وآله فاقبل علي بن ابي طالب
فقال رسول الله قد اتاكم اخي ثم التفت الى الكعبة وضربها بيده ثم قال
والذي نفسي بيده ان هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيمة ثم قال

انه اولكم ايمانا واوفاكم بعهد الله واقومكم بامر الله واعدلكم في الرعية و
اقسمكم بالسوية واعظمكم عند الله مزية قال ونزلت هذه الآية ان الذين
آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه قال وكان اصحاب
محمد صلى الله عليه وآله اذا اقبل علي عليه السلام قالوا قد جاء خير
البريه يعني نزديك پيغمبر بوديم كه مرتضى آمد پس رسول الله فرمود
كه بدرستي كه برادر من بسوي شما آمد و بجانب خانه كعبه
كرد و كعبه را بدست خود زد و فرمود بحق آنكه جان من بدست اوست
كه اين كس و شيعه او ايشانند رستگار در روز قيامت بعد از آن فرمود
بدرستي كه نخستين شما است در ايمان آوردن بخداي و پيشين شما
در وفا كردن بعهد و پيمان خدا يعني پيشين شما است در قيام نمودن بفرمان
خداي عز وجل و عادلترين شما است در حق رعيت و نيكوترين شما
در قسمت كردن براستي و سويت و عظيم ترين شما است نزديك حق تعالى از
روي ارزوني و مرتبه جابر گويد و فرود آمد اين آية ان الذين آمنوا
وعملوا الصالحات اولئك هم خير البريه و اصحاب حضرت پيغمبر صلى الله عليه

و آله و سلم هر گاه که مرتضی علی آمدی گفتندی جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین
مخلوقات قوله تعالی إن المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر یعنی بدرستی که متقیان در بهشتها و جوی روان
اند در نشیمن صدق نزدیک پادشاه بسیار قدرت و خطیب خوارزم و ابن مردویه
هر یک در مناقب خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کنند و در روایت
اینست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی من احبک و تولاک
اسکنه الله تعالی معنا ثم تلا رسول الله إن المتقین فی جنات الآیه یعنی
رسول الله با مرتضی گفت هر که ترا دوست دارد و ترا دوست گیرد حق تعالی او را همراه ما
در منزل ما آرام داد بعد از آن رسول الله این آیت تلاوت کرد إن المتقین
فی جنات و نهر الآیه و در روایت ابن مردویه اینست که کنا عند رسول الله صلی
اصحابه الجنة فقال صلی الله علیه و آله إن اول اهل الجنة دخولا
علی بن ابی طالب فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول الله اخبرتنا ان
الجنة محرمة علی الانبیاء حتی تدخلها و علی الامم حتی تدخلها امتک
فقال بلی یا ابا دجانة ما علمت ان لله لواء من نور و عموده من یاقوت مکتوب

علی

علی ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء
امام القیمة و ضرب بیده الی علی بن ابی طالب قال فسر رسول الله بذلک
علیا فقال الحمد لله الذی کرمنا و شرفنا بک فقال ابشر یا علی و ما من عبد
ینتحل مودتک الا بعثه الله تعالی معنا یوم القیمة ثم قرا رسول الله فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی جابر گوید که نزدیک رسول الله بودیم
با اصحاب او یاد جنت کردند آنحضرت فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی
دخول و گذشتن بجنت علی بن ابی طالب است پس ابو دجانه انصاری گفت یا
رسول الله تو ما را خبر دادی که جنت بر انبیا محرم است تا آنگاه که تو بجنت
بگذری و حرام است بر جمیع امم تا آنگاه که امت تو بگذرد آنحضرت فرمود بلی
ای ابو دجانه نمیدانستی که خدا را لوائیست از نور و عمودی یعنی ستونی
از یاقوت نوشته است بر آن نور که لا اله الا الله محمد رسول الله
و آل محمد بهترین مخلوقات اند و صاحب و حامل لوا امام و پیشوای قیامت اند
و در این هنگام حضرت رسالت بدست خود سوی علی بن ابی طالب اشاره
کرد جابر گوید که رسول الله علی را باین منقبت شاد کرد اند پس مرتضی که

ستایش آن خدایرا که ما را بواسطهٔ تو مشرف و مکرم کرده است پس آنحضرت فرمود
با مرتضی که بشارت باد ترا ای علی هیچ بندهٔ محبت تو محقق نشود الا که الله تع
او را همراه ما برانگیزاند روز قیامت بعد از آن رسول الله این آیه خواند فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر قوله تع والسابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم خطیب خوارزم و ابن مردویه و ابن مغازلی
مالکی هر یک در کتاب مناقب خود از ابن عباس روایت کرده اند و
روایت خطیب اینست که قال سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم عن قوله السابقون السابقون الآیة فقال لی جبرئیل علیه السلام
ذاک علی و شیعته السابقون الی الجنة المقربون من الله بکرامته
لهم یعنی ابن عباس گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله را پرسیدم از
معنی قول خدای تع السابقون السابقون آنحضرت فرمود که جبرئیل
بمن گفت که آن علی است و شیعهٔ او که سابقان و پیش روانند بجنت
و مقربانند پیش خدا بجهت کرامتی که ایشان راست نزد خدای تع و روایت
ابن مردویه اینست که قال ابن عباس یوشع بن نون سبق الی موسی

ابن

ابن عمران علیه السلام و مؤمن آل یس سبق الی عیسی بن مریم علیه السلام
و علی بن ابی طالب سبق الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و روایت ابن مغازلی
اینست قال ابن عباس سبق یوشع بن نون الی موسی و سبق صاحب آل یس
الی عیسی و سبق علی ابن ابی طالب الی محمد صلی الله علیه و آله و هو افضلهم یعنی
ابن عباس گفت که یوشع پیغمبر را گرویدن بموسی سابق شد و پیشی گرفت و صاحب آل
یس که حبیب نجار است بعیسی سابق شد و علی بن ابی طالب سابق شد بمحمد صلی
الله علیه و آله و سلم و علی افضل این سابقانست قوله تع ان الذین لا یؤمنون
بالآخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستی که آنانکه ایمان بعقبی نمی آورند از
صراط مستقیم و راه راست برکنارند محدث حنبلی گفت که این صراط محمد و آل
محمد مراد است و ابن مردویه از مرتضی علی روایت کرده که قال علی علیه السلام ناکبون
عن ولایتنا برکنارند از ولایت ما یعنی بنابرین معنی صراط مستقیم عبارت
از ولایت و محبت اهل البیت باشد قوله تع و کفی بالله شهیدا بینی و بینکم
و من عنده علم الکتاب یعنی بگوی ای محمد که حضرت حق و آنکه علم کتاب نزد
اوست بس است گواه در گواه بودن میان من و شما محدث حنبلی گفت قال محمد

بن الحنفیه هو علی بن ابی طالب یعنی محمد حنفیه کفت من عنده علم الکتاب علی
بن ابی طالب است و ثعلبی در تفسیر خود از عبد الله بن سلام که حبر و دانشمند
یهود بود و مسلمان شد روایت کند که قال سألت رسول الله عن قوله و من
عنده علم الکتاب فقال انما ذلک علی بن ابی طالب یعنی عبد الله سلام کفت پرسیدم رسول
الله را پرسیدم از معنی قول خدای تعالی و من عنده علم الکتاب و کفتم این کس که
علم کتاب نزدیک اوست کیست آنحضرت فرمود که آنکس نیست بجز علی بن ابی طالب و
عجب اینست که بغوی در معالم التنزیل میکوید که من عنده علم الکتاب عبد الله
بن سلام است و عبد الله بن سلام میکوید که پیغمبر به کلمه حصر که انما ذلک
علی بن ابی طالب قوله تعالی والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما
غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی حق تعالی سوکند
میخورد بستاره زهره و بسفرها [illegible] آن ستاره که فرو افتاد که یار و خاوند
و صاحب شما ضال و کمراه نشد و از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیست نطق او الا
وحی که بر زبان او جاری میشود و ابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت
کند که کفت کنا جلوسا مع [illegible] طایفة من شبان قریش و فینا رسول الله اذا
انقض

انقض نجم فقال علیه الصلوة و السلام من انقض هذا النجم فی منزله فهو وصیی
من بعدی فقاموا و انظروا و قد انقض فی منزل علی فقالوا لقد ضللت بعلی
فنزلت والنجم اذا هوی یعنی با طایفه از جوانان قریش نشسته بودیم در مکه
و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما بود که ستاره فرو افتاد پس حضرت
رسالت فرمود که هر کس که این ستاره در منزل او افتاده باشد او بعد از من وصی
منست آن جماعة برخاستند و نظر کردند دیدند که در منزل علی افتاده بود پس کفتند
بدرستی که تو بسبب محبت علی کمراه شدی پس آن این آیت نازل شد که والنجم اذا هوی
و در مناقب ابن مردویه حبة عرنی مرویست که کفت لما امر رسول الله بسد
الابواب التی فی المسجد شق علیهم قال حبة انی لانظر الی حمزة بن عبد المطلب
و هو تحت قطیفة حمراء و عیناه تذرفان و یقول اخرجت عمک و ابا بکر
و عمر و عثمان و اسکنت ابن عمک فقال رجل یومئذ ما یألوا فی رفع ابن عمه
فعلم رسول الله انه قد شق علیهم فدعا الصلوة جامعة فصعد المنبر فلم
یسمع من رسول الله خطبة کان ابلغ منها تمجیدا و توحیدا فلما فرغ
قال یا ایها الناس ما انا سددتها و لا انا فتحتها و لا انا اخرجتکم و لا انا

اسكته ثم قرا والنجم اذا هوى الى قوله ان هو الا وحي يوحى يعنى چون رسول
الله امر كرد بستن ابواب وبستن درهاى صحابه كه در مسجد بود اين معنى بر صحابه شاق
نمود ودشوار آمد حتى عرفى كويد بدرستى كه من اكنون حمزه را در زير قطيفه
سرخ كويا مى بينم وهر دو چشم او سيل اشك ميريزد وخود بخود ميكويد كه عم خود
را وابوبكر وعمر را وعثمان را بيرون كردى وعم زاده خود بجاى خود آرام
دادى چون بمردى كفت كه در تعظيم ورفع منزلت ابن عم خود هيچ تقصير نميكند
رسول الله دانست كه اين معنى بر صحابه دشوار آمد الصلوة جامعه خواند
واعظ خان بود كه چون الصلوة جامعه فرمودى جميع صحابه جمع شدندى پس
آنحضرت بر بالاى منبر رفت وخطبه خواند چنانكه از رسول الله هيچ خطبه شنيده
نشده كه از آن خطبه ابلغ وافصح بوده باشد بحسب تمجيد وتوحيد حق تعالى و چون
از خطبه فارغ شد فرمود اى مردمان نه من بسته ام درها را ونه من كشوده ام
ونه من شمارا از مسجد بيرون كرده ام ونه من او را در جاى آرام داده ام بعد از آن
آيه والنجم خواند يعنى هرچه ميكنم آن همه از قبيل وحى است نه از هوا وهوس
قوله تعالى يوم لا يخزى الله النبى والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم و

بايمانهم

بايمانهم الآية يعنى روزى كه خوار نكند الله تعالى پيغمبر خود را وآنان را كه با او
ايمان آورده اند نور ايشان روانه ميشود در پيش ايشان واز دست
راست ايشان محدث حنبلى آورده كه نزلت فى على واصحابه يعنى نازل شد
اين آيت در شان على واصحاب او وابن مردويه از ابن عباس روايت
كند كه او كفت اول من يكسى من حلل الجنة ابرهيم لخلته من الله
عز وجل ثم محمد لانه صفوة الله ثم على يزف بينهما الى الجنان ثم
قرا ابن عباس الآية وقال على واصحابه يعنى اول كسى كه از حلل وجامها
جنت كسوه يابد ابرهيم بود عليه السلام از جهت دوستى او با خداى عز وجل
بعد از آن محمد جهت آنكه او بركزيده خداست بعد از آن على زفاف كرده شود
ميان ايشان بسوى جنت وابن عباس بعد از آن اين آيه خواند وكفت الذين
معه نورهم يسعى بين ايديهم الآية على است واصحاب او وقوله تعالى هذان
خصمان اختصموا فى ربهم الآية يعنى اين دو خصمند كه خصومت كردند در دين
پروردگار خود ودر بخارى وصحيح مسلم از ابوذر آمده كه قسم ميخورد و
ياد ميكرد كه آيه هذان خصمان اختصموا فى ربهم در شان على وحمزه وعبيده

ابن الحارث بن عبد المطلب نازل شده است که در روز بدر با مشرکان که عتبه
و شیبه پسران ربیعه و ولید بن عتبه اند مبارزت کردند چه عتبه و شیبه
که پسران ربیعه و ولید عتبه هر سه در روز غزا بدر مبارز جستند حضرت مصطفی
هر سه عمزاده خود را بحرب ایشان فرستاد علی ولید را کشت و حمزه عتبه را
و شیبه و عبیده را ساق پای مجروح کرد و بآن زخم شهید شد بر مرتضی شیبه
را بجهنم فرستاد و چون این سه صنادید کشته شدند باقی کفار روی بهزیمت
نهادند قوله تعالی ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات الآیه
یعنی بدرستی که الله تعالی میکند اینان کسانرا که ایمان آوردند و عمل صالح
کردند بجنتهایی که روانه میشود از زیر آن جویها ابن مردویه از مجاهد
روایت کند که نزلت فی علی و حمزة و عبیدة بن الحارث بن عبد المطلب حین
بارزوا عتبة و شیبة و الولید و آن اما الکفار فنزل فیهم فاما
الذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار الی قوله عذاب الحریق و فی
علی و اصحابه ان الله یدخل الذین آمنوا یعنی قرآنی در شان علی و حمزه و عبیده
که برادر زاده عبد المطلب است نازل شده و دیگران حین که با عتبه و شیبه

ولید

ولید مبارزه کردند هر چه در شان کفار این آیه نازل شد که اما الذین
کفروا یعنی حق تعالی میفرماید هر چه آنکسان که کافر شدند جامهایی از آهن بریده
شد برای ایشان تا عذاب ایشان در آتش صعب باشد و در شان علی و اصحاب
او این آیه نازل شد که ان الذین آمنوا الآیه قوله تعالی و الذی جاء بالصدق
و صدق به ابن مردویه از مجاهد روایت کند که این آیه در شان مرتضی علی
نازل شد و از امام محمد باقر علیه السلام روایت که او گفت الذی جاء بالصدق
محمد است علیه الصلوة و السلام و صدق به علی بن ابی طالب است و لفظ ثعلبی
اینست عن مجاهد قال نزلت فی علی و عن ابی جعفر قال الذی جاء بالصدق
رسول الله است محمد علیه الصلوة و السلام و الذی صدق به علی ابن
ابی طالب و محدث حنبلی آورده که الذی جاء بالصدق رسول الله است
و الذی صدق به علی بن ابی طالب است قال مجاهد یعنی این قول مجاهد است
قوله تعالی فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون یعنی حضرت حق تعالی بحضرت
رسالت میفرماید که اگر ترا بعالم بقا خواهیم بردن و لیکن از ایشان یعنی
منافقان انتقام او خواهیم ستدن ابن مردویه از ابن عباس روایت

میکند که قال ابن عباس منتقمون بعلی یعنی بواسطهٔ و بر دست علی انتقام
داد می ستانیم و در فردوس الاخبار از جابر بن عبد الله مرویست که گفت
نزلت فی علی بن ابی طالب الله ینتقم من الناکثین والقاسطین بعدی یعنی
این آیه در حق مرتضی نازل شد بنا بر آنکه حضرت رسول الله فرموده است که
او بعد از من انتقام از عهد شکنان و ظالمان داد بستاند قوله تع وارکعوا مع
الراکعین یعنی نماز گذارید و رکوع کنید با نماز گذاران و رکوع کنندگان محمد
جبلی گفت هو علی بن ابی طالب و ابن مردویه از ابن عباس روایت کند که نزلت
فی رسول الله و علی خاصة وهما اول من صلی و رکع یعنی این آیه خاصه در
شان رسول الله است و علی نازل شده و ایشان اول کسی که نماز و رکوع
کرد قوله تع فان الله هو مولیه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی بدرستی که
الله تع مولی و ناصر ایشان است و جبرئیل و صالح مؤمنان هم ناصر و یاری دهندهٔ
ایشان اند و محمد جبلی از مجاهد روایت کند که او گفت علی است صالح المؤمنین
و ابن مردویه از ابن عباس و اسماء بنت عمیس روایت کرده که گفت شنیدم رسول
الله که میفرمود صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است قوله تع ان الذین امنوا

من الکفار یضحکون علی الارائک ینظرون الآیه یعنی روز قیامت آنانکه
ایمان آورده اند از حال کافران میخندند و بر تختهای آراسته نشسته نظر میکنند
اخطب خوارزم آورده است که قیل نزلت فی ابی جهل و الولید بن المغیرة
و العاص بن وائل وغیرهم من مشرکی مکة کانوا یضحکون من عمار و بلال و
غیرهما وقیل ان علی بن ابی طالب جاء فی نفر من المسلمین الی رسول الله فسخر
منهم المشرکون فقالوا لاصحابهم رأینا الاصلع فضحکنا منه فانزل
الله الآیه قبل ان یصل علی الی النبی علیه الصلوة والسلام یعنی گویند
که این آیه در شان کافران مکه نازل شد که از حال بلال و عمار و
غیر ایشان میخندند و گویند که مرتضی در نفری چند از مسلمانان بسوی
رسول الله آمد بس مشرکان از مرتضی و اصحاب او افسوس داشتند و
با اصحاب خود در خلوة گفتند که اصلع را یعنی داغ سر را دیدیم و از طور او
خندیدیم بس الله تع این آیت را فرو آورد پیش از آنکه مرتضی بمصطفی رسید
قوله تع ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا
سواء و مماتهم ساء ما یحکمون یعنی آیا گمان بردند آنانکه سیئات و بدیها
محیاهم

ساختند که ایشانرا همچون آنانکه ایمان آوردند سواو برابر کردانیم در محیی و
زندگی و در ممات و مرگ ساء ما یحکمون چه بد حکم داوری ایشان خطیب
خوارزم روایت کند که این آیه در قصه غزاء بدر نازل شد در شان حمزه
و علی و عبیده بن الحارث چون مبارزه کردند جهت قتال عتبه و شیبه و
ولید بن عتبه قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه و منهم من ینتظر یعنی از جمله مؤمنان مردانی هستند که
راست کفتند و بجای آوردند آن عهد و پیمان را که با حق تعالی بسته بودند با فمنهم
من قضی نحبه یعنی بعضی از ایشان شهید شدند و منهم من ینتظر و بعضی
از ایشان منتظر شهادت اند و اخطب خوارزم روایت کند که این آیه در
شان عبیده و حمزه و علی نازل شد فمنهم من قضی نحبه عبیده و حمزه
و اصحاب ایشان که عهد کردند که در غزاها پشت بدشمن نکنند و همچنین
در هر غزا جهاد میکردند تا شهید شدند و منهم من ینتظر علی ابن ابی طالب
است قوله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیة
یعنی بدرستی که راضی شد الله تعالی از مؤمنان در آن حین که بیعت میکردند با تو

در

در زیر درخت خطیب خوارزم از جابر بن عبدالله روایت کند که گفت کنا
فی اهل الحدیبیة کنا یومئذ الفا و اربعمائة فقال لنا النبی انتم الیوم خیار
اهل الارض فبایعنا تحت الشجرة علی الموت قال جابر و اولی الناس
بهذه الآیة علی ابن ابی طالب لانه تعالی قال و اثابهم فتحا قریبا یعنی فتح
خیبر و کان ذلک علی ید علی بن ابی طالب این آیه در شان اهل حدیبیه
جماعت قریب مکه جابر کوید که ما در آن روز هزار و چهار صد نفر بودیم
پس حضرت پیغمبر با ما کفت که امروز شما بهترین اهل زمین و بیعت کردیم
زیر شجره بر مرگ یعنی بمیریم و از دشمن روی نکردانیم جابر کوید که اولی
و احق مردمان باین آیه علی ابن ابی طالب است چه انکه حق تعالی فرمود و اثابهم
فتحا قریبا یعنی مزد داد بایشان فتحی نزدیک که آن فتح خیبر است و آن
فتح بر دست علی بن ابی طالب بود قوله تعالی و الذین آمنوا بالله و رسله
اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم یعنی
آنکسانی که ایمان آوردند بخدا و رسل او آن کروهند که نزدیک پروردکار
خود منزله صدیقان و شهدا دارند ایشانرا مزد و نور حاصلست محمد بن

گفت اين آيه در شان مرتضى علی نازل شده است قوله تعالی يا ايها النبي
حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين قال هو علي بن ابي طالب وهو راس
المؤمنين يعني ای انکه پيغمبر حق تع وانکسانی که اتباع تو کردند از مؤمنان بس است
ترا در مظاهرت وياری کردن محدث گفت که قالوا يعني اهل علم گفتند که مراد
ازمن علي بن ابي طالبست که او سرور وامام مؤمنانست قوله تع اهدنا الصراط
المستقيم قال بريدة صاحب رسول الله هو صراط محمد وآل محمد عليهم السلام
قوله تع واعتصموا بحبل الله جميعا قال حبل الله علي واهل بيته عليهم السلام
يعني همگنان دست بحبل الله زنيد بريده گفت که حبل الله علی است واهل بيت
او قوله تع وكفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا [illegible] نماند
كه جمل و بغ آيت كه بعد از بن می آيد هم از کتاب مناقب ملك الحفاظ طراز
المحدثين احمد بن موسى بن مردويه رحمة الله عليه منقول است قوله تع و
كفى الله المؤمنين القتال وكان الله قويا عزيزا حافظ ابن مردويه در
مناقب آورده است که كان ابن مسعود يقرأ هذا الحرف وكفى الله
المؤمنين القتال بعلي بن ابي طالب وكان الله قويا عزيزا يعني ابن مسعود

در زمان رسول الله اين حرف يعني اين آيت بدين طور ميخواند که وکفی الله
المؤمنين القتال بعلي بن ابي طالب يعني الله تع کافی وپسند کرد اند مؤمنان را
بکه رهانيد ايشان را بواسطه علي بن ابي طالب از جنگ وقتال کردن با عمرو بن
ود والله تع قوی بود و غالب وحکايت اين جنگ در تفسير سوره احزاب مسطور است
قوله تع في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو
والآصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله الآية يعني در
خانهائی که الله تع دستوری و رضا داده باشد در رفعت و بلند کردن آن
ونام حق بردن در آن هر آينه تسبيح ميکنند حق را در آن خانها هر بامداد
وشبانگاه مردانی که مشغول نکند ايشان را از ذکر حق و از اقامت صلوة
و دادن زکوة نه تجارتی و نه فروختنی می ترسند از روزی که منقلب
و دگرگون شود در او دلها و ديدها ابن مردويه از انس بن مالك
و بريده اسلمی روايت کند که هر دو گفتند قرا رسول الله في بيوت اذن
الله ان ترفع الى قوله القلوب والابصار فقام رجل فقال اي بيوت هذه
يا رسول الله قال بيوت الانبياء فقال ابو بكر يا رسول الله هذا البيت

منها البیتُ علیٍّ وفاطمةَ قال نعم من أفاضلها یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم آیت خواند مردی برخاست وگفت أیُّ بیوتٍ هذه یعنی این کدام خانها ست
ای رسول خدا آنحضرت فرمود که این بیوت انبیاست پس ابو بکر گفت ای رسول
[خدا] این خانهٔ علی وفاطمه آنحضرت فرمود بلی از افاضل آن خانها ست قوله تعالی واجعل
لی لسانَ صدقٍ فی الآخرین حق تعالی از ابراهیم علیه السلام حکایت میفرمود که
او گفته اجعل لی یعنی از بهر من ثنای نکوئی در آخر الزمان بیافرین ابن مردویه
از امام جعفر بن محمد صادق روایت کند که او گفته هو علی بن ابی طالب
عُرضت ولایته علی ابرهیم علیه فقال اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله
ذلک یعنی لسان علی بن ابی طالب وولایت او با براهیم معروض شد پس
ابرهیم گفت ای بار خدایا علی را از جملهٔ ذریت من گردان وحضرت حق آن
درخواست را بفعل آورد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله والرسول
اذا دعاکم لما یحییکم الآیه یعنی ای آنان که ایمان آورده اید طاعت خدا
ورسول کنید هرگاه که شما را بخوانند بچیزی که زنده کند شما را ابن مردویه
در مناقب از امام محمد باقر روایت کند که او گفته که مراد از دعاکم لما

یحییکم

یحییکم ولایة علی بن ابی طالب یعنی بخوانند شما را بولایت مرتضی قوله
تعالی وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدقٍ عند ربهم یعنی بشارت ده
ای محمد آنانرا که ایمان آورده اند باینکه ایشانرا سابقهٔ خیر هست نزد
پروردگار خود ابن مردویه از جابر بن عبدالله وامام جعفر صادق روایت
کند که گفتند نزلت فی ولایة علی بن ابی طالب یعنی این آیت در باب ولایت
مرتضی علی فرود آمد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولی الامر منکم ابن مردویه از امام جعفر صادق روایت
کند که گفت اولو الامر مرتضی علی است باصالة وسایر حکام به تبعیة
قوله تعالی فمن اظلم ممن کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه
یعنی کیست ظالم تر از آن کس که دروغ گفت بر خدا وصدق وراستی را
دروغ زن کرد در آنچه که پیش آمد وش ابن مردویه از مرتضی علی علیه السلام
روایت کند که گفت الصدق ولایتنا اهل البیت یعنی صدق عبارت
از ولایت ماست که خاندان نبوتیم وامام موسی کاظم از پدر خود این روایت
کند که لفظ ومن اظلم درین آیت اشارت است بآن کس که قول رسول الله

که در شان مرتضی فرموده است رد کند و آنرا قبول نماید قوله تعالی و
شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الآیه یعنی مخالفت رسول کردند
بعد از آنکه ظاهر شد ایشانرا راه هدایت و از امام محمد باقر مرویست که گفت
شاقوا الرسول فی امر علی مخالفت رسول کردند در کار مرتضی علی علیه السلام
قوله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک وضائق به صدرک ان
یقولوا لولا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل
شیء وکیل یعنی مگر که تو ترک کننده بعض ما یوحی باشی و دل تنگی بسبب اظهار
آن بجهت گفتن منافقان که چرا از آسمان گنجی بر محمد فرو فرستاده نشد یا
خود چرا همراه او فرشته از آسمان نیامد تو ای محمد بجز نذیر و ترساننده هیچ
نیستی و آن خداست که بهمه چیزی تواناست و قدیر است از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با مرتضی علی گفت
انی سألت الله عز وجل ان یوالی بینی وبینک ففعل وسألته
ان یواخی بینی وبینک وسألته ان یجعلک وصیی ففعل فقال رجل
من القوم والله لصاع من تمر فی شن بال خیر مما سأل محمد ربه

هلا

هلا سأله ملکا یعضده علی عدوه او کنزا یستعین به علی فاقته فانزل
الله تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک الآیه یعنی علی بدرستی که من از
خدای عز وجل درخواست کردم و مسئلت نمودم که میان من و تو موالاة
و محبت اندازد پس خدای تعالی آن درخواست بفعل آورد و مسئلت نمودم
که میان من و تو مواخاة و برادری کند آن مسئول را مبذول کرد و
مسئلت کردم که ترا وصی من کند و چنان کرد پس یک مردی از قوم
که منافق بود در غیبت گفت والله که یک صاع از خرمای که [در مشکی]
کهن بوسیده باشد بهتر است از آنچیزی که محمد از پروردگار خود مسئلت
نموده است چرا که درخواست نکرد از حق تعالی یک فرشته که معاضدت و معاونت
او کند بر دشمن یا گنجی که بآن استعانت نماید بر فقر و فاقه و شدت
احتیاج خود پس حضرت الله تعالی این آیت وافی فرستاد قوله تعالی ولما ضرب ابن مریم
مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی چون عیسی بن مریم را ضرب المثل زدیم
که قوم تو ای محمد از آن ضرب المثل صدود میکنند و اعراض مینمایند از امیر
المؤمنین مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله با من گفت ان فیک

مثلاً من عیسی احبّه قوم فهلکوا فیه وابغضه قوم فهلکوا
فیه فقال المنافقون اما رضی له مثلاً الا عیسی فنزلت یعنی بدرستی
که در تو مثلی و داستانی از عیسی هست چه عیسی را علیه السلام قومی دوست
داشتند و در محبت او هلاک شدند و قومی دشمن داشتند و در دشمنی او
هلاک شدند پس منافقان گفتند که راضی نشد از برای علی هیچ مثلی و داستانی
بجز عیسی از این جهت این آیت نازل شد قوله تعالی وجنات من اعناب وزرع
ونخیل صنوان وغیر صنوان الآیه صنوان دو سه درخت خرما را گویند
که از یک بن و بیخ باشد از جابر بن عبد الله الانصاری مرویست که گفت
شنیدم رسول الله را که میفرمود یا مرتضی الناس من اشجار شتی و
انا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ الآیه یعنی مردمان از درختان گوناگون
اند و من و تو از یک درختیم بعد از آن رسول این آیت خواند قوله تعالی ونزعنا
ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین یعنی بیرون کشیدیم
آنچه در سینهای اهل جنت بود از کینه و صفات ذمیمه و در حالتی که برادران شدند
که بر تختها نشسته روی با روی یکدیگر دارند و از ابوهریره مرویست که

قال

قال علی یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمة قال فاطمة
احب الی منک وانت اعز علی منها وکانّی بک وانت علی حوضی تذود
عنه الناس وان علیه لاباریق عدد نجوم السماء وانت والحسن
والحسین وفاطمة وعقیل وجعفر فی الجنة اخوانا علی سرر متقابلین
انت معی وشیعتک فی الجنة [illegible] انا علی سرر متقابلین لا ینظر احدهم
فی قفا صاحبه یعنی مرتضی علی گفت ای رسول الله کدام یک دوستتر است
نزد تو من یا فاطمه آنحضرت فرمود که فاطمه نزد من دوستتر است از تو و تو
بر من عزیزتری از وی و گویا می بینم ترا بر حوض من ایستاده و می رانی مردمان
شقی را از حوالی حوض من دور میکنی و بدرستی که بر حوض من ابریقهاست
بشماره ستارهای آسمان و حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر در
جنت باشند و تو همراه من باشی در مکانت و منزلت من و شیعه تو
در جنت باشند بعد از آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این آیت
خواند که اخوانا علی سرر متقابلین و گفت لا ینظر احدهم فی قفا صاحبه
یعنی نظر نکنند هیچ یک از ایشان در قفای یار خود یعنی همه دوشهرند

جمال وکمال حقایق همه یکسر مستغرق‌اند اینجا نه عیب جستن ونه در قفا و
غیبت کردن ونه از حضور غیبت نمودن است قوله تع وممن خلقنا
امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی از جملهٔ آنکسان که آفریدیم امتی
وجماعتی هستند که حق را بحق راه راست بنمایند وهدایت میکنند وبتوفیق
خدا از راه باطل عدول میجویند زادان از مرتضی صلوات الله علیه وآله
روایت کند که فرمود تفترق هذه الامة علی ثلث وسبعین فرقة
اثنان وسبعون فی النار وواحدة فی الجنة وهم الذین قال الله
تع وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وهم انا وشیعتی
یعنی این امت هفتاد وسه فرقه وگروه میشوند هفتاد ودو در دوزخ
ویکی در جنة واین گروهند که الله تع در حق ایشان میفرماید وممن
خلقنا امة یهدون الآیه واین فرقه منم وشیعه من قوله تع طوبی
لهم وحسن مآب محمد بن سیرین گفت که هی شجرة فی الجنة اصلها
حجرة علی ولیس فی الجنة شجرة الا وفیها غصن من اغصانها یعنی
طوبی درختیست در بهشت واصل وبیخ آن در حجرهٔ مرتضی علیست ودر

هیچ

هیچ حجره نیست که در او غصنی یعنی شاخی از شاخهای آن درخت نیست قوله تع
وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا این آیت در شان
مرتضی وفاطمه زهراست قوله تع واولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین قبل ذلک علی لانه
کان مؤمنا مهاجرا ذا رحم یعنی اولوا الارحام وخویشان نزدیک که
مؤمن باشند ومهاجر بهمدیگر احق واولی اند در حکم کتاب الله گویا آنکس که این
آیه در شان او نازل شد مرتضی علیست چرا که مؤمن ومهاجر وخویش
نزدیک رسول الله بود واین معنی بر تقدیری است که لفظ من در بیان
اولوا الارحام باشد واگر صلهٔ افعل تفضیل ومتعلق اولی بود معنی چنین
باشد که اولوا الارحام وخویشان نزدیک که مؤمن ومهاجر باشند بهمدیگر
در حکم کتاب الله احق واولی اند از مؤمنان ومهاجرانی که اولوا الارحام
نباشند وشاید که معنی چنین بود که اولوا الارحام که مؤمن نباشند بهمدیگر شند
اولی واحق اند از مؤمنان جهة اختلاف دین اما این معنی مقصود ما
نیست قوله تع قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو

ای محمد که من درخواست نمیکنم از شما هیچ مزدی واجری بر وجهی رسانیدن
من بشما مگر آنکه محبت ورزید با اقربای من در مقدمه آورده ایم که
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا تؤذوا علیا وفاطمة
وولدیهما یعنی مرنجانید علی و فاطمه و حسن و حسین را و سعید بن جبیر
از ابن عباس روایت کرد که سئل رسول الله من هؤلاء الذین
یجب علینا حبهم قال علی و فاطمة وابناهما قالها ثلث مرات
یعنی سؤال کردند از حضرت رسالت که این گروه کیستند که واجبست
بر ما محبت ایشان آنحضرت فرمود سه نوبت که علیست و فاطمه و هر دو پسران
ایشان واین حدیث در کشاف وغیره هم آمده است قوله تعالی انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی
گفته شد که این آیه مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا
وامامین بروایت ام سلمه و عایشه وغیرهما قوله تعالی مرج البحرین
یلتقیان از انس مالک مرویست که گفت بحرین علیست و فاطمه یخرج
منهما است اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین واز ابن عباس مرویست که

کفت

کفت بحرین علیست و فاطمه یخرج منهما است اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین مرج
البحرین علی و فاطمه بینهما برزخ النبی صلی الله علیه وآله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
الحسن والحسین علیهما السلام قوله تعالی ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم
بسیماهم یعنی ندا کردند وآواز دادند اصحاب اعراف بمردانی که ایشان را بسیما
می شناختند واعراف نام کوهیست مشرف بر جنت از مرتضی مرویست که گفت
نحن اصحاب الاعراف من عرفناه بسیماه ادخلناه الجنة یعنی ماییم اصحاب اعراف
هر کرا بسیما شناسیم بجنت کنیم اینم قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا الآیه یعنی بعد از ان میراث دادیم کتاب را بآنکسانی که برگزیدیم
از بندگان خود مرتضی علیه السلام فرمود نحن اولئک ماییم آنکسان قوله تعالی
وحسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل الآیه از ابو رافع
مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود مرتضی را با نفری چند بطلب
ابو سفیان فرستاد پس یک اعرابی از بنی خزاعه ایشان را دید وگفت ان
القوم قد جمعوا لکم یعنی بدرستی که قوم ابی سفیان واتباع واشیاع او
جنگ از برای شما جمع کرده اند مرتضی واصحاب وگفتند حسبنا الله

نَعِمَ الْوَكِيلُ قوله تع إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ
یعنی بدرستی که آنکسانی که سابقهٔ نیکویها از ما حاصلست ایشان از آن گروه از
جهنم و دوزخ دور کرده شده اند از نعمان بن بشیر مرویست که گفت ان
عَلِيّاً تلاها ليلةً وَقالَ أَنا منهم وَأُقيمتِ الصَّلوٰة فقام وهو يقول لا
يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا یعنی بدرستی که مرتضی علی یکشب این آیت را تلاوت کرد
و فرمود که من از آنکسانم که سابقهٔ حسنی ایشان را حاصلست و چون اقامت
صلوٰة کفتند مرتضی بنماز برخاست و این آیه میخواند که لا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا
یعنی نمی شنوید بانک آتش دوزخ را قوله تع وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى
النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ الآیة یعنی این اعلام و آگاه کردانیدنی است حاضر شده
از خدا و رسول خدا بسوی مردمان در روز حج اکبر که خدای تع و رسول او
بیزارند از مشرکان ابن مردویه کفت که هو حین اذن علی بالآیات من
سورة براءة یعنی این اذان و آگاهی کردن ایشان رفت بانکه مرتضی علیه السلام
مردمان را آگاه کرد بآن آیات که از سورهٔ براءة خواند چنانکه در باب دوم
کفتیم که مصطفی سورهٔ براءة با ابو بکر بسوی مکه فرستاد تا آنرا بر کافران

بخواند

بخواند و بعد از سه روز مرتضی در عقب وی ارسال کرد تا سوره را از ابو بکر
بستاند و خود آنرا برساند و رسول الله فرمود در حین ارسال مرتضی که مامور شده
ام که این سوره نرساند مگر من یا کسی که از من باشد قوله تع الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ
يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ یعنی آیا مردمان پنداشتند که ترک
و معاف میشوند باین مقدار که کویند ایمان آوردیم و ایشان آزموده و مجرب
نشوند قال علی قلت یا رسول الله ما هذه الفتنة قال یا علی بک وانک
مخاصم فاعد للخصومة یعنی مرتضی گفت که گفتم یا رسول الله این فتنه چیز
چیست فرمود که ای علی فتنه بسبب توامت و بدرستی که با تو خصومت خواهند
کرد پس آماده کن اسباب خصومت را قوله تع وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ
ابو سعید خدری گفت لتعرفنهم فی لحن القول ببغضهم علی بن ابی طالب یعنی
البته بشناسی منافقان را در کژی قول و بدی گفتار ایشان از سبب دشمنی که
با مرتضی دارند قوله تع فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا یعنی آگاه کرد آگاه کننده میان مردمان
که لعنت خدا بر آن کافران که دین خود را بلهو و لعب فرا گرفته اند انا

محمد باقر گفت که این آگاه کند و علیت قوله تع من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
الآیه هر که روز قیامت با حسنه و نیکوئی آمد بیاداد ده چندان ثواب و جزا خواهد
بود و مرتضی علیه السلام فرمود که الحسنة حبنا و السیئة بغضنا یعنی نیکوئی
محبت ورزیدن است با ما و بدی دشمنی کردن است با ما قوله تع من جاء
بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة
فکبت وجوههم فی النار یعنی در روز قیامت هر که بنیکوئی آمد پس
او را بهتر از آن ثواب هست و آنان که بدین صفت اند از ترس آن روز ایمن
اند و هر که به بدی آمد در آتش دوزخ بر روی در افتد مرتضی علیه السلام
فرمود الحسنة حبنا من جاء بها اکبه الله علی وجهه فی النار یعنی حسنه محبت
ماست که اهل البیت رسولیم و سیئة بغض ماست هر که با آن آمد حق
تع او را در آتش دوزخ بروی در افکند قوله تع والذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا الآیه مقاتل بن سلیمان گفت نزلت فی
علی بن ابی طالب و ذلک ان نفرا من المنافقین کانوا یؤذونه
ویکذبون علیه یعنی این آیت در شان مرتضی نازل شد و آنجنان بود

که

که نفری چند از منافقان ایذاء مرتضی میکردند و بروی دروغ می
بستند قوله تع ویقولون آمنا بالله وبالرسول واطعنا الآیه ابن
عباس گفت نزلت فی علی و رجل من قریش ابتاع منه ارضا یعنی این
آیه نازل شد در شان مرتضی یک مردی از قریش که زمینی از وی خریده
بود قوله تع تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا یعنی امام
موسی کاظم علیه السلام از آباء خود روایت کرد که نزلت فی علی یعنی این آیه
در شان علی نازل شد قوله تع فاستغلظ فاستوی علی سوقه قال
استوی الاسلام بسیف علی علیه السلام قوله تع یعجب الزراع لیغیظ
بهم الکفار عن جعفر بن محمد علیه قال هو علی ابن طالب قوله تع واما من
اوتی کتابه بیمینه هو علی بن ابی طالب قوله تع هل یستوی هو ومن یامر
بالعدل وهو علی صراط مستقیم قیل هو علی بن ابی طالب قوله تع و
یؤت کل ذی فضل فضله امام موسی کاظم علیهم السلام گفت هو علی بن
ابی طالب قوله تعالی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی هو علی بن
ابن ابی طالب قوله تع افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق الآیه

[illegible] علیه السلام [illegible] نعم

هو علی بن ابی طالب قوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات علی و سلمان قوله تعالی والسابقون الاولون علی و
سلمان قوله تعالی وجنا الجنتین دان قوله ومما رزقناهم ینفقون قال منهم
علی و سلمان قوله تعالی وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر عن ابن عباس انها
نزلت فی علی علیه السلام این آیات از کتاب مناقب ابن مردویه
رحمه الله نقل کردیم **باب یازدهم** در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام
بسبب کفویت وتزویج وی با فاطمه زهرا علیها السلام مبنی بر دو فصل
فصل اول در فردوس الاخبار از ام سلمه مرویست که گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لو لم یخلق علی ما کان لفاطمة کفو و در مناقب خطیب از امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه مرویست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
اتانی ملك فقال یا محمد ان الله عز وجل یقرأ علیك السلام ویقول
قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه وقد امرت شجرة طوبی ان تحمل
الدرر والیاقوت والمرجان فان اهل السماء قد فرحوا لذلك وسیولد
منهما سیدا شباب اهل الجنة وبهما تزین الجنة فابشر یا محمد فانك خیر الاولین و

والآخرین

والآخرین یعنی فرشته بمن آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای عز وجل بتو سلام
میرساند ومیگوید بدرستی که فاطمه را جفت علی کرده ام پس تو نیز او را جفت علی
کن و شجره طوبی را امر کرده ام تا بار گیرد از در و یاقوت و مرجان و بدرستی که
اهل آسمان از جهت آن شادمان شده اند وزود باشد که از ایشان متولد شوند دو
امام که سید جوانان اهل جنت باشند و جنت بآن دو امام مزین شود پس بشارت
بر بشارت باد ترا ای محمد که بهترین اولینی و آخرینی و دیگر در مناقب خطیب از
بلال بن حمامه مرویست که گفت طلع علینا رسول الله ذات یوم ووجهه مشرق
کدارة القمر فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال یا رسول الله ما هذا
النور قال بشارة اتتنی من ربی فی ابن عمی وابنتی وان الله زوج
علیا من فاطمة وامر رضوان خازن الجنان فهز شجرة طوبی فحملت
رقاقا یعنی صکاکا بعدد محبی اهل بیتی وانشاء من تحتها ملائکة
من نور ودفع الی کل ملك صکا فاذا استوت القیامة باهلها نادت
الملائکة فی الخلایق فلا یبقی محب لاهل البیت الا دفعت الیه صکا فیه
فکاکه من النار باخی وابن عمی وابنتی فکاك رقاب رجال ونساء من

أمتي من النار يعني بگو وزي رسول الله بر آمد و روي او مشرف و روشن
بود همچون دايره ماه پس عبد الرحمن ابن عوف بسوي او بر خاست وگفت يا رسول
الله اين نور چيست كه در روي تو مي بينم آن حضرت فرمود بشارتيست كه از
پروردگار من آمد در باره برادر و ابن عم من و دختر من و بدرستي كه الله
تعالى علي را جفت فاطمه كردانيد و رضوان كه خازن جنت است فرمود تا شجره طوبى
را جنبانيد پس طوبى صحيفها يعني نامها را بار گرفت بعدد محبان اهل بيت من
از پيش طوبى ملائكه از نور را انشا كرد و خلقت فرمود و بدست هر ملك يك صحيفه
داد پس هرگاه كه اهل قيامت جمع شوند آن ملائكه در ميان خلايق ندا كنند و محبان
ما را نجات دهند يا رايان هيچ محبي نماند اين خانواده را الا كه بدست او صحيفه دهند كه
در ان فكاك و كردن آزادي بود از آتش دوزخ پس سبب برادر و ابن عم من و دختر
من آزاد دست رقاب رجال و نسا يعني گردنهاي مردان و زنان امت من از آتش
دوزخ اين حديث را ابن خالويه در كتاب آل آورده است و همين حديث ان
مالك بن حماسه روايت كرده طلع علينا رسول الله ذات يوم متبسما يضحك فقام
اليه عبد الرحمن بن عوف فقال بابي انت وامي يا رسول الله ما الذي اضحكك

قال

قال بشارة أتتني من عند الله في ابن عمي واخي وابنتي ان الله تعالى لما زوج
فاطمة امر رضوان فهز شجرة طوبى فحملت رقاقا يعني بذلك صكاكا بعدد
محبينا اهل البيت ثم انشا من تحتها ملائكة من نور فاخذ كل ملك رقا فا
فاذا استوت القيامة باهلها نادت الملائكة في الخلائق فلا يلقون محبا
لنا محضا اهل البيت الا اعطوه رقا فيه براءة من النار فبابن عمي واخي
وابنتي فكاك رقاب نساء ورجال من امتي من النار يعني رسول الله
يكروز بحشم كشان وخندان پس عبد الرحمان بن عوف بسوي آن حضرت برخاست
وگفت پدر و مادر من فداي تو باد اي رسول الله اين چيز كه ترا بخنده آورد
است چيست فرمود بشارتيست كه از نزديك حق تعالى در باره ابن عم من و برادر من
و دختر من آمد بدرستي كه الله تعالى در آن حين كه فاطمه را تزويج كرد رضوان
را تا شجره طوبى را جنبانيد پس طوبى بعدد محبان ما كه خانواده ايم صحيفها بار
گرفت پس انشا كرد از زير طوبى ملائكه از نور آنها را انشا كرد و بيافريد و هر ملك
يك صحيفه فرا گرفت پس هرگاه كه اهل قيامت جمع شوند ملائكه و خلايق
در همديگر بجنبند و بهم بر آيند پس هيچ محب محض و دوست مخلص ما را

لا خواهم بینید تا که بدست او صحیفه دهند که دران براءة و بیزاری از آتش
دوزخ بود بجهت نثار برادر و ابن عم من و دختر من کردن آزادی زنان و مردان امت
امت من از آتش دوزخ و در کفایة الطالب از جابر بن سمرة مرویست که رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم فرمود ایها الناس هذا علی بن ابی طالب وانتم تزعمون انی انا
زوجته ابنتی فاطمة ولقد خطبها الی اشراف قریش فلم اجب کل ذلک اتوقع
الخبر من السماء حتی جاءنی جبرئیل علیه السلام لیلة اربع وعشرین من شهر رمضان فقال یا محمد
العلی الاعلی یقرأ علیك السلام وقد جمع الروحانیین والکروبیین فی واد یقال
له الافیح وتحت شجرة طوبی وزوج فاطمة علیا وامرنی فکنت الخاطب
والله تعالی الولی وامر شجرة طوبی فحملت الحلی والحلل والدر والیاقوت
ثم نثرته وامر الحور العین فاجتمعن فلقطن فهن یتهادینه الی
یوم القیمة ویقلن هذا نثار فاطمة یعنی ای مردمان اینست علی بن ابی
طالب ایستاده است وحال آنکه شما می پندارید و بگمان میگویید که من بخودی
خود جفت دختر خود فاطمه کرده ام و بدرستی که اشراف و اکابر قریش
خطبه و خواستگاری او کرده اند و من بجواب ایشان مشغول نشدم آن

همه را از بهر آن می کردم که متوقع و منتظر خبر آسمانی می بودم تا جبرئیل
در شب بیست و چهارم ماه رمضان آمد و گفت ای محمد علی اعلی ترا
سلام میخواند و جمع کرده است روحانیان و کروبیان را در وادی که
آنرا افیح گویند یعنی فراخ گویند در زیر شجرة طوبی و فاطمه را بعلی تزویج
کرد و فرمود مرا که تا خواستگار فاطمه باشم و الله تعالی ولی نکاح شد
و شجرة طوبی را امر کرد تا حلی یعنی زینت و حلل یعنی جامهای بهشت و در و یاقوت
بار گرفت و آنرا نثار کرد و حور عین فرمود تا جمع شدند و آنرا التقاط
کردند یعنی برچیدند پس حور عین آنرا بهمدیگر هدیه میکنند تا قیامت و می
گویند که این نثار فاطمه است علیها السلام و در وسیلة المتعبدین از انس
مالك مرویست که گفت بینما رسول الله جالس فی المسجد فجاء علی فقال
یا علی ما جاء بك فقال جئت اسلم علیك یا رسول الله فقال هذا جبرئیل
یخبرنی ان الله تبارك وتعالی زوجك فاطمة واشهد علی تزویجها اربعین الف
الف ملك واوحی الی شجرة طوبی ان انثری علیهم الدر والیاقوت
فنثرت علیهم الدر والیاقوت فابتدرت الحور العین یلتقطن فی اطباق

الیاقوت فهم یتهادونه بینهم الی یوم القیمه یعنی رسول الله صلی الله
علیه و آله نشسته بود در مسجد که علی آمد حضرت رسالت باو گفت که ای علی
ترا چه مهم آورده است گفت آمدم که بر تو سلام کنم آنحضرت فرمود که اینست
جبرئیل علیه السلام اخبار و اعلام من میکند که حق تعالی ترا جفت فاطمه کرد و تزویج
تزویج او چهل هزار فرشته گواه گرفت و بشجره طوبی وحی کرد که در و یاقوت
بر این گواهان نثار کن پس طوبی در و یاقوت بر ایشان نثار کرد و حور عین مبادرت
نمودند و بشتافتند و آن نثار را در طبقهای در و یاقوت التقاط میکردند
برای ایشان آنرا بهدیه میفرستند تا روز قیامت و در مناقب خطیب از عبد الله
بن مسعود مرویست که قال رسول الله یا فاطمة زوجتك سیداً فی الدنیا
وانه فی الآخرة لمن الصالحین لما اراد الله ان املکك من علی امر الله
جبرئیل فقام فی السماء الرابعة فصف الملائکة صفوفاً ثم خطب علیهم
فزوجك من علی ثم امر شجر الجنان فحملت الحلی والحلل ثم امرها فنثرت
علی الملائکة فمن اخذ منها شیئاً اکثر مما اخذ غیره افتخر به الی یوم
القیمة یعنی رسول الله فرمود که ای فاطمه ترا جفت کسی کرده ام که در دنیا

سیدانست و مهتر و بدرستی که او در آخرت از جمله صالحانست یعنی در زمره
انبیاست ای فاطمه چون حضرت حق تعالی خواست که ترا بعلی دهم جبرئیل
را فرمود تا در آسمان چهارم ایستاد و ملائکه را صف صف داشت
و بعد از آن بر ایشان خطبه خواند و ترا جفت علی کرد و بعد از آن درختان
جنت را امر کرد که زینت و زیور و جامهای بهشتی بار گرفت و فرمود
که آنرا بر ملائکه نثار کرد هر کس فرا گرفت از آن زینت و جامهای
بیشتر از دیگر فرا گرفته باشد افتخار کرد بآن تا روز قیامت و
همین حدیث در کفایة الطالب از علقمه مرویست که گفت فاطمه را با ملاد
عروسی لرزه بر اندام افتاد پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
باو گفت که زوجتك سیداً فی الدنیا وانه فی الآخرة لمن الصالحین
یا فاطمة لما اردت ان املکك بعلی امر الله بشجر الجنان فحملت
حلیا وحللا وامرها فنثرته علی الملائکة فمن اخذ منه یومئذ
شیئاً اکثر مما اخذ صاحبه او احسن افتخر به علی صاحبه الی یوم القیمة
یعنی ای فاطمه چون خواستم که ترا بعلی دهم حق تعالی درختان را امر کرد تا حلی

وحلل بار کردند فرمود تا آن زنان ملایکه نثار کردند پس هرکه در آن روز از آن
نثار چیزی ستد بیشتر یا بهتر از آنچه یار و مصاحب وی ستد باشد به آن چیز افتخار
کند بر مصاحب خود تا روز قیامت و در کفایة الطالب امام جعفر علیه السلام
از آبا خود علیهم السلام روایت کند که ان ابا بکر اتی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم فقال یا رسول الله زوجنی فاطمة فاعرض عنه فاتاه عمر
فقال مثل ذلک فاعرض عنه واتیا عبد الرحمن بن عوف فقالا انا
اکثر قریش مالا فلو اتیت رسول الله فخطبت الیه فاطمة زادک الله مالا
الی مالک وشرفا الی شرفک فاتی النبی فقال له مثل ذلک فاعرض
عنه فاتاهما فقال قد نزل بی مثل الذی نزل بکما فاتیا علی بن ابی طالب
وهو یسقی نخلا له فقالا قد عرفنا قرابتک من رسول الله وقدمک
فی الاسلام فلو اتیت رسول الله فخطبت الیه فاطمة لزادک الله
فضلا الی فضلک وشرفا الی شرفک فقال لقد نبهتمانی فانطلق فتوضأ
ثم اغتسل ولبس کساء قطریا وصلی رکعتین ثم اتی النبی فقال یا رسول
الله زوجنی فاطمة قال اذا زوجتکها فما تصدقها قال اصدقها سیفی و

فرسی

فرسی ودرعی وناضحی قال اما ناضحک وسیفک وفرسک فلا غناء
بک عنها تقاتل المشرکین واما درعک فشانک بها فانطلق علی فباع
درعه باربعمائة وثمانین درهما قطریة فصبها بین یدی رسول الله فلم
یسأله عن عددها ولا هو اخبره یعنی بدرستی که ابا بکر پیش پیغمبر آمد
گفت ای رسول الله مرا جفت فاطمه کن آن حضرت از ابو بکر اعراض فرمود
یعنی روی گردانید پس عمر آمد و همچنان گفت از وی هم روی گردانید پس
هر دو پیش عبد الرحمن بن عوف آمدند و گفتند تو اکثر قریشی بجهت مال اگر
پیش رسول الله بروی و خواستاری فاطمه بکنی حق تعالی مال ترا مالی
دیگر و شرف ترا شرفی دیگر افزاید عبد الرحمن پیش پیغمبر آمد و
خواستاری کرد از وی هم روی گردانید باز بر آمد پیش ابو بکر و عمر و
گفت بر من نازل شد آنچه بر شما نازل شده بود از روی گردانیدن پیغمبر
و جواب ندادن پس ابو بکر و عمر پیش مرتضی آمدند و او نخلی چند را که ملک
او بود آب میداد گفتند ما قرابت و خویشی ترا نسبت رسول الله و تقدم
ترا در اسلام معلوم کرده و شناخته ایم اگر پیش رسول بروی و خواستاری

فاطمه میکردی حق تو تفضلی بر فضل تو و شرفی بر شرف تو می افزود پس
مرتضی گفت بدرستی که مرا بدانکه چیزی و روانه شد و وضو کرد بعد از آن
نعلین برآورد و عبای قطری پوشید و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن
پیش پیغمبر آمد و گفت که ای رسول الله مرا جفت فاطمه کن فرمود که هیچ
گاه که ترا جفت فاطمه کنم او را چه میدهی صداق و کابین میگفت مرتضی گفت
سیف و فرس و درع و ناضح یعنی شتر خود را وجه صداق و مهر او
میدهم آنحضرت فرمود هرچه ناضح و سیف و فرس است از آنها استغنا
و گریزی نداری جهة آنکه شتر متاع تو در سفر میباید و سیف و فرس
آلة کارزار است و هرچه درع و زره است کار تو به او است یعنی از آن
مستغنی و فارغ پس مرتضی روانه شد و درع خود را بچهار صد و هشتاد
درم قطری فروخت و آن را در پیش حضرت رسالت پناه آنحضرت
مرتضی را از عدد آن پرسید و مرتضی از کمیت آن اخبار کرد و در مناقب
خطیب خوارزمی نام سلمه و سلمان فارسی مرویست که گفتند لما ادرکت
فاطمة بنت رسول الله مدرك النساء خطبها اکابر قریش وکان کلما ذکرها

رجل

رجل من قريش لرسول الله اعرض عنه رسول الله بوجهه حتى كان الرجل منهم
يظن في نفسه أن رسول الله ساخط عليه او قد نزل على رسول الله فيه وحي
من السماء ولقد خطبها بعد ابي بكر عمر بن الخطاب فقال له رسول الله كمقالته
لابي بكر يعني چون فاطمه زهرا دختر رسول الله بحد بلوغ رسيد و از زنان شد اكابر
قريش خواستگاري او كردند و هرگاه كه مردي از قريش فاطمه را پيش رسول خواستگاري
ياد كردي رسول الله از آنكس روي خود گردانيدي تا حدي كه آن قريشي در خود
گمان ميكرد كه رسول الله بر او ساخط و خشمناك گشت يا خود بر حضرت رسالت در حق
او وحيي از آسمان نازل شده است و بدرستي كه ابوبكر فاطمه را بمرتبه دركار
مرتضی گرفت و بعد از آن عمر خطاب خواستگاري كرد آنحضرت همين جواب داد جمله
خواستگاري كردم سلمه گفت فرايت وجه رسول الله متهللا فرحا وسرورا ثم
تبسم في وجه علي يعني ديدم كه روي رسول الله متهلل در وقتي كه نام فرح
شادي بعد از آن در روي علي تبسم نمود و گفت ابشر يا علي فان الله عز وجل زوجكها
من السماء من قبل ان ازوجك في الارض **فصل دوم** در بعضی از اولاد ذكور
آن مرتضی عليه السلام از كتاب صفوة الصفوة منقولست كه اولاد ذكور آنحضرت

چهارده بوده اند و اناث نوزده ذکور حسن و حسین محمد اکبر عباس عبدالله ابوبکر
عباس عثمان جعفر عبدالله محمد اصغر یحیی عون عمر محمد اوسط اناث زینب کبری
رمله کبری ام کلثوم کبری ام الحسن ام هانی میمونه زینب صغری رمله صغری
ام کلثوم صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکرام ام سلمه ام جعفر جمانه نفیسه
دختری دیگر پیش از شیخ وفات کرده بود و بعضی گویند فاطمه زهرا را بعد از
رسالت پناهی اسقاط کرده که رسول الله ویرا در حین حمل محسن نام نهاده بود
و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری هر چهار از فاطمه زهرا اند علیهم السلام و محمد
اکبر که کنیت او ابوالقاسم بوده است ابن حنفیه و نام مادرش خوله است
بنت جعفر بن قیس حنفیه و عبدالله و ابوبکر هر دو با برادر خود امام حسین در
طرف کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود تمیمیه است و عباس و
عثمان و جعفر و عبدالله هر چهار همراه امام حسین شهید شدند و مادر ایشان
ام البنین بود بنت حزام بن خالد بن دارم و یحیی و عون مادر ایشان اسماء
بنت عمیس خثعمیه است اول زن جعفر طیار بود و چون جعفر در غزای موته
شهید گشت زن ابوبکر شد و محمد بن ابی بکر از وی بود و بعد از ابوبکر زن مرتضی شد

ویحی

و یحیی و عون آورد و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص بود
و این امامه دختر زینب است و زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم امامه را بعد از وفات خاله او که فاطمه زهراست خواست و ام الحسن
و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی بود و باقی
اولاد از امهات اولاد یعنی هر یکی از کنیزکی بوده اند و مرتضی در حین
وفات چهار زن در نکاح داشت امامه بنت رسول الله و لیلی بنت مسعود
تمیمیه و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و امهات اولاد یعنی
کنیزکان و محمد ام ولد یعنی کنیزک داشت و شیخ مفید که از مشاهیر علمای شیعه
بود در کتاب ارشاد گفته که اولاد مرتضی بیست و هشتند حسن و حسین و زینب
کبری و زینب صغری که ام کلثوم کنیت داشت از فاطمه زهرا بودند علیهم
السلام و محمد که کنیت او ابوالقاسم بود اوست ابن حنفیه و مادر او
خوله بنت جعفر حنفیه است و عمر و رقیه توامان بودند و مادر ایشان
ام حبیب بنت ربیعه است و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله هر چهار
در کربلا شهید شدند و مادر ایشان ام البنین است و محمد اصغر که کنیت

او ابی بکر بود و عبدالله هر دو در کربلا شهید شدند و مادر ایشان لیلی بنت
مسعود کلابیه است و یحیی و عون مادر ایشان اسماء بنت عمیس خثعمیه است و
ام الحسن و رمله مادر ایشان ام مسعود بن عروة ثقفی است و زینب صغری و
ام هانی و امة الکرام و جمانه که ام جعفر کنیت داشت و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه
و فاطمه این ده دختر هر یک از ام ولدی یعنی از کنیزکی است و محسن برادر امام
حسن و امام حسین بعد از حضرت رسالت پناه در ماه هر بود که افتاد والله اعلم
باب دوازدهم
در بعضی احادیث که بغرض ما متعلق است و افضلیت مرتضی
را مشتمل است بر مستلزم مشتمل بر چهار حرف حرف اول در حکایت منع عمر رسول
الله را از کتابت آن کتاب که در مرض موت خواست نوشتن بخاری در باب
هل یستشفع الی اهل الذمه و در باب اخراج الیهود من جزیرة العرب و در
باب مرض النبی علیه الصلوة والسلام از ابن عباس روایت کند که میگفت
یوم الخمیس و ما یوم الخمیس یعنی روز پنجشنبه و چه روزی بود پنجشنبه ثم بکی
حتی خضب و معه الحصبا یعنی بعد از آن گریست تا حدی که اشک او
سنگ ریزها را خضاب کرد و رنگین ساخت و بر روایتی ثم بکی حتی بل

وَمَعُهُ الحصی یعنی گریست چندانکه اشک او سنگ را تر کرد بس
مردمان با وی گفتند که یا ابن عباس چیست این یوم الخمیس گفت چون شدت و
جمع و ختلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحب شد فرمود که
کتابی و بر روایتی بیارید شانه شتری تا از بهر شما کتابی بنویسم که بعد از آن
کتاب هرگز گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید تا ابد ابن عباس گوید که صحابه
بخصومت و نزاع افتادند و حال آنکه نزدیک هیچ پیغمبر نشاید که نزاع
باشد و گفتند اهجر رسول الله یعنی هرزه و هذیان گفت رسول الله
و بر روایتی فقالوا ما له اهجر استفهموه یعنی گفتند پیغمبر را چه شده است
که این میگوید آیا هرزه و هذیان است این سخن که میگوید استفهموه
یعنی تفحص کنید از وی که این چه سخن گفتن باشد و بر روایتی فقالوا
ما شأنه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه یعنی گفتند که
پیغمبر را چه حالتست آیا بهرزه و هذیان گفتن مشغول شده است استفهام
و استفسار کنید از وی که چه میگوید ابن عباس گفت فذهبوا یردون
علیه یعنی در ایستادند و سخن پیغمبر را بر پیغمبر رد میکردند و قبول نمی کردند

بلکه حضرت رسالت پناه را بهذیان گفتن منسوب کردند و در نصف
ثانی بخاری در باب قول المریض قوموا عنی و در باب کراهیة الخلاف
هم از ابن عباس روایت کند که چون وعدهٔ وفات رسول الله رسید
در خانهٔ پیغمبر جمعی از صحابه حاضر بودند و عمر خطاب در میان ایشان
بود پس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه گفت که بیائید تا از
بهر شما کتابت کنم کتابی که هرگز بعد از آن گمراه نشوید و در ضلالت
نیفتید تا ابد عمر گفت که بدرستی که خستگی و وجع بر پیغمبر غالب شده
است یعنی در این حالت بر سخن او اعتماد نیست و قرآن نزدیک شماست
و کتاب الله است ما را پس آن صحابه که در خانه حاضر بودند دو گروه
شدند و با همدیگر مخالفت و خصومت کردند و بعضی سخن پیغمبر مثل نمودند
و میگفتند که آلت کتابت نزدیک کنید تا که پیغمبر از برای شما کتابی بنویسند
که بعد از آن هرگز گمراه نشوید و در ضلالت نیفتید تا ابد و بعضی آن
سخن می گفتند که عمر گفته بود ابن عباس گوید که چون این جماعت در حضور
پیغمبر اکثار مخالفت و خصومت کردند و بگفتار باطل و لغو و لغط از حد

کفته اند

گذرانیدند حضرت رسالت فرمود قوموا عنی یعنی برخیزید از پیش من و همه
را از خانه بیرون کرد و ابن عباس هرگاه که این شکایت حکایت کردی در
آخر آن گفتی که ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله و بین ان
یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم یعنی بدرستی که همه مصیبت
آن بود که مانع و حایل شد میان رسول الله و میان کتابت آن کتاب ای
ولی مؤمن از این حرف افضلیت مرتضی لازم آید بنا بر آنکه عمر حضرت
رسالت را بهذیان و هرزه گفتن نسبت کرده است و حال آنکه هیچ کس نقل
نکرده که در حضور حضرت رسالت از مرتضی امثال این سخنان و این گفتار
یا کردار صادر شده باشد بلکه همیشه ممتثل امر آنحضرت می بود و اقوال
و افعال رسول الله را بنص کلام الله که وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی عین اقوال و افعال حضرت صمدیت میدانست حرف دوم
در کیفیت صلاة ابوبکر و تاخیر حضرت مصطفی او را و آن دو نوبت
بوده یک نوبت در حالت صحت پیغمبر و راوی حدیث سهل بن سعد ساعدی است
و نوبت دوم در حالت مرض پیغمبر و راوی حدیث عایشه است نوبت اول

بخاری در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول و در باب ما یجوز من التسبیح
والحمد فی الصلوة للرجال و در باب رفع الایدی فی الصلوة و در باب الاشارة فی
الصلوة و در اوائل باب صلح از سهل بن سعد ساعدی مرویست که بنی عمرو بن
عوف در موضع قبا جدالی می‌کردند و میان ایشان قتال و مخاصمه افتاد
حضرت رسول با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت تا میان ایشان صلح و اصلاح
کند وقت نماز در آمد پس مؤذن که بلال بود پیش ابی بکر رفت و گفت وقت
نماز میکذرد و رسول الله نیامد هیچ رغبت داری در امامت مردمان ابی بکر گفت
نعم ان شئت یعنی بلی رغبت دارم اگر خواهی و بروایتی ان شئتم اگر خواهید
پس بلال قامت گفت و ابوبکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان تکبیر احرام
بستند و در میان نماز بودند که حضرت رسالت پناه رسید و در میان صفوف
نماز میرفت و صفها را یک یک میشکافت تا به صف اول رسید مردمان
بتصفیق و دست بر دست زدن مشغول شدند تا ابوبکر التفات کند
وابوبکر در نماز خود ملتفت نمیشد چون مردمان اکثار تصفیق کردند التفات
نمود رسول الله را دید پس رسول الله ویرا اشاره کرد که بجای خود باش

ابو بکر

ابوبکر هر دو دست برداشت و گفت الحمد لله که حضرت این اشارت بمن کرد و
ابوبکر باز پس آمد و آنحضرت پیش رفت و نماز عصر گزارد و چون از نماز فارغ
شد با ابوبکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه بر جای خود ثابت شوی آنچه
که بتو اشارت کردم ابوبکر گفت این ابی قحافه را این مرتبه نیست که پیش نمازی رسول
الله کند و حضرت رسول الله روی بمردمان کرد و گفت چرا در نماز تصفیق
کردید هر که را کاری یا مهمی در نماز پیش آید اگر مرد است باید که سبحان
الله بگوید و اگر زن است تصفیق کند یعنی دست بر دست زند و این
روایات موافق نسخ حموی و ابی الهیثم و ابی یحیی مشتملست و هرچه فربری
در باب الامام یاتی قوما فیصلح بینهم آورده است که چون رسول الله
بصلح بنی عمرو رفت با بلال گفت که هرگاه وقت صلوة در آید و من نیامده باشم
با ابوبکر بگوی تا پیش نمازی کند و باز فربری گفت در آخر این روایت که
ابو عبد الله بخاری فرموده است که این روایت بغیر حماد هیچ راوی نگفته است
یعنی روایت گفتن رسول الله بلال را که با ابوبکر بفرمای تا پیش نمازی کند بت
دوم در باب حد المریض ان یشهد الجماعة و باب اهل العلم والفضل احق

بالامامة وباب الرجل يأتم بالامام ويأتم الناس بالماموم از عايشه
روايت كند كه در مرض موت حضرت مصطفى بلال بانك نماز گفت و بطلب
رسول الله آمد آنحضرت گفت بفرمايند تا ابوبكر پيش نمازي مردمان كند عايشه
گويد كه من گفتم كه ابوبكر مردي رقيق القلب است هرگاه كه در مقام تو
تو قيام نمايد و در جاي تو ايستد امامت كردن نتواند سه نوبت اين سخن
مي آوردم وآنحضرت ميگفت بفرمايند تا ابوبكر پيش نمازي كند و بعايشه گويد
كه عمر را بفرمايي چه ابوبكر هرگاه كه قايم مقام تو شود گريه بروي غالب شود و
آواز بمردم شنوانيدن نتواند و با حفصه دختر عمر گفتم تا همين سخن گفت آنحضرت
فرمود كه انكن صواحب يوسف بدرستي كه شما آن يارانيد
كه يوسف را محنت وتهمت و بلاي زندان گرفتار كردند عايشه گويد كه چون
ابوبكر در نماز ايستاد و تكبير احرام بست حضرت رسول الله در خود خفتي يافت
وخود را سبك ديد از خانه بيرون آمد و يك دست بر دوش عباس نهاد و يكي
بر دوش مردي ديگر وآنحضرت هر دو پاي خود در زمين ميكشيد از غايت بي
قوتي وضعف عبدالله بن عباس گويد كه آن مردي ديگر كه عايشه نام او نبرد

علي بود و همچنين حضرت عباس و مرتضى حضرت رسول الله را صلى الله عليه وآله
وسلم مي آوردند تا برجانب دست چپ ابوبكر نشست وآنجا نشسته امامت كرد
و بروايتي آورده كه با اعمش گفتند كه مردمان اقتدا بابوبكر ميكردند و ابو
بكر بحضرت مصطفى اقتدا كرد اعمش بسر اشارت كرد كه بلى اي مؤمنين مادرين
روايت منصفانه ميگوييم اگر غرض از اقتداي مردمان به ابوبكر آنست كه ابو
بكر امامت مردمان ميكرد و آنحضرت امامت ابوبكر ميفرمود اين خود ممنوعست
زيرا كه در هيچ ملت و مذهبي جايز نيست كه يك جماعت را دو امام امامت كنند
واگر غرض آنست كه ابوبكر مؤذن و مقري بود اين مسلم است اما فضيلتي
بيشتر در اين هست و در باب انما جعل الامام ليؤتم به از عايشه مرويست
كه پيغمبر در مرض موت ثقلي وگراني يافت و در وقت عشاء الآخرة اورا
پرسيد كه مردمان نماز كردند گفتيم نه و منتظر تواند بوداي رسول الله
آنحضرت فرمود كه براي من آب در تغار كنيد عايشه گفت آنچنان كرديم غسل آورد
چون عزم قيام نمود بيهوش گشت و همچنين تا سه نوبت ميپرسيد كه مردمان نماز
كردند و ما ميگفتيم كه منتظر تواند و او ميفرمود كه آب در تغار كنيد و غسل

بیکرد و در حین قیام بیهوش میشد عایشه گوید که بعد از آن سوی ابو بکر فرستاد
تا پیش نمازی کند ابو بکر مردی رقیق القلب بود بعمر گفت که تو پیش نمازی کن
عمر بدو گفت که تو اولی و احقی ای ولی مؤمن ازین حرف استشمام فاضلیت
و مفضولیت صحابه توان کرد و بواسطه عزل و نصب چه مرتضی در هیچ امری
و منصبی هیچ کس معزول نشده است با وجود آنکه بدگویان پیش رسول الله در
حق او بد گفتند چنانکه در باب دوم گفتیم که مصطفی مرتضی را سر لشکر کرد و
به یمن فرستاد و چهار نفر از صحابه در حین مراجعت پیش حضرت رسالت از وی
شکایت کردند و آنحضرت بر ایشان غضب کرد دیگر در غزای سلسله ابو بکر و عمر
خطاب و عمرو عاص بدین ترتیب هر یک سر لشکر میشدند شکست می یافتند باز
میگشتند و معزول میشدند و بعد از عمرو عاص مرتضی سر لشکر شد و فتح
کرد و در غزای خیبر ابو بکر صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت و بعد
از آن عمر صاحب رایت و امارت شد و شکست یافت و بعد از آن روز سیوم
مرتضی رفت و فتح کرد و در فرستادن سوره براءه همراه ابو بکر به فرستادن
مرتضی در عقب وی معزول شد بی شبهه چنانکه بخاری در باب اهل العلم

والفضل

والفضل احق بالامامة و در باب رجع القهقری فی صلوته از انس بن مالک
روایت کند که ابو بکر در مرض موت رسول الله امامت کرد در روز دوشنبه
که روز وفات حضرت بود در صف نماز ایستاده بودیم که پیغمبر پرده در حجره
داشت دیدیم که بر پای ایستاده بود و سوی ما نظر میکرد بعد از آن بما اشارت کرد
که نماز خود تمام کنید و همان روز وفات یافت ای ولی مؤمن درین روایت
تامل کن هرگاه که حضرت نبوت در حالتی که ضعیف و نحیف بوده و استطاعت قیام
نداشته تا بحدی که میان علی و عباس محمول بوده بجماعت بیرون رفت و ترک جماعت
نکرد چنانکه بخاری گفت که حد مریض آنست که بجماعت آید پس چگونه حضرت
نبوت بجماعت نیاید در حالتی که متمکن باشد از قیام و استطاعت قیام داشته
باشد بلی شاید که انس بن مالک از واقعه خود خبر داده باشد یعنی انس بن مالک
دیده باشد در روز وفات پیغمبر که اصحاب در صف نماز ایستاده بودند و
پیغمبر پرده در حجره برداشته باشد و صحابه وی را بر پای ایستاده دیدند کما
حکی و الله اعلم حرف سیوم در قصه فدک بخاری در اول کتاب خمس و در باب
غزوه خیبر از عایشه روایت کند که فاطمه دختر رسول الله بعد از وفات رسول الله

از ابو بکر نصف مال رسول الله بنص آیة طلب کرد و آن غنیمتی بوده در مدینه
که الله تعالی به پیغمبر داده و فدك که قریه بود از قراء خیبر و آنچه مانده بود از خمس
یك خیبر پس ابو بکر در جواب گفت که من از رسول الله شنیده ام که پیغمبر فرمود ما که
پیغمبرانیم میراث خور نداریم هر چه میگذاریم صدقه است و ابو بکر از آن مال بفاطمه
هیچ چیز نداد بنا بر آنکه صدقه بر اهل بیت حرامست فاطمه علیها السلام خشمگین
شد بر ابو بکر و در غضب رفت و همچنین با وی سخن نگفت تا بعالم بقا پیوست و
بعد از پیغمبر شش ماه بقید حیوة بود و چون وفات کرد مرتضی علی و را بشب
دفن کرد و خود بروی نماز گزارد و اعلام و اخبار ابو بکر نکرد چه فاطمه
علیها السلام با مرتضی اینچنان وصیت کرده بود و نخواست که ابو بکر بروی
نماز کند و در جزء اول از کتاب سیاست و امامت مسلم بن قتیبه
دینوری آورده است که ابو بکر چون منع کرد فاطمه را از فدك روزی ابو بکر
با عمر گفت قم بنا الی فاطمة فانا قد اغضبناها یعنی برخیز تا بسوی
فاطمه رویم و عذر خواهیم که وی را بقهر آورده ایم پس بخانه فاطمه رفتند
ایشان را بار نداد پس مرتضی را وسیله کردند تا بار یافتند و چون بخانه فاطمه

در آمدند و سلام کردند سیدة النساء العالمین روی سوی دیوار آورد
و جواب سلام باز نداد و با ایشان گفت اگر شما را بحدیثی اخبار و اعلام
کنم به اقرار می آیید گفتند بلی گفت هیچ نشنیدید پیغمبر را که میفرمود فاطمة
بضعة منی یرضیها ما یرضینی و یسخطها ما یسخطنی من ارضاها فقد
ارضانی و من ارضانی فقد ارضی الله و من اسخطها فقد اسخطنی و من اسخطنی
فقد اسخط الله قالا نعم سمعناه صلی الله علیه و آله و سلم یقول ذلك
یعنی فاطمه گوشت پاره ایست از من و رضا و سخط او رضا و سخط منست
او را هر که خشنود کرد ایندم را خشنود کرده است و هر که او را بقهر آورد
مرا و خدا را بقهر آورده باشد ابو بکر و عمر هر دو گفتند که بلی شنیدیم
حضرت رسالت را که این حدیث میفرمود پس فاطمه فرمود که انی اشهد
الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت ابی لا
شکونکما الیه یعنی بدرستی که من خدا را و فرشتهاء او را گواه میگیرم که مرا
بقهر آورده و ناخشنود کردید و اگر با پدر ملاقات کنم شکایة شما کویم آمد
باز حکایت و در روایت بخاری عایشه گوید که در ایام حیوة فاطمه علی را نزد مردمان

حرمت وجاه بود چون فاطمه متوفی شد علی مردمانرا ازجان میدید که
پس لاجرم التماس مصالحه و مبایعت ابوبکر کرد و دران شش ماه با ابو
بکر بیعت نکرده بود پس طلب ابوبکر ارسال فرمود و گفت که بنزد ما بیا
و هیچکس همراه خود میاور تا بشنه گوید که این سخن جهت آن گفت که از حاضر
شدن و آمدن عمر کراهیة داشت پس عمر با ابوبکر گفت که پیش ایشان تنها
مرو ابوبکر گفت که با من چه خواهند کرد والله که تنها خواهم رفت و بخانهٔ علی رفت
و صلح کردند این روایت بخاریست اما حمیدی در جمع بین الصحیحین
آورده است که قال رجل للزهری فلم یبایعه علی ستة اشهر قال لا والله
ولا احد من بنی هاشم حتی بایعه علی یعنی یک مردی با روایت کرده که
زهری است گفت که علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد زهری جواب داد که
نه والله و نه هیچکس از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکرد تا انگاه که مرتضی بیعت کرد
بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند و در کتب جمهور آمده است که ابو سعید خدری
گفت چون رسول الله بعالم بقا رفت فاطمه نزدیک ابوبکر آمد و ادعای نحله
و ملکیة فدک فرمود ابوبکر گفت من میدانم که تو ان شا الله بغیر حق نیکوئی

ولی

ولیکن بینه و گواه خود بیار و حضرت فاطمه علی را و ام ایمن را بگواهی آورد ابو
بکر گفت یک زن با خود یک مرد دیگر بیار تا فدک را بتو دهم این از طریق اهل
سنت است و میگویند که ابوبکر از آن جهت فدک را بفاطمه نداد که نصاب شهادت
تمام نمیشود چراکه نصاب شهادت دو مرد است یا خود مردی و دو زن و بفاطمه
شوکند نداد با وجود یک گواه و یمین و جهت آنکه مجتهد بود و عمل میکرد با
بدو مرد یا بمردی و دو زن و اما نزد شیعه آنست که ام سلمه زوجهٔ پیغمبر
و امام حسن و امام حسین هم گواهی دادند و اهل سنت میگویند که از طریق
ما ثابت نیست این که ام سلمه گواهی داده باشد و امام حسن و امام حسین
در آن حین بالغ نبودند و نیز گواهی فرزند گواهی پدر و مادر مقبول نیست جهت
جر نفع ای فلیحی مومنان از حکایت منع فدک با وجود یک گواه و یمین و خشمگین شدن
فاطمه زهرا و دفن وی بشب مفهوم میشود امری چند و از بیعت نکردن مرتضی در آن
شش ماه با وجود آنکه بیعت با امام حق جهت ارتفاع فساد و اصلاح عباد واجب و لازم
و متحتم است امری چند بتامل معلوم میشود از افضلیت و حقانیت مرتضی
نسبت خلافت و حکومت خلفا چراکه عدم بیعت یقین که عدم رضای مرتضی است

بخلافت وحکومت خلفا یا از جهة انکه ایشانرا اهلیت این منصب نبوده باشد و
حقانیت را شارة است ویا از جهة انکه اهلیت مرتضی از ذوی علم وفضل بنسبت
این منصب بیشتر از ایشان بوده باشد وافضلیت عبارت ازان است حرف
چهارم بخاری در ابواب شرب آورده است که رسول الله در خانهٔ انس
مالک بود که برای وی شیر گوسفند آوردند وآنرا باب چاهی که در خانهٔ
انس بود ممزوج کردند واز دست واز دست راست پیغمبر اعرابی نشسته
بود واز دست چپ ابوبکر وچون حضرت رسالة ازان شیر ممزوج آشامید
قدح از دهن مبارک برداشت عمر ترسید که پیغمبر قدح بر اعرابی دهد گفت
ای رسول الله قدح بر ابوبکر بده که نزدیک است پیغمبر التفات بجهة وی نکرد و
به اعرابی داد و فرمود الایمن فالایمن یعنی هرکه بر دست راست تو است و
حال انکه این مرد اعرابی امیر المؤمنین علی بود وبخاری نزدیک قوله تعالی در
سورهٔ حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الآیه یعنی آواز خود را از آواز
پیغمبر بلند مکنید که عملهای شما تباه شود وشما ازان آگاه نشوید آورده از ابن
ابی ملیکه روایت کرده وگفت که نزدیک بود که ابوبکر وعمر هلاک شوند

چه آواز خود در حضرت پیغمبر بلند کردند در ان حین که رکب بنی تمیم آمدند تو
پس ابوبکر با پیغمبر گفت که اقرع بن حابس را امیر بنی تمیم کن وعمر گفت از برای
مردی دیگر که او را امیر کن پس ابوبکر بعمر گفت که مقصود تو نیست الا مخالفت
من وعمر با ابوبکر گفت که مقصود تو نیست الا مخالفت من وآواز ایشان
درین باب بلند شد پس حق تعالی این آیت در ایشان فرو فرستاد ونزدیک قول
حق تعالی ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون یعنی بدرستی
که آنان که میخوانند ترا از قفای حجرات اکثر ایشان لا یعقل وجاهلند و
در بخاری از عبدالله بن زبیر مرویست که رکب بنی تمیم نزدیک پیغمبر آمدند
پس ابوبکر با پیغمبر گفت قعقاع بن معبد را امیر کن وعمر گفت بلکه اقرع بن حابس
را امیر کن پس ابوبکر با عمر گفت که مراد تو نبود از مخالفت من وعمر با ابوبکر
گفت که مراد تو نبود از مخالفت من وباهم دیگر مجادله کردند ودر حضرت
رسالة آواز برآوردند پس در باره ایشان این آیت نازل شد لا تقدموا
بین یدی الله ورسوله یعنی در پیش خدا ورسول خدا در گفتار پیشی
مکنید تا آخر آیه وبعد ازان فرمود ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان

خيرا لهم يعني اگر اين غافلان وجاهلان صبر كردندي كه تا آنگاه كه تو بر ايشان
بيرون آمدي ايشان را بهتر بودي از آن كه بي ادبي ميكنند و ترا از پس حجرها
ميخوانند غرض كه اين روايات كه دلالت بر بي ادبي ميكند مستلزم افضليت مرتضى
است بلكه آيتي كه بعتاب وتوبيخ تعلق داشته باشد هرگز در شان وي نيامده
است چنانكه در صد باب دهم از ابن عباس روايت كرده ايم ولقد
عاتب الله اصحاب محمد في آي من القرآن وما ذكر عليا الا بخير فهذا
آخر ما اوردنا ايراده اللهم صل على سيدنا محمد وآل محمد و
وفقنا لما تحب وترضى فانك انت المبدى واليك المنتهى والله
يقول الحق وهو يهدي السبيل والحمد لله اولا وآخرا ظاهرا وباطنا
وهو السميع العليم تمت الرسالة الشريفة بعون الله وحسن توفيقه
في رابع عشر شهر صفر سنه ثمان وتسعمايه الهجريه ولكاتبه ولناظره
ولمن سعى فيه اللهم اغفر من استغفر الله لصاحبه

يا ناظرا فيه سل بالله مرحمة — على المصنف واستغفر لصاحبه
واطلب لنفسك من خير تريد بها — من بعد ذلك غفرانا لكاتبه

